

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



محمد پاشایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارتداد

نویسنده:

محمد پاشایی

ناشر چاپی:

لوح محفوظ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	ارتداد
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	پیش‌گفتار
۱۲	مقدمه
۱۳	بخش اول: کلیات
۱۳	فصل اول: تعریف، موجبات و شرایط ارتداد
۱۳	ارتداد در لغت
۱۴	ارتداد در اصطلاح فقه
۱۴	اقسام ارتداد در فقه
۱۴	ارتداد در روایات
۱۵	ارتداد در قرآن کریم
۱۶	گستره ارتداد در قرآن
۱۶	معانی کفر و اسلام
۱۷	معانی کفر
۱۷	معانی اسلام
۱۸	تفاوت اسلام و ایمان
۱۹	موجبات کفر و ارتداد
۱۹	اشاره
۲۰	۱. انکار اسلام
۲۰	۲. انکار اصول دین
۲۱	۳. انکار ضروریات دین
۲۳	۴. انکار ضروری مذهب

۵. استهزای خداوند، پیامبر و آیات الهی	۲۴
۶. سبّ پیامبر و انبیای الهی	۲۴
شک و ارتداد	۲۵
شرایط تحقق و ثبوت ارتداد	۲۶
ارتداد در مقام اثبات	۲۹
فصل دوم: حقیقت و ماهیت ارتداد	۳۱
اشاره	۳۱
۱. ضلالت و گمراهی	۳۱
۲. ارتجاع و واپس‌گرایی	۳۳
۳. ناسپاسی و کفران نعمت	۳۴
۴. نقض عهد و پیمان الهی	۳۴
۵. هلاکت و نیستی	۳۶
۶. افترا و دروغ بستن بر خدا	۳۷
هشدار قرآن درباره ارتداد	۳۸
بخش دوم: عوامل و موانع ارتداد	۳۹
فصل اول: عوامل و زمینه‌های ارتداد	۳۹
اشاره	۳۹
۱. شیطان	۳۹
۲. سلاطین جور	۴۰
۳. مشرکان	۴۱
۴. اهل کتاب	۴۳
اشاره	۴۳
استقامت مؤمنان در برابر فشار کافران	۴۴
۵. دوستان گمراه	۴۵

۴۶	۶. دنیاطلبی و هواپرستی
۴۷	۷. سختی‌ها و ناملایمات
۴۹	۸. محیط فاسد و آلوده
۵۰	۹. نادانی
۵۰	۱۰. بیمار دلی و ضعف ایمان
۵۱	۱۱. فقدان رهبری الهی
۵۳	فصل دوم: موانع ارتداد
۵۳	اشاره
۵۳	۱. توکل و استمداد از خداوند
۵۴	۲. تقوا
۵۵	۳. تمسک به قرآن کریم
۵۷	۴. رهبران دینی و الهی
۶۰	بخش سوم: آثار و پیامدهای ارتداد
۶۰	فصل اول: آثار و پیامدهای فقهی ارتداد
۶۰	اشاره
۶۰	۱. استتابه مرتد
۶۱	۲. توبه مرتد
۶۱	اشاره
۶۱	الف. پذیرش توبه نزد خداوند و رفع عذاب اخروی
۶۳	ب. پذیرش توبه مرتد در دنیا و رفع آثار فقهی ارتداد
۶۳	اشاره
۶۴	الف. آیات قرآن
۶۵	ب. روایات
۶۶	۳. کشتن مرتد

۶۶	 اشاره
۷۲	 قتل مرتد در عهدین
۷۲	 ۴. نجاست مرتد
۷۳	 ۵. نقض زوجیت مرتد
۷۴	 ۶. تقسیم اموال مرتد
۷۴	 ۷. گرفتن مهر زن مرتد
۷۵	 جایگاه مصلحت در اجرای احکام ارتداد
۷۸	 کیفر ارتداد، حدّ یا تعزیر
۷۸	 مرجع تشخیص ارتداد و اجرای احکام آن
۷۹	 پاسخ برخی شبهات درباره حد مرتد
۸۲	 حکم دوران تأسیس یا دوران تثبیت
۸۳	 فلسفه کیفر مرتد
۸۷	 ارتداد و آزادی عقیده
۸۸	 پاسخ تفصیلی
۹۱	 فصل دوم: آثار و پیامدهای غیر فقهی ارتداد
۹۱	 اشاره
۹۱	 ۱. تحیر و سرگردانی
۹۲	 ۲. ذلت زندگی دنیا
۹۲	 ۳. خسران در دنیا و آخرت
۹۳	 ۴. ظلم و ستم بر خود
۹۳	 ۵. خشم و غضب خداوند
۹۴	 ۶. محرومیت از هدایت و راهنمایی خداوند
۹۴	 ۷. محرومیت از ولایت و پشتیبانی خداوند
۹۵	 ۸. لعن خدا، ملائکه و مردم

۹۶	۹. تباه شدن اعمال
۹۷	۱۰. مهر خوردن بر قلب، گوش و چشم
۹۷	۱۱. سختی جان دادن
۹۸	۱۲. حسرت خوردن در آخرت
۹۸	۱۳. عذاب دردناک قیامت
۹۹	بخش چهارم: ارتداد در بستر تاریخ
۹۹	اشاره
۱۰۰	فصل اول: نمونه‌های تاریخی کفر و ارتداد پیش از اسلام
۱۰۰	نخستین کافر و بازگشت کننده به کفر
۱۰۲	قابیل فرزند آدم علیه السلام
۱۰۳	سامری
۱۰۴	برصیصای عابد
۱۰۵	بنی اسرائیل
۱۰۸	کفر و ارتداد در مسیحیت
۱۱۱	فصل دوم: ارتداد در زمان پیامبر و دوران اسلام
۱۱۱	اشاره
۱۱۱	پسران ابوالحصین
۱۱۲	عبدالله بن جحش
۱۱۲	عقبه بن ابی معیط
۱۱۳	عیاش بن ابی ربیع، ابی جندل بن سهیل و ولید بن مغیره
۱۱۳	قیس بن الفاکه بن مغیره و...
۱۱۴	عبدالله بن سعد ابی سرح
۱۱۵	حارث بن سُوید
۱۱۵	مقیس بن ضَبابه

۱۱۶	عبدالله بن خطل
۱۱۶	بشیر بن أبیرق
۱۱۷	مسیلمه بن حبیب
۱۱۸	اسود العنسی
۱۱۸	طلیحه بن خویلد
۱۱۹	زنان مرتد در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۲۰	ارتداد در عهد خلافت ابی بکر
۱۲۱	سجاح بنت حارث بن سويد
۱۲۱	مالک بن نویره
۱۲۲	عینۀ بن حصن
۱۲۲	بنی کنده
۱۲۲	بنوبکر بن وائل
۱۲۳	علل شورش ها و نافرمانی های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۲۶	کتاب نامه
۱۳۰	نمایه آیات

ارتداد

مشخصات کتاب

سرشناسه: پاشایی محمد، - ۱۳۴۰ عنوان و نام پدیدآور: ارتداد/ محمد پاشایی مشخصات نشر: تهران لوح محفوظ، ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: ص ۱۲۶ شابک: ۹۶۴-۶۷۷۰-۴۶-۰۵۰۰ ریال یادداشت: کتابنامه ص [۱۲۶ - ۱۲۴] موضوع: ارتداد رده بندی کنگره: BP۱۹۶/۵ پ ۲ الف ۴ ۱۳۸۰ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۵۷۴۶

پیش گفتار

فراهم آوریِ دائرة المعارف قرآن کریم، با حدود سه هزار مقاله، به زبانی علمی و نو فرصتی مبارک است، که پس از قرن‌ها دوستداران قرآن را دست داده است. دریغ بود که این فرصت بگذرد و بهره‌درخور از آن نصیب نشود. هر چند نفسِ فراهم‌سازی این دائرة المعارف، خود نعمت و بهره‌ای بزرگ است، باید پذیرفت که تلاش گسترده بانیان این حرکت نمی‌تواند صرفاً در قالب مقاله‌های دائرة المعارف بروز و ظهور یابد. چه بسیار رنج‌ها که برده می‌شود تا موضوعی منقح گردد، پرونده‌ای علمی سامان یابد، دست نوشته‌هایی فراهم آید و سرانجام مقاله‌ای مختصر و مفید پدیدار شود؛ اما مقاله‌ای که حاصل نهایی آن همه تلاش است، نمی‌تواند بازتاباننده همه دریافت‌های قرآنی در آن موضوع باشد. بسیار مطالب و دریافت‌ها می‌ماند که حجم محدود و نیز نحوه خاص نگارش مقاله دائرة المعارفی، اقتضای طرح آن‌ها را ندارد. چنین است که مقدر و مقرر شد تا در کنار آن کار عظیم، طرحی دیگر نیز در افتد؛ طرح «فراهم‌سازی تک‌نگاشت‌های قرآنی». تک‌نگاشت قرآنی، رساله‌ای است مفصل‌تر از مقاله دائرة المعارفی در موضوع مربوط که حاصل تأمل‌ها و پژوهش‌های نویسنده، هیئت علمی، فراهم آورندگان پرونده علمی و مجموعه کوشندگان آن مقاله را در گستره‌ای وسیع‌تر باز می‌تاباند و چون محدود و مقید به فنون ارتداد، ص: ۱۲ خاص دائرة المعارف نگاری نیست، با مجالِ مبسوط‌تر، وجوه آن موضوع را می‌شکافد. گمان نمی‌رود که ضرورت نگارش این تک‌نگاشت‌ها بر اهل تحقیق پوشیده باشد، به ویژه آن که چنین کاری - اگر نگوییم بی‌سابقه است - کاملاً کم سابقه و آثار آن بسیار گسترده و دیرپاست. جز ارباب پژوهش و نگارش، عموم دانش پژوهان در حد مطالعات پایه اسلامی نیز می‌توانند از این تک‌نگاشت‌ها بهره‌گیرند و به جای مراجعه به چندین مأخذ دست‌چندم، به حاصل کاوش در منابع دست‌اول و متقن روی آورند. طرح نگارش تک‌نگاشت‌های قرآنی، از این منظر و با این رویکرد، گامی است مبارک که امید است در کنار تدوین دائرة المعارف به مقصد نایل آید. اگر چه گفتنی است که نام مدخل‌های دائرة المعارف بر تک‌نگاشت‌ها نهاده نمی‌شود. سلاست و روانی قلم، علمیت مطالب، استناد و اتکای علمی، و دیگر ویژگی‌هایی که به اتقان محتوایی یا زبانی اثر باز می‌گردد. در تک‌نگاشت نیز همانند مقاله مراعات می‌شود، لیکن به شرحی که گذشت، نویسنده در تفصیل مطالب و بهره‌وری از منابع، دستی گشوده‌تر خواهد داشت، از این رو می‌توان ادعا کرد که حتی بهره‌گیران از دائرة المعارف، هرگز از این تک‌نگاشت‌ها بی‌نیاز نخواهند بود، به ویژه آن که در این مجموعه به مآخذ تازه و معاصر بیشتر عنایت می‌شود و برخی از مطالب مستحدث در قلمرو موضوع قرآنی مورد بحث، نیز مد نظر خواهند بود. امید است رهسپاری در این قلمرو، همگام با پدیدسازی افقی نو در تحقیقات قرآنی، زمینه‌ساز حرکت‌های بالنده‌تر و بهره‌جویی‌های بیشتر علمی و عملی از این چشمه‌سار مبارک باشد؛ بمنّه و کرمه ... ارتداد، ص: ۱۳ این دفتر، تک‌نگاشت مقاله «ارتداد»، اثر فاضل گرامی جناب آقای سیدجعفر صادقی فدکی است. بر خود لازم می‌دانیم تا تلاش‌های مؤلف محترم را ارج نهاده، از یکایک دانشورانی که در فراهم آوردن این اثر کوشیده‌اند، قدردانی کنیم. مرکز فرهنگ و معارف قرآن - دائرة المعارف قرآن کریم

مقدمه

هدف اصلی آفرینش انسان شناختن خدا و پرستش او و رسیدن آدمی به رشد و کمال معنوی است، چنان که خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ «۱» و جن و انس را جز برای این که مرا پرستش کنند نیافریدم. برای این که بشر، خدا را به خوبی بشناسد و راه و رسم پرستش و بندگی را بیاموزد و با آداب و شرایط و دستورهای که او را به خداوند نزدیک می‌کند و هم چنین موانع مسیر سلوک به سوی خداوند آشنا گردد از آغاز خلقت انسان، انبیا و رسولانی را با برنامه و دستورهایی به نام دین به سوی انسان‌ها ارسال کرده تا آنان با پیروی از این فرستادگان الهی و عمل به احکام کتاب آسمانی ایشان بتوانند در راه رشد و تکامل معنوی گام برداشته و هرچه بیشتر خود را به هدف یاد شده نزدیک سازد. دین و رسالت پیامبران الهی از نگاه قرآن کریم نور و مایه حیات است و انسان‌ها را از ظلمت جهل و گمراهی رهانیده، به سوی تکامل و راه حق هدایت «۲» و انسان‌های مرده و بیمار دل را به افرادی زنده و سلیم القلب مبدل می‌کند. «۳» (۱). ذاریات، آیه ۵۶ (۲). مائده، آیات ۱۵، ۱۶، ۴۴ و ۴۶ (۳). انفال، آیه ۸، ۲۴ ارتداد، ص: ۱۶ تمسک به دین و قدم گذاشتن در مسیر توحید موجب نجات انسان از ورطه هلاکت و تباهی و راهیابی او به وادی نور و سلامت و دستیابی وی به سعادت دنیوی و اخروی می‌گردد و او را به بالاترین درجات تکامل که همان قرب به پروردگار و بهره‌مندی از نعمت‌های جاویدان الهی است می‌رساند. بنابراین آشنایی بشر با دین و پیام آسمانی انبیای الهی را می‌توان برترین نعمت الهی برشمرد که خدای سبحان آن را به بندگان خویش ارزانی داشته است و شاید از همین روست که از میان همه نعمت‌های خداوند به بشر، دین تنها نعمتی است که خداوند بر اثر اعطای آن، بر مؤمنان منت نهاده و می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ «۱» خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید]، هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بدان‌ها بیاموزد و البته پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. انسان‌ها در برخورد با این نعمت بزرگ الهی و بهره‌گیری از آن متفاوت‌اند و می‌توان آنان را بدین سبب به سه گروه تقسیم کرد: گروه نخست، افرادی هستند که با تفکر و اندیشه و به کارگیری خرد خویش دعوت انبیای الهی را اجابت کرده و با انتخاب دین و عمل به قوانین الهی سعادت خود را در دنیا و آخرت فراهم کرده‌اند و بدین وسیله خود را در مسیر توحید و بندگان مؤمن خدا قرار داده‌اند. گروه دوم، انسان‌هایی هستند که بر اثر عدم تعقل و تفکر در رسالت انبیای الهی و با پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطان در راه باطل و گذشته خود اصرار (۱). آل عمران، آیه ۱۶۴ ارتداد، ص: ۱۷ ورزیده، با رد دعوت حیات بخش انبیا، راه کفر و عناد را در پیش گرفته و بدین وسیله خسران و تباهی را سرنوشت خویش ساخته‌اند. گروه سوم، کسانی‌اند که پس از دستیابی به راه حق و هدایت و پس از آن که خداوند برای مدتی زمینه هدایت و بهره‌مندی آنان از این نعمت بزرگ الهی را فراهم کرده، با کفران نعمت و پشت پا زدن به دین و رسالت انبیای الهی راه کفر و ضلالت را در پیش می‌گیرند که اینان شقی‌تر و گمراه‌تر از دسته دوم بوده و گناه و جرم آنان را می‌توان بالاتر از کافران اصلی دانست، زیرا اینان در حالی به کفر می‌گرایند که با اسلام و احکام و قوانین نجات بخش آن آشنا شده و زمینه سعادت آنان فراهم گردیده است، ولی با وجود این، نعمت عظیم اسلام را کفران کرده و به راه باطل و هلاکت روی می‌آورند و برای همین جهت است که هم در دنیا مجازات شده و هم در آخرت خداوند آنان را عذاب خواهد کرد. موضوع مورد بحث ما در این نوشتار همین گروه‌اند که در اصطلاح فقه اسلامی از آنان به «مرتد» و از عمل آنان به «ارتداد» یاد می‌شود و در فقه بر چنین عملی احکام و پیامدهایی مترتب است. تفاوت بحث فقهی ارتداد با بحث قرآنی آن در این است که ارتداد در فقه خاص، و اما نگاه قرآن به این موضوع عام است؛ بدین معنا که در فقه اسلامی تنها از خروج فرد مسلمان از اسلام و احکام و پیامدهای دنیوی آن بحث می‌شود، اما در قرآن مطلق خروج از دین و کفر پس از ایمان مطرح است، چه این خروج از دین در ادیان الهی گذشته باشد؛ مانند خروج بنی اسرائیل از توحید و بازگشت به

گوساله پرستی و چه خروج از دین پیامبر خاتم و اسلام باشد. افزون بر این، قرآن ضمن اشاره به برخی از احکام و پیامدهای فقهی ارتداد، از عوامل و زمینه‌های ارتداد از دین، موانعی که از ارتداد مؤمنان جلوگیری می‌کند و پیامدهای اخروی ارتداد همراه با ذکر برخی از مصادیق مرتدان و سرنوشت آنان نیز سخن به میان آورده است که از مجموع این ارتداد، ص: ۱۸ مباحث می‌توان چنین نتیجه گرفت که قرآن گرچه به طور خاص یا با عنوان‌هایی عام به برخی احکام و مباحث فقهی ارتداد اشاره کرده، اما هدف قرآن از طرح این مباحث بیشتر جنبه معرفتی و هدایتی آن بوده و درصدد است تا مؤمنان را بر حفظ عقاید خویش و بقا و پایداری بر دین حق الهی ترغیب کرده و آنان را از خطر ارتداد و پیامدهای ناگوار دنیوی و اخروی آن بر حذر بدارد و به آنان گوشزد کند که سعادت واقعی آنان در باقی ماندن بر اسلام و حفظ ایمان و عقاید خویش است و بازگشت از اسلام و انتخاب راه و عقیده‌ای دیگر پیامدی جز تباهی و خسران ابدی برای آنان نخواهد داشت. نکته دیگری که لازم است به آن اشاره شود، این که در این نوشتار همراه با آیات قرآن کریم که محور و موضوع اصلی بحث است، از روایات معصومان علیهم السلام و آرای فقهای فریقین نیز استفاده شده است، زیرا شیعه بر این باور است که فهم قرآن کریم در بسیاری از موضوعات بدون روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت نبوت علیهم السلام که مبین و مفسر قرآن کریم‌اند و همه علوم و معارف قرآن نزد آنان است امکان‌پذیر نیست، بر این اساس، در برخی از مباحث به ویژه مباحث فقهی این موضوع از روایات معصومان علیهم السلام و نیز آرای فقهای اسلامی نیز استفاده شده است؛ ولی چون محور بحث بیشتر قرآن و آرای مفسران در مورد آیات ارتداد بوده، سعی شده است که به طور مختصر و در حد نیاز به روایات و آرای فقهای اسلامی مراجعه شود و طالبان این مباحث و کسانی که در صدد اطلاع تفصیلی بر روایات و جزئیات آرای فقهای اسلامی هستند می‌توانند به کتاب‌ها، و منابع روایی و فقهی شیعه و اهل سنت در این موضوع مراجعه کنند. در پایان نیز باید گفت: هیچ‌گاه آخرین پژوهش و سخن نهایی در این موضوع نیست، بلکه راه تحقیق و تفحص و دستیابی به مطالب و دیدگاه‌های نو در این موضوع باز است و چه بسا نوشتار حاضر که برای اولین بار در آن از حجم گسترده‌ای ارتداد، ص: ۱۹ از آیات قرآن کریم استفاده شده است مقدمه و سرفصل جدیدی برای پژوهشگران علوم اسلامی باشد تا با خوض و تحقیق در این آیات به تبیین و تشریح هرچه بیشتر موضوع ارتداد پرداخته و افقهای ناگشوده این بحث را برای دانش پژوهان و تشنگان حقیقت باز گشایند. در پایان شایسته است از مسئولان محترم مرکز فرهنگ و معارف قرآن کریم، دائرة المعارف قرآن کریم و گروه فقه دائرة المعارف و دیگر دست‌اندرکاران این مرکز که با در اختیار قرار دادن امکانات و منابع مورد نیاز، زمینه این پژوهش را فراهم کردند و با ارائه نظریات مفید و راه گشای خود، این اثر را از برخی نقایص پیراستند کمال تشکر و قدردانی را ابراز دارم و توفیق هرچه بیشتر این عزیزان را در نشر معارف قرآن کریم از خداوند متعال مسئلت کنم.

بخش اول: کلیات

فصل اول: تعریف، موجبات و شرایط ارتداد

ارتداد در لغت

ارتداد از ریشه «ر-د-د» و در لغت به معنای بازگشت و بازگرداندن آمده است. «۱» راغب اصفهانی می‌گوید: ارتداد و رَدّه به معنای بازگشت در راهی است که شخص از آن آمده است، با این تفاوت که رَدّه در بازگشت به کفر به کار می‌رود، ولی ارتداد عام است و در بازگشت به کفر و غیر کفر استعمال می‌شود. «۲» در آیاتی از قرآن نیز این واژه به همین معنای لغوی به کار رفته است؛ مانند آیه: «فَلَمَّا أُنْجِيَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»؛ «۳» چون بشارت دهنده آمد و جامه را بر چهره او [یعقوب افکند] بینایی اش بازگشت. و آیه: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ «۴» (۱).

مقایس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۶ و لسان العرب، ج ۵، ص ۱۸۴، «ردد» (۲). مفردات، ص ۳۴۹، «رد» (۳). یوسف، آیه ۹۶ (۴). مائده، آیه ۲۱ ارتداد، ص: ۲۴ ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است در آید و به عقب بازنگردید که زیان کار خواهید شد.»

ارتداد در اصطلاح فقه

فقه‌های شیعه و اهل سنت در تعریف ارتداد عبارت‌هایی گوناگون به کار برده‌اند که همه آن تعبیرها به یک معنا باز می‌گردد، و آن خارج شدن فرد مسلمان از اسلام و ورود به کفر است. محقق حلی در تعریف مرتد می‌گوید: «هو الذی یکفر بعد الإسلام؛ «۱» مرتد کسی است که پس از اسلام کافر می‌شود». امام خمینی نیز می‌نویسد: «المرتد هو من خرج عن الإسلام واختار الکفر؛ «۲» مرتد کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را برگزیده است». ابن قدامه از فقه‌های حنبلی «۳» و علاء الدین حصفکی از علمای حنفی «۴» آورده‌اند: «المرتد هو الراجع عن دين الاسلام الى الکفر؛ مرتد کسی است که از دین اسلام به کفر باز گردد». خلیل از فقه‌های مالکیه می‌گوید: «الردّة کفر المسلم بصريح، أو لفظ يقتضيه، أو فعل يتضمنه؛ «۵» ارتداد عبارت است از کفر مسلمان با گفتاری که صراحت یا اقتضای کفر را (۱). شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۳ (۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۲۹ (۳). المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴ (۴). الدر المختار، ج ۴، ص ۴۰۵ (۵). مختصر خلیل، ص ۲۵۱ ارتداد، ص: ۲۵ دارد یا عملی که در بردارنده کفر است». رافعی از فقه‌های شافعی می‌نویسد: «هی قطع الإسلام بالقول الذی هو کفر تارةً و بالفعل اخرى «۱» ارتداد پایان دادن به اسلام است با گفتار یا عمل کفر آمیز.»

اقسام ارتداد در فقه

مرتد در اصطلاح فقه‌های اهل سنت یک قسم بیشتر نیست؛ اما فقه‌های امامیه بر پایه روایات اهل بیت علیهم السلام «۲» مرتد را به دو قسم تقسیم کرده‌اند که هر یک دارای حکمی خاص است. این دو قسم عبارت است از: ۱. مرتد ملی و آن کسی است که ابتدا کافر بوده و سپس مسلمان شده و دوباره به کفر بازگشته است. ۲. مرتد فطری و آن کسی است که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و سپس تغییر عقیده داده و کافر شده است. «۳» برخی گفته‌اند: مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان یا تنها از پدر مسلمان یا فقط از مادر مسلمان متولد شده باشد. برخی نیز افزون بر ولادت از پدر و مادر مسلمان، توصیف فرد به اسلام هنگام بلوغ را نیز شرط دانسته‌اند، بدین معنا که فرد باید هنگام بلوغ و پس از آن به اسلام اعتراف کند، اما اگر پیش از بلوغ کافر شده و با حال کفر بالغ گردد یا بعد از بلوغ به اسلام اعتراف نکند مرتد فطری نخواهد بود. «۴»

ارتداد در روایات

درباره ارتداد، واژگان و تعبیرهایی گوناگون بدین شرح در روایات وارد شده است: (۱). العزیز، ج ۱۱، ص ۹۸ (۲). من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۲ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۵، ۳۳۳ (۳). شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۳-۱۸۴ (۴). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۲-۶۰۳ ارتداد، ص: ۲۶ ۱. ماده «رد» و مشتقات آن: رایج‌ترین تعبیر درباره ارتداد واژه «رد» و دیگر مشتقات آن است که در روایات متعددی به کار رفته و اصطلاح «ارتداد» در فقه اسلامی نیز برگرفته از همین روایات و برخی آیات قرآن است؛ مانند سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام که می‌فرماید: اذا ارتدت المرأة عن الاسلام، لم تقتل و لكن تحبس أبداً؛ «۱» هر گاه زن مرتد شود کشته نمی‌شود، بلکه برای همیشه زندانی می‌شود. هم چنین در روایتی دیگر آمده است: لایحل دم امری مسلم إلمافی إحدى الثلاث ... رجل ارتد بعد اسلامه؛ «۲» خون مسلمانی مباح نمی‌گردد، مگر به یکی از سه چیز ... یکی از آن‌ها مردی است که پس

از اسلام مرتد شده است.» امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز فرموده‌اند: المرتد یستتاب فإن تاب و إلا قتل؛ «... ۳» مرتد توبه داده می‌شود، پس اگر توبه کرد رها و در غیر این صورت کشته می‌شود ... ۲. انکار و تکذیب نبوت: از تعبیرهایی که درباره ارتداد آمده تکذیب و انکار نبوت است، مانند: «من جحد نبیاً مرسلًا نبوته و کذبہ فدمه مباح؛ «... ۴» کسی که نبوت پیامبری مرسل را انکار و او را تکذیب کند خونش مباح است» ... ۳. خروج، بازگشت و اعراض از اسلام: در برخی روایات، پرسش‌هایی در قالب تعبیرهایی هم چون: (۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۲ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۷ (۲). مسند احمد، ج ۱، ص ۶۳؛ ج ۶، ص ۲۰۵ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۴۷ (۳). الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۷ (۴). من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۰۴ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ ارتداد، ص: ۲۷ «رجل ... خرج عن الإسلام؛ «۱» مردی که از اسلام خارج شده است». «رجل رجع عن الإسلام؛ «۲» مردی که از اسلام بازگشته است». و یا: «من رغب عن الإسلام؛ «۳» کسی که از اسلام روی گردانده». در مورد ارتداد از امامان معصوم علیهم السلام پرسش‌هایی شده است و آنان به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند. ۴. براءت جستن از دین خدا (اسلام): مانند: «من بریء من دین الله فهو کافر؛ «... ۴» کسی که از دین خدا (اسلام) براءت جوید کافر است». ۵. تبدیل دین (اسلام) به دینی دیگر: مانند: «من بدل دینه فاقتلوه؛ «۵» کسی که دین خودش (اسلام) را به دینی دیگر تبدیل کند او را بکشید». ۶. کافر و مشرک شدن: مانند: «رجل ولد علی الإسلام ثم کفر و أشرب؛ «... ۶» مردی بر فطرت اسلام متولد شده، سپس کافر و مشرک شده است» ... ۷. نصرانی شدن: مانند ... «مسلم تنصّر؛ «... ۷» مسلمانی که نصرانی شده بود» (۱ ...). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۵ (۲). الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۲۵۳ (۳). الاستبصار، ج ۴، ص ۲۵۲ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ (۴). من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۰۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ (۵). صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۱؛ ج ۸، ص ۵۰ و مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۳ (۶). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۹ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۵ (۷). الکافی، ج ۷، ص ۲۵۷ و تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۸

ارتداد در قرآن کریم

قرآن از ارتداد با الفاظ و تعبیرهایی گوناگون یاد کرده است، که از مجموع آن‌ها چنین معنایی برمی‌آید: خروج از دین الهی و رجوع به کفر. این الفاظ و تعبیرها بدین شرح است: ۱. برگشت از دین؛ مانند: «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزْدُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِشْتِطَاعُوا وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ «۱» و آنان [مشرکان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند و کسانی از شما که از دین خود باز گردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارشان در دنیا و آخرت تباه می‌گردد» ... ۲. برگشت به عقب؛ این معنا با تعبیری گوناگون بیان شده است، از جمله: أ. «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ؛ «۲» بی‌گمان کسانی که بعد از روشن شدن حقیقت به عقب باز گشتند شیطان آنان را فریفت. ب. «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ؛ «۳» و قبله‌ای را که بر آن بودی مقرر نکردیم جز این که افرادی که از پیامبر پیروی می‌کنند از آنان که به عقب باز می‌گردند مشخص شوند. (۱). بقره، آیه ۲۱۷ (۲). محمد، آیه ۲۵ (۳). بقره، آیه ۱۴۳ ارتداد، ص: ۲۹ ج. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَزْدُوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ؛ «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند اطاعت کنید شما را از عقیده‌تان باز می‌گردانند و زیان کار خواهید گشت. د. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ؛ «۲» و از میان مردم کسانی هستند که خدا را تنها با زبان می‌پرستند، همین که خیری به او رسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد [و به کفر روی آورد]. ۳. کفر پس از ایمان؛ این تعبیر نیز در آیات متعددی در مورد ارتداد به کار رفته است، از جمله: أ. «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَزْدُوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَـدًا؛ «۳»

بسیاری از اهل کتاب از روی حسد دوست دارند که شما را پس از ایمان به حال کفر باز گردانند. ب. «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»؛ (۴) چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می کند. تعبیر بالا در آیات ۱۰۸ بقره؛ ۸۶، ۹۰، ۱۰۰ و ۱۰۶ آل عمران؛ ۸۹ و ۱۳۷ نساء؛ ۱۲ مائده؛ ۵، ۱۷ و ۷۲ توبه و ۱۰۶ نحل نیز آمده است. ۴. کفر پس از اسلام؛ این تعبیر دو بار در مورد ارتداد در قرآن بیان شده است: «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»؛ (۵) آنان قطعاً سخن کفرآمیز گفتند و پس از (۱). آل عمران، آیه ۱۴۹ (۲). حج، آیه ۱۱ (۳). بقره، آیه ۱۰۹ (۴). آل عمران، آیه ۸۶ (۵). توبه، آیه ۷۴ و آل عمران، آیه ۸۰ ارتداد، ص: ۳۰ اسلام آوردنشان کافر شدند. ۵. بازگشت به آیین و مذهب کفار: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»؛ (۱) سران قوم او [شعیب که تکبر می ورزیدند گفتند: ای شعیب، تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد مگر این که به کیش ما باز گردید. این تعبیر در آیات ۱۳ ابراهیم و ۲۰ کهف نیز درباره ارتداد به کار رفته است. ۶. کافر شدن؛ کافر شدن در بیشتر آیات قرآن به معنای کفر اصلی آمده است؛ اما در برخی از آیات مراد از آن کفر پس از اسلام و ارتداد است، از جمله: أ. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۲) و گروهی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید، شاید آنان [از اسلام باز گردند. ب. «إِنْ يَتَفَقَّهُوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمُ بِالْأَسْوَاءِ وَذُؤُوا لَوْ تَكْفُرُونَ» (۳) اگر آن ها بر شما مسلط شوند دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید. ۷. گوساله پرستی: قرآن از ارتداد بنی اسرائیل در عهد موسی علیه السلام با تعبیر گوساله پرستی یاد کرده است: أ. «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا (۱). اعراف، آیه ۸۸ (۲). آل عمران، آیه ۷۲ (۳). ممتحنه، آیه ۲ ارتداد، ص: ۳۱ «إِلَى بَارِئِكُمْ»؛ (۱) و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با پرستش گوساله به خود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید. ب. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ»؛ (۲) کسانی که گوساله را معبود خود قرار دادند به زودی خشم پروردگار به آن ها می رسد.

گستره ارتداد در قرآن

ارتداد در فقه اسلامی عبارت است از: خارج شدن فرد مسلمان از اسلام و روی آوردن به کفر. فقهای اسلامی در مباحث فقهی، تنها از حرمت ارتداد، شرایط تحقق و اثبات آن و پیامدهای دنیوی مترتب بر این عمل بحث می کنند، اما در قرآن کریم ارتداد فراتر از ارتداد مسلمان و مباحث فقهی مربوط به آن مورد توجه است، زیرا قرآن افزون بر پرداختن به ارتداد مسلمانان از دین، از خروج موحدان از دین الهی در ادیان پیشین نیز سخن به میان آورده است، مانند خروج بنی اسرائیل از توحید و رو آوردن به گوساله پرستی (۳) و درخواست خروج شعیب و پیروانش از دین حق الهی و پذیرش کفر. (۴) و ... افزون بر این، قرآن کریم ضمن اشاره به برخی از مباحث فقهی ارتداد، به تفصیل به مباحث دیگری هم چون ماهیت باطل و گمراه کننده ارتداد، عوامل و زمینه های خروج مؤمنان از دین، موانع ارتداد، آثار و پیامدهای ارتداد در دنیا و آخرت و نیز برخی از مصادیق مرتدان در ادیان پیشین و اسلام نیز سخن به میان آورده است، که مجموع این مباحث، نگاه قرآن به ارتداد را از نگاه فقه و روایات به این (۱). بقره، آیه ۵۱ (۲). اعراف، آیه ۱۵۲ (۳). بقره، آیه ۵۱ (۴). اعراف، آیه ۸۸ ارتداد، ص: ۳۲ موضوع متمایز کرده است.

معانی کفر و اسلام

ارتداد، چنان که از لغت، اصطلاح فقها، روایات و قرآن کریم بیان گردید، عبارت است از: بازگشت از اسلام یا کفر پس از اسلام. برای روشن شدن مراد از کفر و اسلام و این که در تحقق ارتداد کدام یک از معانی کفر و اسلام منظور است و آیا افزون بر ظاهر

اسلام، ایمان قلبی فرد مسلمان نیز در تحقق ارتداد شرط است یا نه؟ لازم است ابتدا معانی این واژه‌ها و سپس تفاوت بین اسلام و ایمان بیان گردد.

معانی کفر

کفر در لغت به معنای ستر و پوشش است، و به کافر از آن جهت کافر گفته‌اند که حق را بر خود پوشانده است. «۱» این واژه به تناسب معنای لغوی، در قرآن در موارد ذیل به کار رفته است: ۱. انکار توحید، نبوت و ... مانند: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» ؛ «... ۲» چگونه خدا را منکرید با آن که مردگانی بودید و شما را زنده کرد. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» ؛ «۳» و هر کس خداوند، ملائکه، رسولان و معاد را انکار کند دچار گمراهی دور و درازی شده است. (۱). مقایس اللغه، ج ۵، ص ۱۹۱ (۲). نساء، آیه ۱۳۶ (۳). ارتداد، ص: ۳۳. ۲. کفران نعمت؛ کفر بدین معنا در برابر شکر و به معنای ناسپاسی نعمت و به کارگیری آن در مسیر ناخشنودی خداوند است؛ مانند: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» ؛ «۱» این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گذارد و هر کس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» ؛ «۲» اگر سپاس‌گزاری کنید [نعمت شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید قطعاً مجازاتم شدید است]. ۳. ارتکاب معصیت و ترک واجبات؛ مانند: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۳) ؛ و برای خدا حج خانه (کعبه) بر عهده مردم است؛ کسی که توانایی دارد به سوی آن راه یابد، و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند) یقیناً خدا از جهانیان بی‌نیاز است. در روایات زیادی نیز مرتکبان گناهان کبیره کافر شمرده شده‌اند؛ از جمله: «مَنْ اجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ فِي الْمَعْصِيَةِ وَارْتَكَبَ الْكِبَائِرَ فَهُوَ كَافِرٌ» ؛ «۴» هر کس با نافرمانی خداوند بر ارتکاب گناهان کبیره جرئت یابد کافر است، «وَمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ» ؛ «۵» (۱). نمل، آیه ۴۰ (۲). ابراهیم، آیه ۷ (۳). آل عمران، آیه ۹۷ (۴). مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۹۵ و بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۶۷۳ (۵). مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۹۵ و بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۶۷۳ ارتداد، ص: ۳۴ کسی که نمار را عمداً ترک کند کافر شده است. مراد از کافر در این روایات کسی است که مرتکب گناه کبیره شده و واجبی از واجبات الهی را ترک کند که به آن «کفر عملی» نیز گفته می‌شود. ۴. بیزاری و براءت؛ مانند: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (۱) ؛ سپس روز قیامت بعضی از شما از بعضی دیگر براءت جسته و یکدیگر را نفرین می‌کنید. «إِنَّا بَرَاءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» ؛ «۲» ما از شما و آن چه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم و از شما براءت می‌جوئیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار گشته است. ۵. کشت کردن؛ مانند: «كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» ؛ «۳» مانند بارانی که رویدنی آن کشاورزان را به شگفتی اندازد. از معانی کفر، آن چه مربوط به بحث ارتداد و کفر پس از اسلام می‌شود همان معنای انکار است، و معانی دیگر کفر از بحث ارتداد خارج بوده و شخص متصف به آن کافر به معنای مورد نظر نخواهد بود.

معانی اسلام

اسلام و مشتقات آن در قرآن کریم در سه معنا به کار رفته است: ۱. تسلیم بودن؛ در برخی آیات، اسلام و مشتقات آن به معنای تسلیم شدن، که (۱). عنکبوت، آیه ۲۵ (۲). ممتحنه، آیه ۴ (۳). حدید، آیه ۲۰ ارتداد، ص: ۳۵ معنای لغوی این ماده است، به کار رفته است؛ مانند: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» ؛ «۱» همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند از روی اختیار یا اجبار در برابر فرمان او تسلیم‌اند. «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ» ؛ «... ۲» هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک

نهاد ... ۲. اسلام به معنای «عام»، یعنی دین همه پیامبران الهی؛ در آیاتی از قرآن مراد از اسلام و دیگر مشتقات آن، اسلام به معنای عام، یعنی دین همه پیامبران الهی است (۳)؛ مانند: آیه ۸۴ سوره یونس که در آن موسی علیه السلام به قوم خود می گوید: «یا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ»؛ ای قوم من، اگر به خدا ایمان آورده اید بر او توکل کنید اگر مسلمانید. در نامه سلیمان به ملکه سبا نیز آمده است: «أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ»؛ (۴) بر من برتری مجوید و در حالی که مسلمانید به سوی من بیایید. در سوره یونس نیز از زبان نوح علیه السلام چنین آمده است: «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۵)؛ و من دستور دارم که از مسلمانان باشم. درباره ابراهیم علیه السلام نیز وصف اسلام به کار رفته است: (۱). آل عمران، آیه ۸۳ (۲). صفات، آیه ۱۰۳ (۳). عقاید اسلام در قرآن، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۵ (۴). نمل، آیات ۳۰-۳۱ (۵). یونس، آیه ۷۲ ارتداد، ص: ۳۶ «ما كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود و هرگز از مشرکان نبود. ۳. اسلام به معنای خاص، یعنی دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله؛ در آیاتی از قرآن مراد از اسلام یا مشتقات آن، دین پیامبر خاتم و اسلام در برابر یهودیت و مسیحیت است؛ مانند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»؛ (۲) «عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: شما ایمان نیاورده اید؛ ولی بگویید: اسلام آورده ایم». «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»؛ (۳) «آنان سخن کفر گفتند و پس از پذیرش اسلام کافر شدند. «يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامُكُمْ»؛ (۴) از این که اسلام آورده اند بر تو منت می نهند. بگو: بر من از اسلام آوردن منت مگذارید. از معنای سه گانه اسلام آن چه مربوط به موضوع مورد بحث بوده و ترک آن موجب کفر و تحقق ارتداد می گردد معنای دوم و سوم، یعنی خروج از اسلام (به معنای عام یا به معنای خاص آن) است؛ لیکن چون برای دین خدا و اسلام به معنای عام، بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در عصر حاضر مصداقی جز همان اسلام به معنای خاص وجود ندارد و دین حق الهی تنها اسلام و دین پیامبر خاتم است، خروج از آن موجب (۱). آل عمران، آیه ۶۷ (۲). حجرات، آیه ۱۴ (۳). توبه، آیه ۷۴ (۴). حجرات، آیه ۱۷ ارتداد، ص: ۳۷ کفر و تحقق ارتداد می گردد؛ نه برگشت از ادیان دیگر، بنابراین رویگردانی از مسیحیت یا یهودیت پس از ظهور اسلام، ارتداد و بازگشت از دین الهی نیست، زیرا این ادیان پس از ظهور اسلام از نظر قرآن کریم باطل و بی اعتبارند. مؤید این امر آیات متعددی است که در آن خداوند اهل کتاب را به ترک عقیده و دین خود و پذیرش دین اسلام فراخوانده و در صورت عدم پذیرش اسلام به آنان وعده عذاب داده است. (۱)

تفاوت اسلام و ایمان

اسلام شکل ظاهر و آشکار دین، یعنی گفتن شهادتین و اقرار به زبان است؛ بدین معنا که هر کس شهادتین بگوید و در ظاهر اسلام را بپذیرد در سلک مسلمانان وارد شده و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان امری واقعی و باطنی و جایگاه آن در قلب آدمی است، نه در زبان و ظاهر انسان. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: الإسلام علانیة والإيمان فی القلب؛ (۲) اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان در قلب است. سماعه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر ده: آیا اسلام و ایمان دو چیز مختلف اند؟ حضرت فرمودند: «ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک (۱)». «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَآدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ»، (مائده، آیه ۶۵)، «یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ

مُلْكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده، آیات ۱۵-۱۹)، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا»، (بینه، آیه ۶) (۲). مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۸ و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۵۲ ارتداد، ص: ۳۸ ایمان نیست.» گفتیم: آن دو را برایم وصف کن. حضرت فرمود: «اسلام شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خداست که به سبب آن خون‌ها از ریختن محفوظ می‌ماند و زناشویی و میراث بر آن جاری می‌گردد و جماعت مردم بر آن هستند، ولی ایمان هدایت است و آن چه در دل‌ها از صفت اسلام پابرجا می‌شود و عمل به آن هویدا می‌گردد، پس ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است. ایمان در ظاهر شریک اسلام است؛ اما اسلام در باطن شریک ایمان نیست، اگر چه هر دو در گفتار و وصف گرد آیند «۱». در قرآن کریم نیز بین ایمان و اسلام تفاوت گذاشته شده و چنین آمده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۲) «عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید: اسلام آورده‌ایم؛ و هنوز ایمان وارد قلب‌های شما نشده است. بنابراین، نسبت میان اسلام و ایمان عموم و خصوص مطلق است؛ ایمان خاص است و اسلام عام؛ یعنی هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. آن‌چه از این دو معنا در حصول ارتداد شرط است تنها اسلام است و ایمان قلبی در تحقق ارتداد شرط نیست؛ بدین معنا که اگر کسی تنها شهادتین گفته باشد و اثری از ایمان در قلب او پدید نیامده باشد مسلمان است و خروج او از همین اسلام ظاهری که با اقرار زبانی حاصل شده نیز موجب تحقق ارتداد و کفر او می‌گردد. دلیل این مدعا ظاهر برخی آیات قرآن و روایات است که در آن‌ها از ارتداد به «خروج از اسلام» تعبیر شده است؛ مانند این آیه: (۱). کافی، ج ۲، ص ۲۵ (۲). حجات، آیه ۱۴ ارتداد، ص: ۳۹ «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»؛ «۱» آنان قطعاً سخن کفر گفتند و پس از اسلام آوردنشان کافر شدند». در این آیه از ارتداد به کفر بعد از اسلام تعبیر شده است، و اسلام همان گونه که بر ایمان قلبی صادق است بر گفتن شهادتین و پذیرش ظاهر اسلام نیز صدق می‌کند، افزون بر این که آیه بالا در مورد منافقان نازل شده «۲» که تنها ظاهر اسلام را پذیرفته بودند و در باطن هیچ اعتقادی به اسلام نداشتند و از ایمان اثری در قلب آنان نبود. در روایات نیز آمده است: کل مسلم بین المسلمین ارتد عن الإسلام و جحد محمدًا... فإن دمه مباح؛ «۳» هر مسلمانی که از بین مسلمانان از اسلام برگردد و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کند... خونش مباح است. در این روایت نیز تعبیر بازگشت از اسلام آمده؛ نه بازگشت از ایمان؛ هم چنین همان گونه که ورود به اسلام با گفتن شهادتین و پذیرش ظاهر اسلام تحقق می‌پذیرد و فرد کافر بدین سبب از امتیازهای مسلمانی برخوردار می‌گردد، خروج از اسلام نیز با ترک همین ظاهر تحقق می‌پذیرد و ایمان قلبی هیچ گونه نقشی در تحقق ارتداد اصطلاحی ندارد.

موجبات کفر و ارتداد

اشاره

فقه‌های اسلامی امور متعددی را از موجبات ارتداد بر شمرده‌اند؛ از جمله: ترک و انکار اسلام، انکار اصول دین، یعنی توحید و نبوت و معاد، انکار ضروریات دین، سب و تمسخر خداوند، انبیای الهی، امامان، ملائکه یا ضروریات دین، سجده بر بت، (۱). توبه، آیه ۷۴ (۲). مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۸-۷۹ (۳). وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ ارتداد، ص: ۴۰ عبادت خورشید، هتک حرمت قرآن، مانند افکندن آن در قاذورات یا آتش زدن و پایمال کردن آن، انکار صفتی از صفات خداوند، اعتقاد به فرزند داشتن خداوند، جسم دانستن خداوند، رد و تکذیب قرآن، طعن زدن در دین، حلال شمردن حرام‌های قطعی دین، حرام شمردن حلال‌های قطعی دین و «... ۱» که به توضیح کلیات این امور و برخی از مستندات قرآنی یا روایی آن می‌پردازیم.

۱. انکار اسلام

انکار اصل اسلام از سوی مسلمانان موجب کفر و ارتداد می‌گردد، چه بعد از ترک اسلام، دین دیگری هم چون مسیحیت یا یهودیت را برگزیند یا به طور کلی ادیان الهی را منکر شود و به مادیت یا بت‌پرستی روی آورد، چنان که بسیاری از مسلمانان صدر اسلام که مرتد می‌شدند از اسلام به طور کلی اعراض می‌کردند و به بت‌پرستی یا ادیان دیگر روی می‌آوردند. قرآن کریم در آیه ۲۱۷ سوره بقره درباره آنان می‌فرماید: «وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُتِمِّتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ هر کس از شما از دین خود [اسلام] باز گردد و در حال کفر بمیرد آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتش‌اند و در آن جاویدان خواهند بود. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ إِسْلَامِهِ ... قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ؛ «۲» (۱). العروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ مجمع الفوائد؛ ج ۱۳، ص ۳۱۳؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۰-۶۰۱؛ مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۲۳؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴-۷۵؛ الذخیره، ج ۱۲، ص ۲۸؛ و الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۲-۴۲۳ (۲). کافی، ج ۶، ص ۱۷۴، و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ ارتداد، ص: ۴۱ هر کس از اسلام روی گرداند و به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کفر ورزد ... کشتنش واجب است.

۲. انکار اصول دین

ارکان و پایه‌های اساسی دین را «اصول دین» گویند، که هر مسلمانی باید در مرحله نخست به آن معتقد بوده و در مرحله بعد به فروعی که بر اساس آن اصول پایه ریزی شده معتقد گردد و به آن‌ها عمل کند؛ اما در این که اصول و پایه‌های اساسی اسلام کدام است در بین علمای اسلامی اقوال متعددی وجود دارد. اصولی که بیشتر علمای اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند عبارت است از سه اصل توحید، نبوت و معاد «۱» که انکار هر یک از این اصول موجب کفر و ارتداد است. عمار ساباطی می‌گوید: سمعت أبا عبد الله يقول: كل مسلم بين المسلمين جحد محمداً نبوته و كذبه فان دمه مباح؛ «... ۲» از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر مسلمانی در میان مسلمانان که نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار و آن حضرت را تکذیب کند خونسش مباح است ... در روایتی دیگر محمد بن مسلم گوید: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، جالساً عن يساره و زراره عن يمينه فدخل عليه أبو بصير، فقال: يا أبا عبد الله، ما تقول فيمن شك في الله؟ فقال: كافر يا أبا محمد. قال: فشك في رسول الله؟ فقال: كافر. ثم التفت إلى زراره، فقال: إنما يكفر إذا جحد؛ «۳» (۱). رسائل المرتضى، ج ۱، ص ۱۶۵ و فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳ (۲). وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ (۳). همان، ص ۳۵۶ ارتداد، ص: ۴۲ در مجلسی من در طرف چپ امام صادق علیه السلام نشسته بودم و زراره در جانب راست آن حضرت، که ابوبصیر وارد شد و به امام صادق علیه السلام گفت: درباره کسی که در خدا شک کند چه می‌گویید؟ امام فرمود: کافر است. سپس گفت: اگر در رسول خدا شک کند چطور؟ امام فرمود: کافر است. سپس امام رو به زراره کرده و فرمود: آن گاه کافر می‌شود که انکار کند. در این روایات انکار و تکذیب دو اصل از اصول دین (توحید و نبوت) موجب کفر و ارتداد دانسته شده است. افزون بر انکار این اصول، به نظر بعضی، اعتقاد نادرست به برخی از اصول، مانند تشبیه خداوند به خلق، جسم دانستن او، تعیین مکان برای او، خدا را دارای اعضا و جوارح دانستن و ... نیز موجب کفر و ارتداد مسلمان خواهد شد «۱»، چنان که شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده و به استناد آن‌ها معتقدان به این عقاید را کافر و مرتد شمرده است «۲»؛ اما برخی از فقها اعتقاد نادرست به این امور را موجب کفر و ارتداد ندانسته‌اند. «۳» افزون بر روایات، که به صراحت انکار اصول دین را موجب کفر مسلمان دانسته است، از برخی آیات قرآن نیز می‌توان به نوعی کفر منکران توحید و نبوت را استفاده کرد؛ مانند آیه‌ای که درباره مسیحیان می‌گوید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ

اللَّهُ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ (۴) (۱). الموسوعة الفقهية، ج ۲، ص ۲۰-۲۲ (۲). وسائل الشيعة، ج ۲۸، ص ۳۳۹-۳۵۶ (۳). الموسوعة الفقهية، ج ۲، ص ۲۰-۲۲ (۴). مائده، آیه ۷۲ ارتداد، ص: ۴۳ کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است قطعاً کافر شده‌اند، حال آن که مسیح می‌گفت: ای فرزندان اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را پرستید که هر کس به خدا شرک ورزد قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست. در آیه بعد نیز درباره آن دسته از مسیحیانی که قائل به تثلیث (سه خدایی) شده‌اند چنین آمده است: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَأَنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱) آنان که گفتند: خدا سومین [شخص از سه [شخص است نیز به یقین کافر شدند. معبودی جز معبود یگانه نیست و اگر از آن چه می‌گویند دست برندارند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید. در این آیات مسیحیان بر اثر انکار توحید و اعتقاد به فرزند خدا بودن عیسی و تثلیث، کافر شمرده شده‌اند. مسیحیان مورد بحث در آیه، به مسیحیان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص ندارد، بلکه همه کسانی را که به این عقاید روآورده‌اند شامل است؛ چه آن دسته از مسیحیانی که ابتدا در مسیر توحید قرار داشته و سپس به این عقیده کفرآمیز روی آورده‌اند، که بر عمل این گروه افزون بر کفر عنوان ارتداد را نیز می‌توان اطلاق کرد (۲)، و چه مسیحیانی که این عقیده را از پدران و اجداد خویش به ارث برده‌اند. این حکم، یعنی کفر منکر توحید، اختصاصی به پیروان حضرت عیسی علیه السلام ندارد، بلکه هر کس، از جمله فرد مسلمان نیز توحید را انکار کند و به چنین عقایدی روی آورد کافر شده و از زمره اسلام و دین الهی خارج گشته است. (۱). همان، آیه ۷۳ (۲). در مورد انحراف و ارتداد این گروه از توحید در فصل پایانی این کتاب مباحث بیشتری آمده است ارتداد، ص: ۴۴ آیاتی دیگر از قرآن کریم انکار نبوت انبیای الهی را نیز موجب کفر دانسته و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (۱) کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی اندازند و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این دو راهی را برگزینند، آنان در حقیقت کافرنند و برای کافران عذابی خفت‌آور فراهم ساخته‌ایم. در این آیات، در کنار انکار توحید، انکار نبوت انبیای الهی نیز کفر دانسته شده است، افزون بر این، کسانی که بین نبوت انبیای الهی تفاوت قائل شده و به بعضی ایمان می‌آورند و نبوت بعضی را انکار می‌کنند نیز کافر حقیقی و مستوجب عذاب الهی شمرده شده‌اند.

۳. انکار ضروریات دین

ضروریات دین اموری است که جزء دین بودن آن برای همگان روشن است و به دلیل و برهان احتیاج ندارد؛ به استثنای نو مسلمانان که از اسلام و احکام و عقاید آن آگاهی ندارند یا کسانی که در شهر و روستایی زندگی می‌کنند که از بلاد اسلامی فاصله زیادی دارد و رفت و آمدی با مسلمانان ندارند. (۲) مسلمان وظیفه دارد همان گونه که به اصول دین اعتقاد و ایمان دارد، به ضروریات دین نیز معتقد و ملتزم باشد، چنان که قرآن کریم ایمان به آن چه را از سوی خداوند (۱). نساء، آیات ۱۵۰-۱۵۱ (۲). القواعد الفقهیه، ج ۵، ص ۳۶۷ ارتداد، ص: ۴۵ نازل شده به عنوان صفت مؤمن برشمرده و می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتِبَ وَرُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ (۱) و مؤمنان همگی به خداوند و فرشتگان او و کتاب‌های آسمانی و فرستادگانش ایمان آورده‌اند و گفتند: میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم. شنیدیم و گردن نهادیم. در سوره نساء نیز به این امر اشاره شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (۲) کسانی که به خدا و پیامبرانش

کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی اندازند و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و برخی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این دو راهی را برگزینند، آنان در حقیقت کافرند و برای کافران عذابی خفت آور فراهم ساخته‌ایم. این آیات درباره برخی از اهل کتاب نازل شده که به بعضی از پیامبران الهی ایمان داشتند، ولی نبوت برخی دیگر را نمی‌پذیرفتند و بین دستورهای خداوند تبعیض قائل می‌شدند. «۳» آیات بالا این گروه از پیروان ادیان الهی را کافر حقیقی شمرد. قرآن هم چنین می‌فرماید: «وَمِنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ «۴» (۱). بقره، آیه ۲۸۵ (۲). نساء، آیات ۱۵۰ - ۱۵۱ (۳). مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۰۳ (۴). مائده، آیه ۴۴ ارتداد، ص: ۴۶ و آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند کافرند». این آیه در مورد یهود و اهل کتاب نازل شده است، ولی بسیاری از مفسران و فقها عمومیت آن را پذیرفته و گفته‌اند: آیه اختصاص به قومی خاص ندارد و بر کفر کسانی دلالت دارد که به غیر آن چه خدا نازل کرده حکم می‌کنند و حکم خدا را حلال می‌شمارند، هر چند مسلمان باشند. «۱» شبیه آیه بالا است دو آیه دیگر قرآن: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲) و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند آنان ستمگران‌اند. «وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «۳» و کسانی که به غیر آن چه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند آنان فاسق‌اند. در این که چرا در آیه نخست درباره کسانی که بر طبق احکام الهی حکم نکنند حکم به «کفر» شده است، ولی در آیه دوم چنین کسانی تنها «ظالم» شمرده شده‌اند و در آیه سوم حکم به «فسق» آنان شده است، برخی از مفسران گفته‌اند: حکم به کفر در صورتی است که فرد به طور کلی حکم خدا را انکار کند و آن را حلال شمارد. «۴» از ابن عباس نیز چنین نقل شده است: کسی که حکمی از احکام خدا را منکر شود کافر، و کسی که به آن اقرار داشته باشد و بر طبق آن عمل نکند فاسق است. «۵» علامه طباطبایی نیز این سه آیه را با یکدیگر جمع کرده و می‌نویسد: این آیات عام بوده و اختصاص به ملت و گروهی خاص ندارد. سپس درباره آیه (۱). التبیان، ج ۳، ص ۵۳۴؛ مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۰۶ و تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۲۴ (۲). همان، آیه ۴۵ (۳). همان، آیه ۴۷ (۴). مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۰۶ (۵). همان و جامع‌البیان، ج ۴، ص ۶، ص ۳۴۹ ارتداد، ص: ۴۷ نخست آورده است: مفسران در معنای کفر کسی که بر طبق احکام الهی حکم نکند اختلاف کرده‌اند، ولی رأی صحیح و حق این است که مخالفت و رد کردن حکم شرعی یا هر چیزی که جزء دین بودن آن ثابت است و فرد به حکم شرعی بودن آن آگاهی دارد موجب کفر می‌گردد، اما در صورتی که جزء دین بودن آن را می‌داند و تنها از روی نافرمانی و عصیان ترک می‌کند نه از روی انکار، موجب فسق او خواهد شد؛ اما در صورتی که علم به ثبوت آن در دین ندارد و با این وجود آن را رد و انکار می‌کند نه موجب کفر او می‌شود و نه فسق او، زیرا او جاهل قاصر بوده و معذور است، مگر این که قصور او ناشی از تقصیر در برخی از مقدمات این امر بوده باشد که در این جا حکم دیگری خواهد داشت. «۱» محمد رشید رضا از مفسران اهل سنت نیز در تفسیر این آیات آورده است: آیات اول و دوم در مورد یهود نازل شده و از این جهت خاص است، لیکن معنا عام و فراگیر است و مراد به آن کفر اکبر (کفر در برابر اسلام) است. البته در صورتی که اعراض و پشت کردن به حکم الهی ناشی از قبیح شمردن حکم خدا و رد آن یا ترجیح قوانین دیگر بر قوانین الهی باشد، چنان که متبادر از سیاق آیه نخست، به قرینه شأن نزول، همین معناست. سپس می‌نویسد: در آیه اول سخن از تشریع و نازل شدن کتاب مشتمل بر هدایت و نور و حکم کردن بر طبق احکام الهی است و سخن با این مطلب به پایان می‌رسد که هر کس از عمل به این احکام بر اثر قبول نداشتن آن‌ها خودداری کند و به جای آن احکام و قوانین دیگری - که خداوند نازل نکرده - را جای‌گزین کند در واقع حکم الهی را انکار کرده و به آن کافر گشته است، برای مثال کسی که حدود سرقت، قذف و زنا را رد کرده و این رد و انکار او به جهت قبیح شمردن و نامناسب دانستن این احکام باشد و احکام (۱). المیزان، ج ۵، ص ۳۴۷ - ۳۴۸ ارتداد، ص: ۴۸ دیگری که خدا نازل نکرده را بر این احکام ترجیح دهد قطعاً به این احکام و حدود الهی کفر ورزیده و از دایره مسلمانان خارج گشته است. «۱» تفسیر دیگری که می‌توان برای این آیات ارائه داد این است که مراد از «من لم يحكم» در هر سه آیه یک معنا و آن رد و انکار حکم الهی و ترجیح احکام دیگر بر

حکم و قانون خداست. قرآن کریم در یک آیه چنین افرادی را بدان جهت که احکام الهی را رد و انکار کرده‌اند کافر دانسته و در آیه‌ای دیگر آنان را بدان جهت که با این عمل خود بر خویشتن و دیگران ستم کرده‌اند ظالم شمرده، و در آیه سوم آنان را بدان سبب که با انکار احکام الهی از فرمان خداوند خارج شده و بدین وسیله خود را به گناه آلوده ساخته‌اند، فاسق شمرده است. به کار بردن اوصاف مختلف از جمله سه صفت مذکور درباره انسان‌های کافر و نیز مرتد در آیات قرآن فراوان است، چنان که در مباحث بعدی به این آیات اشاره خواهیم کرد. افزون بر آیات بالا، قرآن در آیه ۱۲۱ سوره انعام نیز به طور خاص مسلمانان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكِّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُفَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ و از آن چه نام خدا بر آن برده نشده مخورید ... و اگر از آنان [مشرکان اطاعت کنید شما هم مثل آنان] مشرکید. بسیاری از فقها و مفسران شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه مذکور گفته‌اند: اگر مسلمانان نیز در حلال شمردن میته از مشرکان اطاعت کرده و مانند آنان میته را حلال شمارند کافر خواهند شد. «۲» (۱). تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۰۴-۴۰۵ (۲). التبیان، ج ۴، ص ۲۵۷؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۵۴ و المنیر، ج ۸، ص ۲۴ ارتداد، ص: ۴۹ در روایاتی پر شمار از اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است، که منکر ضروری دین، کافر و مرتد است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنَ الْمَوْجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَجَحَدَهَا كَانَ كَافِرًا»؛ «... ۱» خداوند متعال فرایضی را بر بندگان واجب کرده است. پس هر کس فریضه‌ای از آن چه را لازم شده ترک کند و به آن عمل نکند و آن را انکار نماید کافر است. از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که انکار ضروریات دین و احکام مسلم الهی موجب کفر انکار کننده و خروج او از دایره مسلمانان می‌گردد، لیکن در میان فقهای اسلامی این بحث مطرح است که آیا انکار ضروریات دین خود سببی مستقل برای کفر و ارتداد است یا در صورتی موجب کفر است که به انکار اصل دین، یعنی به انکار توحید و نبوت بینجامد. برخی از جمله صاحب عروه «۲» و امام خمینی «۳» در صورتی انکار ضروری دین را موجب کفر مسلمان می‌دانند که انکار آنان به انکار اصل دین بازگردد؛ اما گروهی از فقها از جمله صاحب جواهر معتقدند که ضروری دین خود سببی مستقل برای کفر و ارتداد است، هر چند که به انکار اصل دین نینجامد. «۴»

۴. انکار ضروری مذهب

اموری که تنها امامیه اعتقاد به آن را لازم شمرده و جزء مذهب بودن در نظر آنان مسلم و روشن است ضروریات مذهب نامیده می‌شود. برخی از فقها انکار ضروری (۱). الکافی، ج ۲، ص ۳۸۳؛ و وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۰ (۲). العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۷ (۳). تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۰۶ (۴). جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹ ارتداد، ص: ۵۰ مذهب را نیز به طور مطلق موجب کفر و خروج از اسلام دانسته‌اند. از این گروه می‌توان از صاحب حدائق و علامه نام برد. دلیل آنان این است که ضروریات مذهب امامیه نیز از اموری است که با ادله متقن از کتاب و سنت ثابت شده است و انکار آن در حقیقت انکار سخن خداوند و انکار «ما أنزل الله» است، از این رو رد آن مانند رد دیگر ضروریات دین موجب کفر خواهد شد. «۱» صاحب جواهر در این مسئله تفصیل قائل شده، می‌نویسد: «اگر انکار ضروری مذهب از سوی شخص امامی مذهب صورت پذیرد فرد کافر و مرتد است» «۲». مفهوم کلام ایشان این است که اگر غیر امامی ضروریات مذهب را انکار کند کافر نخواهد بود. برخی از معاصران، انکار برخی ضروریات مذهب، هم چون ولایت امیر مؤمنان علیه السلام از سوی غیر امامی مذهب را تنها موجب ارتداد از ولایت دانسته و در این مورد آورده‌اند: آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» «... ۳» امامت را ثابت می‌کند و افرادی که آن را نپذیرند مرتد از ولایت می‌شوند، ولی مشمول آیه «وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» «... ۴» که به ارتداد از اصل دین و خطوط کلی آن ناظر است نیستند، از این رو این افراد حکم کافر را نخواهند داشت، بنابراین هر یک از مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی و که مذهب

خود را اسلام می‌پندارند مرتد از ولایت هستند و حکم فقهی، مانند نجاست، وجوب جنگ با او و مانند آن را ندارند، زیرا این احکام برای ارتداد از دین است؛ نه از ولایت. البته ارتداد از ولایت حکم (۱). الحدائق، ج ۵، ص ۱۷۵ (۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۲ (۳). مائده، آیه ۵۵ (۴). بقره، آیه ۲۱۷ ارتداد، ص: ۵۱ کلامی دارد که در قیامت محفوظ است. «۱» از میان نظریات بالا، نظریه صاحب جواهر با اصول و قواعد مطرح شده در این باب سازگارتر است، از این رو انکار ضروری مذهب تنها از سوی شخص امامی مذهب موجب ارتداد خواهد بود، زیرا ضروری مذهب در نزد او جزء ضروریات دین است، که در نتیجه انکار آن، انکار ضروری دین محسوب می‌شود، اما اگر غیر امامی مذهب این ضروریات را انکار کند نه تنها موجب ارتداد از دین نخواهد بود، بلکه ارتداد از ولایت نیز در مورد وی صدق نخواهد کرد، زیرا ارتداد- / چنان که در لغت و اصطلاح گذشت- به معنای بازگشت است؛ بازگشت از چیزی که انسان بدان معتقد بوده یا آن را در ظاهر پذیرفته است، و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام از زمان تأسیس این مذاهب چهار گانه هیچ‌گاه نه جزء معتقدات قلبی پیروان مذاهب اربعه بوده و نه در ظاهر آن را پذیرفته‌اند، تا بازگشت از آن ارتداد از دین یا ارتداد از ولایت محسوب شود، بنابراین پیروان مذاهب چهار گانه اهل سنت در عصر حاضر نه مرتد از دین‌اند و نه مرتد از ولایت. البته اگر برای هر یک از اهل سنت، در گذشته یا اکنون ثابت شده باشد که ولایت امیر مؤمنان از اموری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را از سوی خداوند آورده است و پس از پذیرش آن را انکار کند و از آن باز گردد مرتد خواهد بود، و این ارتداد نیز ارتداد از دین است نه از ولایت.

۵. استهزای خداوند، پیامبر و آیات الهی

یکی دیگر از موجبات ارتداد مسلمان، تمسخر خداوند، پیامبر، قرآن، دین و ضروریات آن است. قرآن کریم در آیات ۶۴- / ۶۶ سوره توبه در مورد گروهی از منافقان که پیامبر اسلام و دین را به تمسخر گرفته بودند آورده است: (۱). ولایت علوی، ص ۱۴۴- ۱۴۵ ارتداد، ص: ۵۲ «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُبَيِّنُ لَهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ» وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَلَّا نَهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» ؛ «۱» منافقان بیم دارند که مبادا سوره‌ای درباره آنان نازل شود که ایشان را از آن چه در دل‌هایشان هست خبر دهد. بگو: استهزا کنید. بی‌شک خدا آن چه را که از آن می‌ترسیدید آشکار خواهد کرد و اگر از ایشان پرسشی چرا این سخنان را گفتید؟ مسلماً خواهند گفت: ما فقط بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا خدا، آیات او و پیامبرش را استهزا می‌کنید؟ عذر نیاورید. شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید. اگر از گروهی از شما در گذریم گروهی دیگر را عذاب خواهیم کرد، چرا که آنان تبه‌کار بودند. این آیات درباره گروهی از منافقان نازل شده که در غزوه تبوک پیامبر را مسخره می‌کردند، از جمله این که می‌گفتند: این مرد می‌پندارد که قصرهای شام و درهای نیرومند آن‌ها را تسخیر خواهد کرد، در حالی که چنین امری محال است. در نقلی دیگر آمده است که پس از بازگشت از غزوه تبوک چهار نفر از منافقان در جلوی پیامبر راه می‌رفتند و آن حضرت را مسخره کرده، با یکدیگر می‌خندیدند که استهزای آنان به گوش پیامبر رسید «۲» و در پی این امر بود که آیات بالا- نازل شد و منافقان را برای این عملشان خارج از اسلام و کافر شمرد.

۶. سب پیامبر و انبیای الهی

سب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر انبیای الهی از دیگر اموری است که موجب خروج (۱). توبه، آیات ۶۴- / ۶۶ (۲). جامع البیان، ج ۶، ج ۱۰، ص ۲۲۰- ۲۲۱ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۱ ارتداد، ص: ۵۳ مسلمان از اسلام خواهد شد. قرآن کریم در

آیه ۷۴ سوره توبه از سرگذشت گروهی از منافقان خبر داده و می گوید: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بِغَدِ إِسْلَامِهِمْ»؛ «۱» به خدا سوگند یاد می کنند که سخن ناروا نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کافر شدند. در این آیه، قرآن کریم گروهی از منافقان را بدان سبب که آشکارا سخنان ناروایی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته اند کافر و خارج از اسلام دانسته است و آنان را در صورت عدم توبه به مجازات تهدید کرده است، اما در این که این سخنان کفرآمیز چه بوده، مفسران طبق روایات شأن نزول مطالب مختلفی بیان داشته اند که از جمله این سخنان سبب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و طعن در دین بود؛ «۲» که آنان به ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روا داشته بودند. از نظر فقهای اسلامی نیز سبب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کیفر قتل را در پی دارد، اما این که آیا سبب پیامبر خود سبب مستقلی برای کشتن فرد است یا این که یکی از اسباب ارتداد بوده و حکم مرتد را خواهد داشت، در میان فقها دو دیدگاه است: گروهی آن را از اسباب ارتداد دانسته و سبب النبی را مرتد دانسته اند. شهید ثانی در مسالک الأفهام می گوید: «رعایت و احترام انبیا از مواردی است که می دانیم از ضروریات دین است، پس سبب آنان ارتداد محسوب می شود». «۳» محقق کرکی نیز می نویسد: «اگر کسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را قذف کند مرتد و کشتن او واجب است و در صورتی که به فطرت اسلام زاده باشد توبه اش پذیرفته نیست». «۴» ابن (۱). توبه، آیه ۷۴ (۲). مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۸؛ و تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۱۳۱ (۳). مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۴۵۳ (۴). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۳۸ ارتداد، ص: ۵۴ قدامه از فقهای اهل سنت نیز می گوید: «قذف پیامبر اسلام و مادر آن حضرت موجب ارتداد از اسلام و خارج شدن از مذهب می گردد». «۱» اما بیشتر فقهای اسلامی سبب پیامبر اسلام را سببی مستقل برای مجازات فرد و آن را از مبحث ارتداد خارج دانسته اند، از این رو در مجازات سبب النبی تفاوتی بین زن و مرد، ملی و فطری و کافر و مسلمان نمی گذارند. امام خمینی رحمه الله درباره سبب النبی آورده اند: کسی که العیاذ بالله پیامبر گرامی اسلام را دشنام دهد، در صورتی که برای جان، مال و ناموس خود یا مؤمن دیگری ضرر نداشته باشد کشتن او بر هر مسلمان واجب است و در صورت فراهم بودن این شرایط اجازه امام یا نایب او شرط نیست و همین طور است حکم کسی که به یکی از امامان معصوم یا حضرت زهرا علیها السلام دشنام دهد و هتاکی کند، اما برای کسی که بر جان و ناموس خود یا مؤمن دیگری می ترسد کشتن فرد مذکور جایز نیست. «۲»

شک و ارتداد

اگر مسلمانی اصول و ضروریات دین اسلام را انکار کند به اتفاق همه فقهای اسلامی کافر و مرتد است، اما اگر در اصول یا ضروریات دین شک کند آیا شک او نیز همانند انکار، موجب کفر و ارتداد و حکم به قتل او خواهد شد؟ از روایات و نیز کلمات فقهای اسلامی بر می آید که شک و تردید در صورتی که به انکار و تکذیب توحید و نبوت بینجامد موجب کفر و ارتداد است، اما اگر شک، انکار و تکذیبی در پی نداشته باشد موجب ارتداد نخواهد شد، هر چند ممکن است در برخی موارد موجبات کفر فرد را فراهم کند. دلیل این امر قیود و تعبیهایی است که (۱). المغنی، ج ۱۰، ص ۲۳۱ (۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۲۹ ارتداد، ص: ۵۵ در روایات درباره ارتداد به کار رفته است. برخی از این قیود عبارت است از: مَنْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ «۱» کسی که از دین خدا برائت جوید. مَنْ جحد نبیاً مرسلأ نبوته؛ «۲» کسی که نبوت پیامبر مرسلی را انکار کند. کل مسلم ... جحد محمداً نبوته و کذب؛ «۳» هر مسلمانی که نبوت محمد را انکار و او را تکذیب کند. رجل ولد علی الاسلام ثم ... خرج عن الإسلام؛ «۴» مردی که مسلمان متولد شده سپس از اسلام خارج شود. مَنْ رغب عن الإسلام؛ «۵» کسی که از اسلام روی گرداند. از این قیود استفاده می شود که ماهیت ارتداد از قبیل اعتقاد به عدم است؛ نه از نوع عدم الاعتقاد و کسی که در اصول یا ضروریات اسلام شک می کند اعتقاد به عدم آن ها ندارد، بلکه تنها در ثبوت آن ها توقف کرده است. بنابراین روایات مذکور شامل چنین فردی نمی شود، افزون بر این، در

روایات دیگری که در خصوص جاهل و شاک وارد شده جهل و شکی موجب کفر دانسته شده است که پس از آن فرد دست به انکار بزند، اما اگر فرد در جهالت یا شک خود توقف کند و دست به انکار نزند کافر و مرتد نخواهد شد؛ از جمله امام صادق علیه السلام فرمود: (۱). وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ (۲). همان (۳). همان، ص ۳۲۴ (۴). همان، ص ۳۲۵ (۵). همان، ص ۳۲۴ ارتداد، ص: ۵۶ لو أن العباد اذا جهلوا وقفوا و لم یجحدوا لم یکفروا؛ «۱» اگر بندگان، هنگامی که جهل [به مسائل دین پیدا می کنند توقف کنند و انکار نکنند کافر نمی شوند. در روایت دیگری محمد بن مسلم می گوید: کنت عند أبي عبد الله جالساً عن يساره و زراراً عن يمينه فدخل أبي بصير فقال: يا أبا عبد الله! ما تقول فيمن شك في الله؟ فقال: كافر يا أبا محمد. قال: فشك في رسول الله؟ فقال: كافر، ثم التفت إلى زراراً فقال: إنما يكفر اذا جحد؛ «۲» در مجلسی من در سمت چپ امام صادق علیه السلام و زرارہ در جانب راست آن حضرت نشسته بودیم. در این هنگام ابوبصیر وارد شد و از امام علیه السلام پرسید در مورد کسی که در خداوند شک کند چه می گوئید؟ امام فرمود: کافر است. دوباره پرسید: اگر در رسول خدا شک کند چطور؟ امام فرمود: کافر است. سپس امام رو به زرارہ کرده و فرمود: زمانی کافر است که دست به انکار بزند. در این روایت شکی موجب کفر دانسته شده که در پس آن انکاری صورت گیرد. علامه میرزا ابوالحسن شعرانی در ذیل این روایت می نویسد: «پژوهشگری که در پی تحقیق است اگر با شک مواجه شود و در صدد یافتن دین حق باشد شک او موجب کفر و ارتدادش نخواهد شد، به شرط آن که زبان به انکار نگشاید.» (۳) آیه الله فاضل لنکرانی در فتوایی که در این مورد داده اند بین شک و انکار تفاوت قائل شده و می نویسند: چنان که شک و شبهه برگشت به انکار توحید، نبوت و تکذیب و تخطئه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بکند شخص شاک محکوم به ارتداد است، ولی چنان که شک و شبهه صرفاً (۱). الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸ (۲). وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۵۶ (۳). همان، ج ۱۸، ص ۵۹۶ ارتداد، ص: ۵۷ به عدم تدین او برگردد فقط احکام مسلمانان بر او مترتب نمی شود؛ مثل این که نجس است و در گورستان مسلمانان دفن نمی شود. «۱» طبق این نظریه، اگر مسلمانی در اصول یا ضروریات دین شک کند و شک او انکار و تکذیبی در پی داشته باشد مرتد است، اما اگر شک به انکار اصول دین نینجامد تنها موجب کفر فرد خواهد شد نه ارتداد. این فتوا- چنان که قبلاً اشاره شد- می تواند بر این پایه باشد که ایمان و اسلام عبارت است از اعتقاد به توحید و نبوت پیامبر خاتم در باطن و تصدیق و اقرار این دو در ظاهر و کسی که در اصول یا ضروریات دین شک می کند در واقع نه اعتقاد قلبی به توحید و نبوت دارد تا بتوان او را مؤمن شمرد و نه در ظاهر به این امور اقرار دارد تا بتوان او را مسلمان دانست، بنابراین او کافر است؛ اما وی مرتد هم نیست، زیرا تعبیرهایی که درباره ارتداد در روایات وارد شده شامل فرد شاک نمی شود. این نظریه را می توان جمع بین روایات فوق و روایاتی دانست که به طور مطلق شک در توحید و نبوت را کفر آور دانسته است. «۲» دلیل دیگری که بر مبنای آن می توان شاک را از حیطه مرتدان خارج دانست این است، که شک در غالب موارد بدون اختیار و اراده مکلف بر او عارض می شود و در این صورت اگر چنین فردی را مرتد شمرده و او را مستحق مجازات بدانیم لازم می آید که او را به سبب کاری که بی اختیار از او سر زده کیفر کنیم، و این عقلاً و شرعاً مردود است.

شرایط تحقق و ثبوت ارتداد

ارتداد و کفر مسلمان که کیفر دنیوی را در پی دارد بر هر نوع تغییر عقیده و انکار (۱). جامع المسائل، ج ۲، ص ۵۴۰ (۲). الکافی، ج ۲، ص ۳۸۶، ۳۸۷ و ۳۹۹ ارتداد، ص: ۵۸ اصول یا ضروریات دین، از سوی هر شخص و با هر شرایطی که صورت گیرد اطلاق نمی شود، بلکه تحقق و ثبوت آن شرایطی دارد که اگر همه یا بخشی از این شرایط تحقق نیابد نمی توان به ارتداد کسی حکم کرد و احکام فقهی ارتداد را درباره او جاری دانست. این شرایط عبارت است از: ۱. بلوغ: به نظر فقهای امامیه «۱» و برخی فقهای اهل سنت «۲» بلوغ از شرایط تحقق ارتداد است، بنابراین اگر غیر بالغ از دین باز گردد و اصول یا ضروریات آن را انکار کند مرتد نخواهد بود؛ اما در این که مراد از بلوغ در این مورد آیا بلوغ شرعی و سن تکلیف است یا این که کودکی را که به سن رشد و

تشخیص حق از باطل رسیده نیز شامل می‌شود، آرای فقیهان متفاوت است. اکثر فقهای اسلامی بلوغ شرعی را شرط تحقق ارتداد دانسته‌اند، اما برخی علمای شیعه گفته‌اند: بلوغ شرعی در تحقق ارتداد شرط نیست، بلکه اگر مراهق (نوجوانی که به سن رشد رسیده و نزدیک بلوغ است) نیز از اسلام باز گردد مرتد شده و احکام ارتداد در مورد او جاری می‌شود. «۳» ۲. عقل: بر پایه این شرط، اگر مجنون دست از اسلام بردارد یا سخن و عمل کفرآمیزی از او سرزند مرتد نخواهد بود، زیرا بر مجنون نیز همانند طفل نابالغ تکلیفی نیست. «۴» مستند این دو شرط، روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ و عن الصبي حتى يحتلم و عن المجنون حتى يعقل؛ «۵» (۱). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۹ و الموسوعة الفقهية، ج ۲، ص ۲۲ (۲). الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۵ و الفقه الاسلامی، ج ۷، ص ۵۵۷۹ (۳). الخلاف، ج ۳، ص ۵۹۱ (۴). المبسوط، طوسی، ج ۷، ص ۲۸۸؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۷۵ و الموسوعة الفقهية، ج ۲، ص ۲۲ (۵). سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۳۹ و بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۶۸۱ ارتداد، ص: ۵۹ از سه نفر قلم تکلیف برداشته شده است: از شخص خوابیده تا این که بیدار شود، از کودک تا این که بالغ گردد و از دیوانه تا این که عاقل شود. از امیرمؤمنان، علی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: ... فی المجنون ... والصبي المذی لم يبلغ، عمدها خطأ تحمله العاقله و قد رفع عنهما القلم؛ «۱» جنایت عمدی مجنون و نابالغ حکم خطا دارد که باید عاقله [خویشان پدری، مانند برادران، عموها و فرزندان آنها] جبران کند و از آن دو قلم تکلیف برداشته شده است. ۳. اختیار: اگر تغییر عقیده یا انکار ضروریات دین با اکراه و اجبار دیگران صورت گیرد ارتداد محقق نمی‌شود «۲»، چنان که قرآن کریم کسانی را که با اجبار سخنان کفرآمیز بر زبان برانند از ارتداد و مجازات آن استثنا کرده و می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «۳» هرکس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد عذابی سخت خواهد داشت، مگر آن که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد، لیکن هرکس سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذاب بزرگ خواهد بود. در شأن نزول این آیه روایت شده است که گروهی از مسلمانان صدر اسلام از جمله عمار، پدرش یاسر، مادرش سمیه، صهیب، بلال و خباب به دست کافران شکنجه شدند تا از اسلام دست بردارند، که پدر و مادر عمار به شدت مقاومت کرده و در این ماجرا به شهادت رسیدند، ولی عمار که جوان بود برای حفظ جان خویش (۱). وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۹۰ و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۸۹ (۲). الموسوعة الفقهية، ج ۲، ص ۲۳ (۳). نحل، آیه ۱۰۶ ارتداد، ص: ۶۰ خواسته کافران را در ظاهر برآورده کرد و سخنان کفرآمیزی گفت که آیه بالا نازل شد و حکم این مسئله را روشن کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ کسانی که عمار را به کفر متهم می‌کردند فرمود: «عمار سراسر وجودش سرشار از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او آمیخته شده است» (۱). «۴. قصد: کسی که عمل یا گفتاری کفرآمیز از او سر می‌زند باید در عمل یا گفتارش قصد جدی داشته باشد و با توجه و هوشیاری سخن یا عملی را مرتکب شود، اما اگر از روی غفلت، سهو، مزاح، خواب یا بی‌هوشی، دین و ضروریات آن را انکار کند و یا عمل کفرآمیزی از او سرزند مرتد و کافر نخواهد شد. «۲» قرآن درباره گروهی از منافقین می‌فرماید: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ» * وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»؛ «۳» منافقان بیم دارند از این که [مبادا] سوره‌ای درباره آنان نازل شود که ایشان را از آن چه در دل‌هایشان هست خبر دهد. بگو: مسخره کنید. بی شک خدا آن چه را از آن می‌ترسید آشکار خواهد کرد و اگر از ایشان بپرسی، مسلماً خواهند گفت: ما شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ عذر نیاورید، شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید. منافقان برای رهایی خود از اتهام کفر و ارتداد و نجات خویش از کیفری که در انتظار آنان بود گفتند: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ؛ یعنی ما این سخنان را از روی شوخی و (۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۷ و الکشاف، ج ۲، ص ۶۳۶ (۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۰؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۵ و

الموسوعة الفقهية، ج ۲، ص ۲۲ (۳). توبه، آیات ۶۴-۶۶ ارتداد، ص: ۶۱ بازی می‌گفتیم و قصد جدی نداشتیم. از این آیه می‌توان استفاده کرد که گفتن سخنان کفرآمیز در صورتی که از روی مزاح و شوخی بیان گردد اثری ندارد، زیرا اگر مطلب غیر از این بود آنان چنین بهانه‌ای نمی‌آوردند، اما خداوند چون از نهان آنان آگاه بود و می‌دانست که آنان این سخنان را از روی قصد گفته‌اند این عذر آنان را نپذیرفته، آنان را مستحق مجازات دانست. در برخی روایات نیز کارها یا سخنانی که بدون قصد جدی از انسان‌ها صادر شود بدون اثر دانسته شده که تکلیف و کیفری در پی ندارد، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: رفع عن أمتی تسعة، الخطأ والنسيان وما أكرهوا عليه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا اليه؛ «... ۱» از امت من نه چیز برداشته شده است: کارها یا سخنان برخاسته از خطا، فراموشی یا اجبار یا کارهایی که از توان آنان خارج است یا به آن جهل یا اضطراب دارند. ... ۵. علم و آگاهی: انکار اصول یا ضروریات دین از سوی شخص مسلمان زمانی ارتداد محسوب می‌شود که وی از آگاهی کافی نسبت به اسلام برخوردار باشد و آن چه را در صدد رد و انکار آن است به خوبی بشناسد و بداند که جزء دین است. در غیر این صورت نمی‌توان او را مرتد دانست، زیرا چه بسا افرادی بر اثر قرار گرفتن در برخی موقعیت‌ها امکان شناخت صحیح اسلام و احکام آن برای آنان فراهم نیست یا پس از شناخت اسلام، بر اثر دور بودن از بلاد اسلامی و قطع ارتباط با آن، به تدریج احکام و ضروریات دین را فراموش یا در آن تردید کرده‌اند و بر اثر جهل به این امور گاهی دست به انکار احکام و ضروریات دین می‌زنند که چنین افرادی را نمی‌توان کافر یا مرتد و مشمول حکم کفر و ارتداد دانست. افزون بر حدیث رفع: «رفع عن أمتی ... ما لا يعلمون» که بر این امر دلالت دارد می‌توان این شرط را از برخی روایات دیگر نیز، از جمله روایاتی که واژه «جحد» را درباره مرتد به کار برده، استفاده کرد، (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۰ و کنز العمال، ج ۴، ص ۲۳۳ ارتداد، ص: ۶۲ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کل مسلم بین المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمداً نبوته و کذباً فان دمه مباح؛ ... هر مسلمانی که از اسلام بازگردد و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار و او را تکذیب کند خونس مباح است «... ۱». در روایت دیگری آمده است: الإسلام قبل الإیمان و هو یشارک الإیمان فإذا أتى العبد بکبيرة فی کبائر المعاصی ... کان خارجاً من الإیمان و ثابتاً علیه اسم الإسلام ... و لم یخرجه إلى الکفر إلّا الجحود والاستحلال و إذ قال للحلال هذا حرام و للحرام هذا حلال و دان بذلک فعندها یکون خارجاً من الإیمان و الإسلام إلى الکفر؛ «۲» اسلام قبل از ایمان و با آن شریک است، پس هرگاه بنده‌ای گناه کبیره‌ای انجام دهد ... از دایره ایمان خارج شده، اما از دایره اسلام خارج نشده و کافر نمی‌شود، مگر به انکار و حلال شمردن و این که درباره امر حلال بگوید: این حرام است و در مورد امر حرام بگوید: این حلال است و معتقد به آن گردد که در این هنگام، هم از ایمان و هم از اسلام خارج گشته است. واژه «جحد» در این گونه روایات «۳» به اعتقاد بسیاری از لغویان به معنای انکار چیزی پس از شناخت آن است؛ از جمله فیومی می‌گوید: «جحد به معنای انکار است و این واژه هنگامی به کار می‌رود که انکار کننده به آن چه انکار می‌کند علم داشته باشد.» (۴) (۱). الکافی، ج ۶، ص ۱۷۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۴۹ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ (۲). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷ (۳). همان، ج ۲۸، ص ۳۲۳-۳۵۶ (۴). المصباح، ص ۹۱، واژه «جحد» ارتداد، ص: ۶۳ در لسان العرب و مجمع‌البحرین نیز آمده است: الجحود الإنکار مع العلم؛ «۱» جحود، انکار با آگاهی است. راغب اصفهانی نیز می‌نویسد: جحود بدین معناست که فرد آن چه را قلباً ثابت بودن آن را باور دارد نفی کند و آن چه نبودن آن را باور دارد ثابت بداند. «۲» در قرآن نیز «جحد» به معنای انکار عالمانه به کار رفته است: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ «۳» و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، حال آن که در دل به آن یقین داشتند. بنابر این برخی فقیهان اسلامی انکار یا تردید در دین را در صورتی که ناشی از جهل و ناآگاهی باشد موجب کفر و ارتداد ندانسته‌اند؛ از جمله صاحب جواهر می‌نویسد: منکر دین یا ضروریات دین اگر تازه مسلمان بوده یا از بلاد اسلامی دور باشد، به طوری که شناخت ضروریات دین برایش میسر نباشد یا انکار او از روی شبهه باشد یا احتمال شبهه در مورد او داده شود، نمی‌توان به مجرد انکار ضروری از جانب وی حکم به کفرش

کرد. «۴» علامه در تحریر الاحکام آورده است: کسی که بدون شبهه به حلال بودن چیزی که حرام بودن آن اجماعی است حکم کند. مرتد است، ولی شخصی که از روی ناآگاهی و جهل چنین اعتقادی پیدا کند به ارتداد (۱). لسان العرب، ج ۲، ص ۱۸۲ و مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۴۵ واژه «جحد» (۲). مفردات، ص ۱۸۷، واژه «جحد» (۳). نمل، آیه ۱۴ (۴). جواهرالکلام، ج ۶، ص ۴۹ ارتداد، ص: ۶۴ او حکم نمی‌شود تا این که آن چیز را به خوبی بشناسد و شبهه او برطرف شود که در این صورت اگر انکار کرد مرتد است. «۱» ابن قدامه از فقهای اهل سنت نیز در این مورد می‌گوید: اگر مسلمانی وجوب یکی از عبادات پنج گانه یا جزئی از آنها را انکار کند یا زنا و شراب را حلال شمارد یا چیزی را از محرماتی که امت اسلامی بر حرام بودن آنها اجماع دارند حلال شمارد، اگر این انکار او از روی جهل و نادانی باشد ارتداد و کفری محقق نشده و کیفری بر او نیست، اما اگر منکر از کسانی باشد که عالم به این امور بوده و جهل در مورد او صادق نیست کافر و مرتد خواهد بود. «۲» دکتر وهبه الزحیلی از فقهای معاصر اهل سنت نیز در این مورد آورده است: حکم به اسلام یا ارتداد در مورد افرادی پذیرفته است که به همه آن چه موجب داخل شدن فرد در اسلام یا خروج او از اسلام می‌شود آگاه باشد و حقیقت اسلام و کفر را درک کرده باشد و به آن چه در کتاب، سنت و اجماع است احاطه داشته باشد. «۳» از کلمات برخی دیگر از فقها استفاده می‌شود که علم و آگاهی تنها در مورد ضروریات و احکام دین شرط تحقق کفر و ارتداد است، نه در مورد اصول دین، بنابراین اگر کسی توحید و نبوت پیامبر خاتم را حتی از روی ناآگاهی یا پس از شک و تردید انکار کند کافر است «۴»؛ لیکن چنان که در بحث گذشته بیان شد کفر منکر توحید و نبوت هرچند انکار او از روی جهل باشد از آن روست که اسلام عبارت است از تصدیق و اقرار به توحید و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و منکر این دو اصل در واقع چون نسبت به این دو امر تصدیق و اقرار ندارد کافر است، هر چند عدم تصدیق و اقرار او (۱). تحریرالاحکام، ج ۵، ص ۳۹۴ (۲). المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴-۷۵ (۳). الفقه الاسلامی، ج ۷، ص ۵۰۸۳ (۴). کتاب الزکاء، ج ۱، ص ۱۴ و کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۱۴ ارتداد، ص: ۶۵ ناآگاهانه باشد؛ اما ارتداد او محل تردید است، زیرا انکار او از روی جهل و ناآگاهی صورت گرفته است، نه از روی علم، و طبق ادله‌ای که بیان شد و روایات متعدد از جمله حدیث رفع، انسان نسبت به چیزی که به آن علم ندارد مکلف نیست و اسلام چنین کسانی را مستحق مجازات نمی‌داند.

ارتداد در مقام اثبات

بحث گذشته به مقام ثبوت و تحقق ارتداد مربوط بود و بحث کنونی درباره مقام اثبات و کشف ارتداد است و این که ارتداد و کفر مسلمان چگونه و به چه طریقی ثابت می‌شود. آیا در تحقق ارتداد و اجرای احکام آن صرف تغییر عقیده و انکار برخی از اصول یا ضروریات دین کافی است، یا این که افزون بر بازگشت و انکار امور دیگری نیز لازم است؟ از آیات قرآن کریم، روایات معصومان و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود که افزون بر تحقق موجبات ارتداد، اظهار و اعلان آن نیز از سوی شخص مرتد شرط است، بدین معنا که در صورتی می‌توان احکام ارتداد را درباره مرتد جاری دانست که ارتداد و کفر خود را با گفتار یا عملی کفرآمیز اظهار و اعلان کند، اما اگر اعلان و اظهار نکند اگرچه وی در واقع کافر باطنی است و خداوند او را در دنیا و آخرت بر اثر بازگشت از دین عذاب خواهد کرد، لیکن طبق آیات قرآن کریم، روایات و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین شخصی در ظاهر مسلمان بوده و از همه مزایای مسلمانی برخوردار است. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»؛ «۱» (۱). نساء، آیه ۹۴ ارتداد، ص: ۶۶ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا سفر می‌کنید نیک بنگرید و وارسای کنید و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگوئید مسلمان نیستی. در شأن نزول این آیه روایت شده است که پیامبر پس از بازگشت از جنگ خیبر، اسامه بن زید را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیان ساکن در یکی از روستاهای اطراف مدینه فرستاد، تا آنها را به اسلام یا قبول شرایط ذمه دعوت کند. یکی از

یهودیان به نام مرداس که از آمدن سپاه اسلام با خبر شده بود اموال و فرزندان خود را در پناه کوهی قرار داد و در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی می داد به استقبال مسلمانان شتافت. اسامه بن زید به گمان این که مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ اموالش اظهار اسلام می کند و در باطن مسلمان نیست به او حمله کرد و او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت گرفت و به مدینه آورد. هنگامی که خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید آن حضرت سخت از این ماجرا ناراحت شد و فرمود: تو مسلمانی را کشتی. اسامه ناراحت شد و عرض کرد: این مرد از ترس جان و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو که از درون او آگاه نبودی چه می دانی؟ شاید به راستی مسلمان شده است.» در این موقع آیه فوق نازل شد. «۱» روایتی دیگر به همین مضمون از اسامه نقل شده که وی می گوید: روزی که رسول خدا ما را به حرقه فرستاد، صبحگاهان با مردم آن جا مواجه شدیم و چون آن ها را شکست دادیم من و شخصی از انصار یکی از آن ها را تعقیب کردیم و چون که بر او دست یافتیم کلمه «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کرد. مرد انصاری از او دست برداشت، ولی من با نیزه بر او تاختم و وی را کشتم. چون باز گشتیم خبر ماجرا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده بود. حضرت فرمود. «اسامه آیا تو او را کشتی پس از آن که به یکتایی خدا شهادت می داد؟ عرض کردم: او می خواست با این گفتار خود را از کشته (۱). جامع البیان، مج ۴، ج ۵، ص ۳۰۳-۳۰۵؛ و مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۴۵ ارتداد، ص: ۶۷ شدن برهاند. حضرت مکرر می فرمود: «با این که لا إله إلا الله می گفت او را کشتی؟» آن قدر پیامبر این مطلب را تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش مسلمان نشده بودم. «۱» در روایات متعدد دیگری نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «من مأمور شدم تا با مردم بجنگم تا زمانی که به وحدانیت خداوند و نبوت من شهادت بدهند، و هرگاه آنان شهادتین را به زبان جاری کنند جان و مال آنان در نزد من محترم است. «۲» مفاد آیه بالا- با توجه به شأن نزول و نیز روایات یاد شده این است که تا مادامی که فردی اظهار مسلمانی می کند و در ظاهر به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر خاتم اقرار دارد و خود را جزو مسلمانان می شمارد از دیدگاه اسلام مسلمان بوده و از همه مزایای مسلمانی از جمله حفظ جان و مال برخوردار است و دیگر مسلمانان موظف اند با او مانند یک مسلمان رفتار کنند، هرچند او در واقع به کفر بازگشته و در باطن هیچ اعتقادی به اسلام و احکام اسلامی نداشته باشد. افزون بر روایات پیشین، در روایت دیگری امام صادق علیه السلام درباره حکم مرتد می فرماید: کل مسلم بین المسلمين ارتد عن الإسلام و جحد محمداً نبوته و کذبه فإن دمه مباح لمن سمع ذلك منه؛ «۳» هر مسلمانی در میان مسلمانان که از اسلام باز گردد و نبوت محمد را انکار و او را تکذیب کند خونس بر کسی که این خبر را می شنود حلال است. قید «لن سمع ذلك منه» بدین معناست که انکار و تکذیب شخص مرتد از خود او شنیده شود و این در صورتی میسر است که مرتد تغییر عقیده اش را با گفتار یا عمل (۱). صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸۸ و البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۱۶ (۲). صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶؛ ج ۸، ص ۵۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۷۰ (۳). الکافی، ج ۶، ص ۱۷۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۹۱ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ ارتداد، ص: ۶۸ خود اظهار کند. سیره و روش برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان نیز همین امر را تأیید می کند. منافقان صدر اسلام با وجود کفر باطنی و بازگشت به کفر پس از پذیرش اسلام، در نگاه پیامبر و مسلمانان همواره مسلمان تلقی می شدند. قرآن کریم درباره کفر باطنی منافقان و بازگشت آنان از ظاهر اسلام می فرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنْهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؛ «۱» و هیچ چیز مانع پذیرفتن انفاق های آنان نشد، جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت نماز نمی گزارند و جز با کراهت انفاق نمی کنند. در آیات متعدد دیگری نیز قرآن به صراحت از بازگشت آنان از اسلام به کفر سخن به میان آورده و می فرماید: «إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»؛ «۲» سوگندهای خود را هم چون سپری برای خود قرار داده اند و مردم را از راه خدا باز داشتند. راستی که آنان چه بد می کنند. این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس کافر شدند و در نتیجه بر

دل‌هایشان مهر زده شد. «۳» مراد از ایمان منافقان در این آیات همان ایمان زبانی یا پذیرش ظاهر اسلام است، گرچه ممکن است گروهی از آنان واقعاً اسلام را پذیرفته باشند و سپس تغییر عقیده داده و از اسلام بازگشته باشند و کفر درونی خود را اظهار نکرده باشند، چنان‌که علامه طباطبائی در ذیل آیه اخیر آورده‌اند: (۱). توبه، آیه ۵۴ (۲). (۳). منافقون، آیات ۲-۳ ارتداد، ص: ۶۹ مراد از ایمان در این آیه، ایمان زبانی و اظهار شهادتین است که وقتی آنان اسلام آوردند شهادتین را بر زبان جاری کردند و اسلام را در ظاهر پذیرفتند و سپس به کفر خود بازگشتند، و لکن بعید نیست در میان منافقان کسانی بوده‌اند که واقعاً ایمان آورده بودند، ولی پس از مدتی مرتد شده و ارتدادشان را اظهار نکرده‌اند و به منافقان ملحق شده و منتظر فرصتی بوده‌اند تا پیامبر و مسلمانان ضعیف شده و شکست بخورند تا آنان بتوانند کفر خویش را اظهار کنند. «۱» منافقان چنین وضعیتی داشتند، لیکن پیامبر اسلام همواره با آنان مانند یک مسلمان رفتار می‌کرد. در سیره آن حضرت حتی یک مورد مشاهده نمی‌شود که با منافقان بر مبنای کفر و ارتداد باطنی آنان برخورد کرده باشد. این امر نشان می‌دهد که ملاک قضاوت و برخورد با افراد همان ظاهر آنان است و تا زمانی که آنان اظهار مسلمانی می‌کنند و کفر و ارتداد خود را می‌پوشانند باید با آنان مانند یک مسلمان رفتار کرد. حاصل آن‌چه گذشت نتیجه این که در تحقق ارتداد اصطلاحی و اجرای احکام آن، تنها تغییر عقیده و انکار برخی از اصول یا ضروریات اسلام کافی نیست، بلکه اظهار و اعلان آن نیز از سوی شخص مرتد شرط است، بر همین اساس فقهای اسلامی راه‌هایی را برای اثبات ارتداد بر شمرده‌اند: ۱. اقرار شخص مرتد به تغییر عقیده؛ ۲. بینة و شهادت شاهدان بر ارتداد کسی؛ ۳. بروز گفتار یا رفتاری کفرآمیز از مرتد، مانند این که علناً خدا را نفی یا قرآن را پایمال کند. «۲» (۱). المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۰ (۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۶؛ الموسوعة الفقهیة، ج ۲، ص ۱۵ والمغنی، ج ۱۰، ص ۱۰۶

فصل دوم: حقیقت و ماهیت ارتداد

اشاره

ارتداد و بازگشت از دین از نگاه قرآن کریم و اسلام، کفر «۱» و گناه و جرم «۲» بلکه از قبیح‌ترین انواع کفر و گناهان و شدیدترین آن‌ها به شمار می‌رود «۳»، زیرا انسان موحد و مسلمان پس از آشنایی با دین حق الهی و شناخت راه هدایت که سعادت دنیوی و اخروی او را تأمین می‌کند، از آن دست برمی‌دارد و افکار و عقایدی را می‌پذیرد که هم کیفر شدید اخروی را برای وی در پی دارد و هم محرومیت‌ها و مجازات‌های دنیوی را دامنگیر او می‌کند و از آن جا که عمده‌ترین هدف نزول قرآن کریم هدایت انسان‌ها و بهره‌مندی آنان از مواهب دنیوی و اخروی در سایه این هدایت است، خداوند متعال در آیاتی پرشمار و با تعبیری گوناگون، حقیقت ارتداد از دین و بازگشت از اسلام را برای مؤمنان تبیین کرده است تا آنان با شناخت و آشنایی با این عمل کفرآمیز و پیامدهای آن از دین و عقاید خود و دیگران حفاظت کنند که در ذیل به برخی از اموری که بیان‌گر ماهیت باطل ارتداد است و نیز هشدار قرآن کریم در این باره اشاره می‌کنیم: (۱). بقره، آیه ۲۱۷ و مائده، آیه ۵ (۲). توبه، آیه ۶۶ (۳). مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱۵، ص ۲۲

۱. ضلالت و گمراهی

راه حق و صراط مستقیمی که انسان‌ها با تمسک و گام نهادن در آن سعادت دنیوی و اخروی خود را تحصیل می‌کنند، بعد از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و در عصر حاضر، یک راه و عقیده بیشتر نیست و آن تمسک به اسلام است که خداوند با فرستادن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مردم را به سوی آن فراخوانده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا

فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ «۱» و بدانید که این است راه مستقیم من، پس از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] پیروی نکنید که شما را از راه راست پراکنده می‌سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزگار شوید. در آیاتی دیگر قرآن به صراحت، دین پذیرفته شده و حق را اسلام معرفی کرده و می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ «۲» دین در نزد خدا تنها اسلام است. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «۳» و هر کس جز اسلام آیینی برای خود برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. مراد از اسلام در این آیات گرچه ممکن است اسلام به معنای عام، یعنی دین همه پیامبران الهی از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله باشد؛ لیکن مصداق آن در عصر حاضر و پس از (۱). انعام، آیه ۱۵۳ (۲). آل عمران، ۱۹ (۳). آل عمران، آیه ۸۵ ارتداد، ص: ۷۲ بعثت پیامبر خاتم تنها اسلام و شریعت آن حضرت است، از این رو در آیاتی پرشمار قرآن پیروان همه مذاهب و ادیان دیگر از جمله یهود و نصارا را به ترک آیین و روش باطل خود و پذیرش اسلام دعوت می‌کند؛ مانند: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «۱» ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی را که از کتاب آسمانی خود پنهان کرده‌اید برای شما بیان کند و از بسیاری از آن‌ها صرف نظر می‌کند. قطعاً برای شما از جانب خدا نور و کتابی روشن‌گر آمده است که به برکت آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد و آنان را به سوی راه راست هدایت می‌کند. سپس در آیاتی دیگر به آن دسته از پیروان این ادیان که همانند مشرکان حاضر به پذیرش دین اسلام نشدند وعده عذاب جهنم داده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»؛ «۲» کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخ‌اند و در آن جاویدان خواهند بود. اینان بدترین آفریدگان‌اند. در روایات نیز اسلام تنها دین حق و راه مستقیمی معرفی شده که ناسخ شرایع پیشین است و همه انسان‌ها از جمله پیروان شرایع دیگر موظف‌اند از آن پیروی کنند. (۱). مائده، آیات ۱۵-۱۶ (۲). بینه، آیه ۶ ارتداد، ص: ۷۳ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نامه‌ای به زیاد بن جهور حاکم مسیحی فرمود: فليضعن كل دين دان به الناس إلا الاسلام فاعلم ذلك؛ «۱» مردم باید هر دینی را که بدان پای‌بند بودند از آن دست بردارند، مگر آیین اسلام. این نکته را بدان. هم چنین در روایتی دیگر، هنگامی که آن حضرت در دست عمر برگه‌هایی از تورات را مشاهده کرد خشمگینانه به او فرمود: لقد جئتكم بها بيضاء نقية والله لو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي؛ «۲» به تحقیق من برای شما کتابی نورانی و پاک آورده‌ام. به خدا سوگند، اگر موسی زنده بود چاره‌ای جز پیروی از من نداشت. با توجه به آیات و روایات یاد شده، تنها راه حق و مستقیم از دیدگاه قرآن کریم اسلام و دین پیامبر خاتم است، از این رو عدم پذیرش اسلام یا ارتداد و انحراف از آن پس از پذیرش، گمراهی و انحراف از راه حق خواهد بود. قرآن در آیاتی دیگر به این مسئله اشاره کرده و می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ «۳» هر کس کفر را با ایمان معاوضه کند مسلماً از راه مستقیم گمراه شده است. طبق نقلی «۴» این آیه درباره گروهی از مسلمانان و درخواست‌های نابجای آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و به آنان هشدار داد که چنین خواسته‌هایی موجب کفر و گمراهی آنان از مسیر حق و هدایت خواهد شد. در آیه ۹۰ آل عمران نیز در مورد مرتدان آمده است: (۱). مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۸۰ و اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۱۹ (۲). کنز العمال، ج ۱، ص ۲۰۱؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۶۱ و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۴ (۳). بقره، آیه ۱۰۸ (۴). مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۱ و نمونه، ج ۱، ص ۳۹۵ ارتداد، ص: ۷۴ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»؛ کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند سپس به کفر خود افزودند هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان گمراهان‌اند. از آن‌چه گذشت به روشنی به دست می‌آید که در عصر حاضر تنها راهی که با گام نهادن در آن می‌توان به سعادت و کمال انسانی رسید، اسلام و رسالت پیامبر

خاتم است، و دیگر راه‌ها و عقاید به‌طور کلی باطل و گام نهادن در آن‌ها گمراهی و انحراف از مسیر حق است، بنابراین، پلورالیسم دینی که همه ادیان موجود را حق و راه‌هایی مستقیم به سوی خداوند و هدف آفرینش و عامل نجات می‌داند عقیده‌ای است باطل، گمراه‌کننده و برخلاف نص صریح قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام.

۲. ارتجاع و واپس‌گرایی

برخلاف پندار مرتدان که ارتداد خود را گامی در مسیر ترقی می‌دانند، از دیدگاه قرآن، کار آنان ارتجاع و واپس‌گرایی و سقوط است. قرآن کریم در آیه ۱۴۴ آل عمران در مورد آن گروه از مسلمانان که پس از شکست در جنگ احد به فکر بازگشت از اسلام افتادند می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»؛ و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده‌اند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته خویش باز می‌گردید و هر کس به گذشته خویش باز گردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند. در آیه‌ای دیگر در مورد ارتداد مسلمانان آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُزِدُواكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا أَرْدَادًا، ص: ۷۵ خاسرین»؛ «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کافران پیروی کنید شما را به گذشته خویش باز می‌گردانند، در نتیجه زیانکار خواهید بود. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ»؛ «۲» بی‌گمان کسانی که پس از روشن شدن حقیقت به عقب باز گشتند شیطان آن راه را برای آنان زینت داده و با آرزوهای طولانی آنان را فریفته است. تعبیرهایی مانند: «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»، «يَزِدُّوَكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» و «ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ» که به معنای بازگشت به گذشته و پشت سر است همان واپس‌گرایی و ارتجاع مذموم است. ممکن است گفته شود این آیات درباره مسلمانان صدر اسلام و بازگشت آنان به بت پرستی پیشین نازل شده است، و چنین تغییر عقیده‌ای چون بازگشت به عقاید کهنه دوران جاهلیت است به طور یقین ارتجاع و واپس‌گرایی است، اما مرتدان کنونی عقیده و آیینی پیشرفته‌تر از اسلام را می‌پذیرند که به نظر آنان سعادت دنیا و آخرتشان را تأمین می‌کند، بنابراین عمل این دسته از مرتدان هیچ‌گاه ارتجاع نخواهد بود. در پاسخ باید گفت ارتجاع بودن عمل مرتد تنها در بازگشت به بت پرستی نیست، بلکه بازگشت از هر عقیده و آیینی که عامل تکامل و پیشرفت معنوی انسان است و گرایش به آیینی که عامل انحطاط و سقوط معنوی اوست قطعاً ارتجاع و واپس‌گرایی خواهد بود و از آن جا که دین اسلام از نگاه قرآن پیشرفته‌ترین عقیده و آیین و باعث (۱). آل عمران، آیه ۱۴۹ (۲). محمد، همان ۲۵ ارتداد، ص: ۷۶ تکامل و پیشرفت معنوی انسان است بازگشت از آن و انتخاب عقیده و آیینی دیگر، ترک راه سعادت و تکامل، و گام نهادن در مسیر ارتجاع و واپس‌گرایی خواهد بود، زیرا خداوند سبحان در آیاتی اسلام را نور و مایه سعادت و حیات بشر معرفی کرده است؛ از جمله در آیات ۱۵-۱۶ سوره مائده می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ ای اهل کتاب... به تحقیق از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است که به برکت آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامتی و امان هدایت می‌کند و آنان را از تاریکیها خارج کرده و به سوی نور می‌برد. و هم چنین در آیه‌ای دیگر در مورد انسان‌های رهیافته به اسلام و افراد کافر می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ «۱» آیا کسی که مرده‌ای بود سپس او را زنده گردانیدیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن نور در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد. در این آیات، اسلام نور و حیات واقعی معرفی شده و در مقابل کفر و بی‌دینی ظلمت و نیستی دانسته شده است، بنابراین کسی که از اسلام دست بر می‌دارد در حقیقت از نور و حیات واقعی که مایه تکامل و پیشرفت انسان است دست برداشته و در راه ظلمت و هلاکت گام می‌نهد و به مرده‌ای متحرک و بی‌خاصیت تبدیل می‌گردد (۱).

انعام، آیه ۱۲۲ ارتداد، ص: ۷۷ و چنین تحولی به یقین جز ارتجاع و واپس گرایی نیست. افزون بر این آیات فوق، قرآن در آیه‌ای دیگر درباره قوانین و احکام اسلامی و دیگر قوانین می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ «۱» آیا آنان حکم جاهلیت را طلب می‌کنند و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند حکم می‌کند. در این آیه خداوند حکم و قانون الهی را بهترین قانون و حکم دانسته و آن را در یک سو قرار داده است و در برابر آن، قوانین غیر اسلامی را قانون دوران جاهلیت دانسته است، بنابراین، کسی که قوانین الهی، یعنی اسلام و احکام آن را رها کند، هرچند به پندار خود به پیشرفته‌ترین قوانین و اعتقادات عصر روی آورد، در حقیقت به جاهلیت باز گشته است و برگزیدن قوانین دوران جاهلیت، با وجود قوانین مترقی اسلام همان ارتجاع و واپس گرایی است.

۳. ناسپاسی و کفران نعمت

معرفت و شناخت خداوند از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی است که خداوند برای رهیدن انسان از جهل و ضلالت و رسیدن به کمال مطلوب و سعادت اخروی به وی عطا کرده است. بنا بر روایتی، در ذیل آیه: «عَلَيْكُمْ نِعْمَةُ ظَاهِرَةٍ وَبَاطِنَةٍ»؛ «۲» و خداوند نعمت‌های ظاهر و باطنش را بر شما گستراند. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند کدام است؟ (۱). مائده، آیه ۵۰ (۲). لقمان، آیه ۲۰ ارتداد، ص: ۷۸ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نعمت ظاهری اسلام است و آفرینش منظم و کامل تو به وسیله خداوند و روزی‌هایی که به تو ارزانی داشته است، و نعمت باطنی پوشاندن بدی‌ها و مفتضح نکردن بندگان است» (۱). امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه فرمود: «نعمت آشکار، پیامبر صلی الله علیه و آله و شناخت خداوند و توحید است که پیامبر آورده است؛ اما نعمت پنهان ولایت ما اهل بیت و دوستی با ماست». «۲» کسانی که به این نعمت بزرگ الهی بی‌اعتنایی و به دین پشت کنند در حقیقت این نعمت الهی را کفران و ناسپاسی کرده‌اند، چنان که قرآن در این باره می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ»؛ «۳» آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی کشاندند؛ [سرای نیستی و نابودی همان جهنم است که آن‌ها در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است. بنا بر این برخی روایات و آیات گذشته درباره جبله بن ایهیم و پیروانش نازل شده که ابتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، ولی پس از مدتی به آیین مسیحیت گرویدند. «۴» در آیه دیگری قرآن می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ «۵» و محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده‌اند. آیا اگر او (۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۱؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۶۷ و المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۹ (۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۱؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۵۲، ۵۴ (۳). ابراهیم، آیات ۲۸-۲۹ (۴). مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۸۳ و تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲۳۹ (۵). آل عمران، آیه ۱۴۴ ارتداد، ص: ۷۹ بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خویش [و دوران جاهلیت باز می‌گردید و هرکس به عقب باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد. این آیه درباره مسلمانانی نازل شده که در جنگ احد به فکر بازگشت از دین افتادند «۱» و خداوند ضمن مذمت آنان می‌فرماید: «بازگشت شما هیچ زبانی به خدا نخواهد رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد». مراد از شاکران در این آیه به قرینه مقابله، کسانی هستند که بر دین اسلام استوار مانده و در مواقع سخت و بحرانی استقامت می‌ورزند، در نتیجه غیر شاکران کسانی‌اند که در این مواقع به فکر بازگشت از دین افتاده یا واقعاً از دین باز می‌گردند که خداوند نه تنها هیچ پاداشی به آنان نخواهد داد، بلکه آنان را به سبب کفران نعمت گرفتار عذاب خود خواهد کرد.

۴. نقض عهد و پیمان الهی

کسی که به اسلام می‌گردد، با خدا و رسول او پیمان می‌بندد که همواره در خط توحید باقی بماند و از دستورهای خدا و رسول او اطاعت کند، بر این اساس مسلمانی که پس از پذیرش اسلام و عهد با خدا، دین را رها کرده و عقیده دیگری برمی‌گزیند در واقع عهدی را که با خدا و پیامبرش بسته نقض می‌کند و از پیمان الهی خارج می‌شود. قرآن کریم در سوره احزاب درباره گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان که در جنگ احزاب و هنگام محاصره مدینه از مقاومت در برابر مشرکان دست کشیده و برای حفظ جان خویش آماده بازگشت از اسلام شده بودند می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»؛ «۲» (۱). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۴۸، ۸۴۹ (۲). احزاب، آیه ۱۵ ارتداد، ص: ۸۰ و آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که به عقب باز نگردند و عهد الهی همواره بازخواست دارد. در این که مراد از این عهد و پیمان چیست، مفسران آرای متعددی دارند؛ برخی گفته‌اند: مراد همان تعهدی است که طایفه «بنی حارثه» در روز جنگ احد با خدا و پیامبر بسته بودند، آن گاه که تصمیم به بازگشت از میدان جنگ گرفتند، ولی پشیمان شدند و عهد بستند که دیگر هرگز عهد شکنی نکنند؛ اما همان‌ها در میدان جنگ احزاب به فکر پیمان شکنی افتادند. «۱» برخی دیگر آن را اشاره به تعهدی می‌دانند که گروهی از مسلمانان در جنگ بدر یا قبل از هجرت در عقبه با آن حضرت بسته بودند «۲»؛ ولی برخی این عهد و پیمان را عام دانسته‌اند که شامل همه پیمان‌ها می‌شود؛ از جمله پیمانی که هر مسلمان به هنگام گفتن شهادتین و پذیرش اسلام با خدا و پیامبرش می‌بندد و متعهد می‌شود که بر توحید باقی بماند و از اسلام تا سر حد جان دفاع کند. «۳» بنابراین، ارتداد، نقض عهدی است که هر مسلمان هنگام پذیرش اسلام با خدا و رسول او بسته است که همواره بر اسلام بماند. افزون بر این پیمان، خداوند متعالی در موطن دیگری نیز از تمامی آدمیان عهد و پیمان گرفته است که بر توحید و یکتاپرستی باقی باشند و از شیطان پیروی نکنند. ارتداد و انحراف از مسیر توحید در حقیقت نقض این پیمان نیز محسوب می‌شود. مراد از این پیمان همان است که در عالم ذر تحقق یافته و به «پیمان‌الشت» معروف است و قرآن کریم در آیه ۱۷۲ سوره اعراف بدان اشاره کرده است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» (۱). تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۹۹ (۲). زادالمسیر، ج ۶، ص ۳۶۲-۳۶۳ (۳). نمونه، ج ۱۷، ص ۲۳۱ و المیزان، ج ۱۶، ص ۲۸۷ ارتداد، ص: ۸۱ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ و پروردگار تو از پشت بنی آدم، فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. تا در روز قیامت نگویند که ما از آن بی‌خبر بودیم. مفاد آیه این است که خداوند متعال در موطنی خاص، از انسان‌ها بر ربوبیت خویش پیمان گرفته است و در آن موطن همگی ربوبیت حق و عبودیت خود را پذیرفته و بدان اقرار کرده‌اند و خداوند نیز انسان را بر این میثاق گواه قرار داده و بدین ترتیب حجت را بر تمامی بندگان تمام کرده است. این که این پیمان چگونه و در چه زمانی بوده مفسران آرای گوناگون دارند که به دو رأی مشهور آن اشاره می‌شود: دیدگاه اول، که برگرفته از احادیث است، چنین تبیین شده که خداوند سبحان هنگام آفرینش آدم، همه فرزندان وی را به صورت ذرات از صلب او بیرون آورد، آن گاه به آنان عقل و اراده عطا کرد و سپس خود را به آنان معرفی کرد و خطاب به آنان فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان در پاسخ، به ربوبیت خداوند اقرار کرده و گفتند: «بَلَى شَهِدْنَا»؛ بلی گواهی دادیم. سپس این ذرات به صلب آدم یا به گل آدم بازگشتند و به همین جهت این عالم را «عالم ذر» و پیمان مزبور را «پیمان‌الشت» می‌نامند. «۱» دیدگاه دوم، این است که خداوند سبحان وقتی فرزندان آدم را از صلب پدران به رحم مادران انتقال داد، به تدریج آنان را به صورت انسانی کامل و عاقل و مکلف درآورد و آثار صنع خود را به آن‌ها نشان داد و در نهاد و فطرت‌شان استعداد و آمادگی شناخت توحید را به ودیعت نهاد و آن‌ها را متمکن ساخت تا دلیل‌های توحید را بشناسند و گویی از این طریق از آن‌ها شهادت خواست و به آن‌ها گفت: «أَلَسْتُ» (۱). جامع البیان، مج ۶، ج ۷، ص ۱۴۸-۱۵۸ و مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۶۵ ارتداد، ص: ۸۲ بِرَبِّكُمْ» آنان پس از شنیدن خطاب خداوند به زبان حال پاسخ دادند: آری تو پروردگار ما هستی و ما به این شهادت می‌دهیم. خداوند با این آیات و دلیل‌ها چنان مطلب را واضح

و بدیهی کرده است که گویا به طور حضوری از آنان اقرار گرفته است. انسان‌ها نیز زبان به اقرار و اعتراف گشوده‌اند، گرچه در حقیقت شهادت و اعترافی نبوده است «۱»، بنابراین اگر کسی از دین الهی باز گردد و توحید را انکار کند در واقع پیمان عالم ذر یا پیمان فطری خود را با خداوند نقض کرده است. در آیه ۶۰ سوره یس و نیز آیات دیگر قرآن به پیمان‌های دیگری اشاره شده که خداوند از انسان‌ها عهدی مبنی بر پیروی نکردن از شیطان و باقی ماندن بر دین الهی گرفته است. برای آشنایی بیشتر با کیفیت این پیمان‌ها می‌توان به تفاسیر شیعه و اهل سنت در ذیل این آیات مراجعه کرد.

۵. هلاکت و نیستی

از نگاه قرآن کریم هدایت یافتن به راه حق و پذیرش دین الهی به منزله حیات و زندگی است، و در مقابل بی‌دینی و انحراف از راه حق، مرگ و نیستی شمرده شده است. قرآن در آیاتی انسان بی‌دین و مشرک را به منزله مرده‌ای بی‌اثر تلقی کرده است که در دنیا هیچ انذار و دعوتی را نمی‌شنود و نمی‌تواند نفعی را به سوی خویش جلب یا ضرری را از خود دفع کند و برعکس انسان مؤمن و پذیرنده دین الهی را زنده واقعی دانسته که درک و شعور دارد و از زندگی خویش بهره کافی می‌برد. قرآن در آیه ۱۲۲ انعام در این باره می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ (۱). التبیان، ج ۵، ص ۲۷ و مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۴۹۸ ارتداد، ص: ۸۳ آیا کسی که مرده‌ای بود و ما او را زنده گردانیدیم و نوری را برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه می‌رود هم چون کسی است که تا ابد در تاریکی‌ها غوطه‌ور است و هرگز از آن خارج نمی‌شود؟ این آیه، کافران را مردگان دانسته و در مقابل از اسلام و ایمان به نور و حیات تعبیر کرده که به وسیله آن خداوند انسان‌های مرده را زنده می‌کند و آن را چراغ راهی قرار می‌دهد تا به وسیله آن راه خود را از بیراهه باز شناسند. در آیه‌ای دیگر نیز آمده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ (۱) هرکس انسانی را جز به قصاص قتل یا به کیفر فسادی که در زمین کرده بکشد چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است و هرکس انسانی را زنده بدارد چنان است که گویی همه انسان‌ها را زنده گردانیده است. در تفسیر آیه فوق از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «هرکس فردی را از گمراهی به سوی هدایت و نور راهنمایی کند گویا او را زنده کرده است و کسی که فردی را از هدایت به سوی ضلالت بکشد گویا او را کشته است». (۲) در روایات معصومین علیهم السلام بر این معنا تأکید شده است؛ از جمله امیرمؤمنان، علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا حَيَاةَ إِلَّا بِالْإِيمَانِ وَلَا مَوْتَ إِلَّا بِالْجُحُودِ الْيَقِينِ»؛ (۳) حیات و زندگی جز با دین میسر نمی‌شود و مرگ واقعی نیز جز با انکار یقین و حق امکان‌پذیر نیست. هم چنین می‌فرماید: (۱). مائده، آیه ۳۲ (۲). الکافی، ج ۲، ص ۲۱۰، نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۱۹ (۳). بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۸ و میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۱۰ ارتداد، ص: ۸۴ إذا حضرت بَلِيَّةٌ فَأَجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَأَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مِنْ هَلَكِ دِينِهِ وَالْحَرِيبَ مِنْ حَرْبِ دِينِهِ؛ (۱) هرگاه مصیبتی برایتان پیش آمد اموالتان را فدای جانتان کنید و هرگاه حادثه ناگواری برای دین شما پیش آمد جانتان را فدای دینتان کنید و بدانید که هلاک کسی است که دینش از بین رفته باشد و مال باخته کسی است که دینش را از او ربوده باشند. بنابراین، آن که از دین روی برگرداند و راه کفر و بی‌دینی را در پیش گیرد در حقیقت از حیات واقعی دست کشیده و به سوی هلاکت و نیستی گام برداشته است. آیه ۲۸ سوره ابراهیم می‌فرماید: «الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةً اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»؛ آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟ یکی از شأن نزول‌های این آیه مسلمانانی هستند که پس از پذیرش اسلام به کفر باز می‌گردند. (۲) قرآن کریم بازگشت آنان به کفر را گام نهادن در راه نابودی دانسته است؛ هم چنین آیه‌ای دیگر، مرتد کردن مسلمانان را بدتر از کشتن آنان دانسته و می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ

عَنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُدَّوَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَزِدْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (۳) از تو درباره جنگ در ماه‌های حرام می‌پرسند. بگو: جنگ در آن گناه بزرگی است، (۱). الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۲ (۲). مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۸۳ و تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲۳۹ (۳). بقره، آیه ۲۱۷ ارتداد، ص: ۸۵ ولی جلوگیری از راه خدا و گرایش مردم به آیین حق و کفر ورزیدن به خدا و هتک احترام مسجد الحرام و اخراج ساکنان آن، در نزد خدا گناهی بزرگ‌تر است و فتنه [باز گرداندن مردم به کفر] بالاتر از قتل است و مشرکان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از آیین حق باز گردانند، ولی کسی که از آئینش باز گردد و در حال کفر بمیرد همه اعمال او در دنیا و آخرت تباه می‌گردد. آیه بالا در مورد سَریه «عبدالله بن جحش» نازل شده که در ماه‌های حرام از سوی پیامبر مأموریتی یافت؛ ولی بر خلاف فرمان پیامبر، یکی از کافران را کشت و دو نفر از آنان را به اسارت گرفت (۱) که آیه گذشته نازل شد و ضمن تقبیح کار مسلمانان و گناه شمردن عمل آن، کارهای مشرکان را که مسلمانان را از خانه‌های خود بیرون کرده و احترام مسجد الحرام را نگه نمی‌دارند گناهی بالاتر شمرد. سپس فرمود: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»؛ (۲) فتنه از کشتن یک انسان بالاتر است. مراد از «فتنه» در این آیه طبق نظر بسیاری از مفسران، شرک و باز گرداندن مسلمانان به کفر (۳) است که قرآن کریم آن را بالاتر از کشتن یک انسان دانسته است. مؤید این نظر آیه: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُدَّوَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ»؛ و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا شما را از دینتان باز گردانند، است که در ادامه آیه آمده است. آیه مذکور باز گرداندن یک مسلمان به کفر را بزرگ‌تر از قتل و کشتن او دانسته و خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌گوید: اگر جنگ در ماه‌های حرام کاری قبیح و گناه است، (۱). مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۱ و التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۳۱ (۲). (۳). مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۲؛ الفرقان، ج ۲، ص ۲۷۸؛ و التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۳۶ ارتداد، ص: ۸۶ مرتد کردن مسلمانان گناهی بدتر و حتی بزرگ‌تر از کشتن آنان است، زیرا کسانی که مسلمانی را گمراه می‌کنند و نعمت دین را از او می‌گیرند در واقع روح و جان او را کشته و بدین وسیله سعادت ابدی را که در سایه دین به دست می‌آید از او سلب می‌کنند و این کار بسیار بزرگ‌تر از سلب حیات مادی است، زیرا در قتل مسلمان تنها حیات مادی او ستانده می‌شود، اما ایمان و اعتقادهای او که همه هستی یک مؤمن و مسلمان را تشکیل می‌دهد محفوظ می‌ماند.

۶. افترا و دروغ بستن بر خدا

قرآن کریم از ارتداد به افترا بستن بر خداوند تعبیر کرده و مرتدان را دروغ‌گویانی دانسته که بر خداوند افترا می‌بندند؛ از جمله در آیات ۸۸-۸۹ سوره اعراف به داستان حضرت شعیب و قومش اشاره می‌کند که از او خواستند از یکتاپرستی و توحید دست بردارند و به ملت و آیین آنان درآید؛ ولی آن حضرت در پاسخ فرمود: «قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا» (۱) اگر ما به آیین شما باز گردیم پس از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته‌ایم و شایسته نیست که ما به آن باز گردیم، مگر این که خدایی که پروردگار ماست بخواهد. قرآن کریم در آیه ۱۵۲ سوره اعراف نیز گروهی از بنی اسرائیل را که از توحید روی گردانیده و به گوساله‌پرستی روی آورده‌اند از افترا زندگان معرفی کرده و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» (۱). اعراف، آیه ۸۹ ارتداد، ص: ۸۷ آن‌ها که گوساله را معبود خود برگزیدند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی دنیا به آن‌ها می‌رسد و این چنین، کسانی را که بر خدا افترا می‌بندند کیفر می‌دهیم. در این آیات ارتداد و بازگشت از دین افترای بر خدا دانسته شده است. افترا بودن ارتداد ممکن است نسبت به آن عقیده و هدفی باشد که مرتد آن را برگزیده و بر اثر آن از دین دست برمی‌دارد، زیرا هر اندیشه و هدفی که باعث شود انسان از اسلام دست بردارد، در مقابل حقانیت توحید و دین خدا، باطل و دروغ و افترای بر خداوند است، بر این اساس رها کردن دین الهی و روی آوردن به شرک و بت‌پرستی بر پایه این پندار که بت‌ها خدایان بشر یا

شریک خداوند بوده و می‌توانند سعادت انسان را تأمین کنند، افترا و کذب بر خداوند است؛ هم چنین کسی که اسلام را رها می‌کند و به یهودیت یا مسیحیت می‌گردد با این پندار که دین حق که مایه نجات اوست غیر از اسلام است نیز بر خداوند افترا زده است، زیرا تنها دین حق نزد خداوند اسلام است و حق جلوه دادن دیگر ادیان الهی و انتساب آن به خداوند افترای بر اوست.

هشدار قرآن درباره ارتداد

چنان که گذشت ارتداد، گمراهی، واپس گرایی، کفران نعمت و انحراف از مسیر فطرت و دین الهی است که خسران دنیا و آخرت را در پی دارد، از این رو قرآن کریم در آیاتی پر شمار خطر ارتداد از دین را گوشزد و به آن هشدار داده است. در این آیات ضمن توصیه به حفظ عقیده به اسلام تا آخرین لحظه‌های زندگی، زمینه‌های ارتداد و نیز پیامدهای آن تبیین شده است تا مؤمنان با آگاهی از این پیامدها از دین و عقیده خود در برابر شیطان و هواهای نفسانی پاسداری کنند و سعادت ابدی خود را به رفاه چند روزه دنیا نفروشند؛ از جمله در آیه ۱۰۲ سوره آل عمران می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ ارتداد، ص: ۸۸ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید، چنان که سزاوار اوست و از دنیا نروید، مگر این که مسلمان باشید. در این آیه، خداوند، مسلمانان را مخاطب ساخته و پس از سفارش به تقوا به آنان توصیه می‌کند که مراقب خویش باشند که با ایمان و در حال اسلام و تسلیم در برابر امر خدا از دنیا بروند، زیرا آن چه در سعادت آدمی تأثیر دارد تنها مسلمانی نیست، بلکه مهم، ماندن بر اسلام تا زمان فرا رسیدن مرگ است. در غیر این صورت اگر کسی صدها سال هم خداوند را عبادت و در راه دین حق فداکاری کند، ولی در آخرین لحظات عمر خود از اسلام دست بکشد، اسلام و عبادت‌های گذشته او هیچ فایده‌ای برایش نخواهد داشت و کفر و ارتداد او همه اعمال نیکش را تباه خواهد ساخت. در گزارش قرآن کریم از وصیت حضرت ابراهیم و یعقوب در این باره نیز آمده است: «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ يَبِيْئَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (۱) و ابراهیم و یعقوب فرزندان‌شان را به همان آیین سفارش کردند و گفتند: خداوند برای شما این دین را برگزید و شما نباید جز با آیین اسلام از دنیا بروید. قرآن کریم به خطرهایی نیز که از ناحیه گمراهان، عقاید مؤمنان را تهدید می‌کند اشاره کرده و خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا تَصَرُّوْكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید، حال که هدایت شدید، کسانی که گمراه شدند به شما آسیبی نرسانند. بازگشت همه به سوی خداست. پس او شما را از (۱). بقره، آیه ۱۳۲ (۲). مائده، آیه ۱۰۵ ارتداد، ص: ۸۹ آن چه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد. در آیاتی دیگر از علاقه شدید کافران و اهل کتاب به ارتداد مسلمانان سخن به میان آمده است: «وَدُّوا لَوْ تُكْفِرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»؛ (۱) آنان دوست دارند همان گونه که خود کافر شده‌اند شما نیز کافر شوید. «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا»؛ (۲) بسیاری از اهل کتاب دوست دارند شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز گردانند. سپس به مسلمانان نسبت به اطاعت از این دو گروه و خسران آن هشدار داده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ (۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید شما را به گذشته باز می‌گردانند. در این صورت از زیانکاران خواهید شد. و هم چنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ (۴) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما که از دین خود باز گردد خداوند گروهی را جای‌گزین آنان خواهد کرد که آن‌ها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست (۱). نساء، آیه ۸۹ (۲). بقره، آیه ۱۰۹ (۳). آل عمران، آیه ۱۴۹ (۴). مائده، آیه ۵۴ ارتداد، ص: ۹۰ دارند. در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سخت گیر و نیرومندند. آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند. این فضل خداوند است که به هر کس که

بخواهد می دهد و فضل خدا وسیع و او داناست. هرچند در شأن نزول این آیات، افراد خاص از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام یا ایرانیان به عنوان مصداق آیه ذکر شده اند «۱»؛ لیکن آیه اختصاص به این موارد ندارد، بلکه خداوند به عنوان قانونی کلی و فراگیر به همه مسلمانان در تمام اعصار هشدار می دهد که اگر آیین دیگری را برای خود برگزینند، خداوند دین خود را بی یاور نخواهد گذاشت و کسانی بهتر از آنان را برای یاری دین خود جایگزین آنان خواهد کرد. افزون بر آیات پیشین، قرآن در آیاتی دیگر پیامد ارتداد از دین را خسران در دنیا و آخرت، ذلت در زندگی دنیا، تباه شدن اعمال، عذاب دردناک آخری و ... ذکر کرده و به مسلمانان هشدار داده است که اگر آنان از اسلام بازگردند باید منتظر پیامد سوء عمل خود در دنیا و آخرت باشند. در بخش سوم این کتاب به تفصیل این آثار و پیامدها بررسی می شود. هشدارها و اندازهای قرآن کریم به مؤمنان درباره ارتداد نه برای آن است که خداوند به ایمان مؤمنان و پیروی آنان از دین او نیازی دارد یا از ارتداد آنان آسیبی می بیند، زیرا اگر تمام موحدان جهان هم از توحید و دین بر حق الهی دست بکشند هیچ زیانی متوجه خداوند نخواهد بود: «وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»؛ «۲» و هرکس [از اسلام دست کشیده و به عقب [کفر] باز گردد هیچ زیانی به خداوند (۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۱ (۲). آل عمران، آیه ۱۴۴ ارتداد، ص: ۹۱ نخواهد رسید. «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ «۱» اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید [به خدا زیانی نمی رسد]، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است. بلکه برای تأمین منافع و مصالح خود مؤمنان است، زیرا خداوند سبحان بر پایه رحمت عام خود به بندگان و رحمت ویژه اش به مؤمنان هیچ گاه دوست ندارد آنان از راه حق و هدایت که تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت آنان است منحرف شده، در سراشیبی سقوط و هلاکت بیفتند. (۱). ابراهیم، آیه

۸

بخش دوم: عوامل و موانع ارتداد

فصل اول: عوامل و زمینه های ارتداد

اشاره

مهم ترین و مطمئن ترین راه مبارزه با ارتداد شناخت عوامل یا زمینه های آن است؛ اگر انسان مؤمن بتواند به خوبی به زمینه ها و عوامل این انحراف دینی پی ببرد و ریشه های آن را بشناسد خواهد توانست با آن ها به مبارزه برخیزد و ایمان خود را در برابر آن ها صیانت بخشد، بر همین اساس قرآن کریم هرگاه از پدیده ارتداد سخن به میان آورده یا از ارتداد برخی افراد یا اقوام یاد کرده به منشأ و عوامل این انحراف نیز اشاره کرده است تا مؤمنان با شناخت کامل سرچشمه ارتداد از دین، راه های رویارویی با آن را بیاموزند. عواملی که قرآن از آن ها به عنوان منشأ ارتداد مؤمنان یاد کرده است گاهی عوامل بیرونی بوده که مؤمنان را به ترک دین و پذیرفتن عقیده ای دیگر وامی دارد و گاهی درونی بوده که از باطن، شخص مسلمان را وسوسه کرده و به سوی انحراف و ارتداد از دین سوق می دهند. این عوامل یا زمینه ها عبارت اند از:

۱. شیطان

شیطان نخستین منشأ و عامل ارتداد و انحراف مؤمنان به شمار می رود. از آغاز آفرینش انسان، شیطان همواره کوشیده است تا انسان را از مسیر توحید و دین الهی منحرف سازد، چنان که قرآن در آیاتی پرشمار این هدف را از زبان خود او بیان کرده ارتداد، ص: ۹۶ است؛ از جمله پس از آن که خداوند آدم علیه السلام را آفرید و به همه فرشتگان فرمان سجده بر آدم داد، شیطان که بر اثر امتناع از سجده از درگاه الهی رانده شد چنین سوگند یاد کرد: «فَعَزَّزْتُكَ لِأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ»؛ «۱» پس به

عزت سوگند که همه انسان‌ها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلص. در جایی دیگر می‌گوید: «قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَمَّا بَيَّنَّاهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»؛ [شیطان گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من هم برای فریفتن انسان‌ها بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از پیش رو و پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت. بنابراین، هر گناهی که از انسان سر می‌زند، ریشه در وسوسه‌های شیطان دارد؛ از آن جمله، گناه بزرگ ارتداد از دین است. بیان قرآن کریم در این باره چنین است: «إِنَّ الدِّينَ أَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»؛ [۳] بی‌گمان، کسانی که پس از روشن شدن راه هدایت برای آنان، به حقیقت پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت. قرآن هم چنین با اشاره به داستان برصیصای عابد می‌فرماید: «كَمَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ (۱). ص، آیات ۸۲-۸۳ (۲). اعراف، آیات ۱۶-۱۷ (۳). محمد، آیه ۲۵ ارتداد، ص: ۹۷ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ [۱] کار آن منافقان هم چون مثل شیطان است که به انسان گفت: کافر شو [تا مشکلات تو را حل کنم؛ اما هنگامی که کافر شد،] شیطان گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم. از ابن عباس روایت شده که مراد از «انسان» در این آیه برصیصای عابد است که بر اثر عبادت خدا دعایش مستجاب می‌شد، ولی با پیروی از شیطان مرتکب گناهی بزرگ شد و چون خواستند وی را به جرم آن گناه به دار آویزند برای نجات از مرگ، تن به سجده بر شیطان داد و با آن سجود، از عبودیت خداوند بیرون رفت و مرتد شد. (۲)»

۲. سلاطین جور

یکی دیگر از عوامل گمراهی و ارتداد مؤمنان حکمرانانی هستند، که برای تداوم و استمرار سیطره و بسط و گسترش حاکمیت جائران خود کوشیده‌اند مردم را در نادانی و کفر نگاه دارند و اگر در برهه‌ای از زمان کسانی هدایت شده و به پیامبران الهی علیهم السلام ایمان آورده‌اند آنان کوشش کرده‌اند تا آن گروه موحد را از مسیر توحید و راه حق و هدایت باز دارند. نمونه‌ای از این حاکمان کفرپیشه فرعون است. او پس از بعثت موسی علیه السلام و دعوت مردم به یکتاپرستی، با ایجاد جو رعب و وحشت تلاش فراوان کرد تا مانع ایمان آوردن بنی اسرائیل به موسی شود، آن‌چنان که در آغاز تنها شماری اندک به موسی علیه السلام ایمان آوردند و همین گروه اندک نیز از فرعون نسبت به باز گرداندن خود به کفر در بیم و هراس بودند، چنان که قرآن می‌فرماید: (۱). حشر، آیه ۱۶ (۲). مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۳۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۶ ارتداد، ص: ۹۸ «فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛ [۱] [در آغاز] هیچ‌کس به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی اندک از فرزندان قوم او، بیمناک از فرعون و اطرافیانش که مبدا آن‌ها را [با فشار و تبلیغات گمراه کننده از آئینشان منحرف سازند. فرعون در زمین برتری جویی داشت و او از اسرافکاران بود]. مراد از «یفتنهم» در این آیه منحرف ساختن از دین و آیین موسی با تهدید و ارباب است. (۲) فرعون هم چنین هرگاه فردی را مؤمن به موسی می‌یافت همه ابزار ممکن را به کار می‌گرفت تا او را از دین الهی به کفر و جهالت باز گرداند، از این رو از ایمان آوردن گروهی از ساحران به موسی علیه السلام سخت برآشفته و آنان را تهدید کرده و گفت: «آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ أَذِنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَمَّا قُطِعَ عَنْ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصِيْلُكُمْ فِي حُذُوعِ النَّحْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَنَّيْنَا أَسَدٌ عَذَابًا وَأَبْقَى»؛ [۳] آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است. به یقین دست‌ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می‌کنم و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم و خواهید دانست که مجازات کدام یک از ما دردناک‌تر است. البته ساحران از تهدید فرعون نه‌راسیده و بر ایمان خود پایدار ماندند. (۴) (۱). یونس، آیه ۸۳ (۲). مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۱۹۲؛ و نمونه، ج ۸، ص ۳۶۷

(۳). طه، آیه ۷۱ (۴). طه، آیات ۷۲-۷۳ ارتداد، ص: ۹۹ قرآن از اصحاب کهف نیر چنین یاد می کند که بعد از بیدار شدن از خواب طولانی خود در غار، یکی از افراد گروه را به شهر فرستادند تا برای آنان آب و غذایی تهیه کند و به گمان این که در عصر حکومت همان حاکمان سابقان به وی سفارش کردند مخفیانه وارد شهر شود تا مبادا مشرکان و افراد حکومت از حضور او آگاه شوند، زیرا اگر آنان بر این گروه دست یابند ایشان را سنگسار کرده یا به آیین خویش باز می گردانند: «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا». (۱) مورد دیگر از تلاش ستمکاران برای بازگرداندن مؤمنان از دین الهی که قرآن از آن یاد کرده، داستان گروهی از پیروان عیسی علیه السلام است که برای وانهادن دین خود و گرویدن به آیین منسوخ یهود از سوی زمامدار کفر پیشه عصر خود تحت فشار قرار گرفتند و چون حاضر به بازگشت از دین الهی نشدند به شدت مورد شکنجه و آزار قرار گرفته و گروه بسیاری در این راه به شهادت رسیدند. قرآن کریم داستان آنان را چنین بیان می کند: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعُلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ». (۲) (۱). کهف، آیات ۱۹-۲۰ (۲). بروج، آیات ۴-۱۰ ارتداد، ص: ۱۰۰ مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال آتش، آتشی عظیم و شعله ور، هنگامی که در کنار آن نشسته بودند و آنچه را انجام می دادند [با قساوت و خون سردی تماشا می کردند. آن ها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند؛ همان کسی که حکومت آسمان و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است. کسانی که مردان و زنان باایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند برای آن ها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است. این قضیه، طبق معروف ترین نظریه درباره زمان وقوع و قومیت افراد آن، به «ذونواس» آخرین پادشاه از سلسله «حمیر» در سرزمین یمن مربوط است که به آیین یهود در آمد و قبیله حمیر نیز از او پیروی کردند. پس از چندی به او که اکنون نام خود را یوسف نهاده بود گزارش دادند که در سرزمین نجران (در شمال یمن) گروهی بر آیین مسیحیت هستند. ذونواس به این قصد که اهل نجران را مجبور به ترک آیین خود و پذیرش آیین یهود کند به نجران رفت و آیین یهود را بر جمع ساکنان آن عرضه کرد و بر پذیرش آن اصرار کرد، ولی آنان از روگرداندن از آیین خود و پذیرش آیین یهود امتناع کردند و حاضر به قبول شهادت شدند. ذونواس دستور داد گودال هایی بزرگ کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند و گروهی از مؤمنان را زنده در آن آتش سوزاند؛ گروهی را نیز با شمشیر قطعه قطعه کرد، به طوری که شمار سوختگان در آتش و کشته شده ها به بیست هزار نفر رسید. (۱)»

۳. مشرکان

منشأ یا زمینه دیگر برای ارتداد مسلمانان، مشرکان و بت پرستان هستند. آنان به (۱). الاخبار الطوال، ص ۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۲۹۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۴ و نمونه، ج ۲۶، ص ۳۳۷-۳۳۸ ارتداد، ص: ۱۰۱ سبب جهل به دین و تعالیم انبیای الهی علیهم السلام یا برای حفظ موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش یا بر اثر عناد و کینه با دین، همیشه با پیامبران الهی و پیروان آنان در ستیز بودند، از این رو نه تنها خود دعوت پیامبران را نمی پذیرفتند، بلکه می کوشیدند مسلمانان را نیز از راه خدا و توحید بازگردانند، آنان برای رسیدن به این هدف گاهی با نیرنگ و وعده های دروغین مؤمنان را تطمیع می کردند، گاه آنان را به اخراج از خانه و سرزمین خود تهدید می کردند و زمانی نیز از در جنگ و خونریزی وارد می شدند. در طول تاریخ و در زمان همه انبیای الهی بازگرداندن و ارتداد موحدان از دین، یکی از اهداف اصلی مشرکان و بت پرستان بوده است، چنان که قرآن کریم می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»؛ (۱) و کسانی که کافر شدند به پیامبران

خود گفتند: شما را از سرزمین خویش بیرون خواهیم کرد، مگر این که به دین و آئین ما بازگردید. آمدن واژه جمع «رُسُل» در این آیه، بیان گر آن است که درخواست یاد شده به عصر یک پیامبر اختصاص نداشته است. در قرآن هم چنین از افراد و اقوامی خاص یاد شده که مورد تهدید و شکنجه کافران جهت بازگشت از دین خود بوده‌اند، چنان که درباره قوم شعیب آمده است: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»؛ «۲» مستکبران قوم شعیب به او گفتند: ای شعیب، یا تو و ایمان آوردگان با تو را از شهر خودمان بیرون می‌کنیم یا این که به کیش و آیین ما بازگردید. شعیب علیه السلام در جواب آنان فرمود: (۱). ابراهیم، آیه ۱۳ (۲). اعراف، آیه ۸۸ ارتداد، ص: ۱۰۲ «قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ * قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» «۱» گفت: آیا [می‌خواهید ما را باز گردانید] اگرچه مایل نباشیم؟! اگر به کیش شما بازگردیم بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم، مگر این که خدایی که پروردگار ماست بخواهد. علم پروردگار ما به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کرده‌ایم. پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی. نمونه دیگر نقل شده در قرآن در این باره، مؤمن آل فرعون است که مشرکان او را به بت پرستی و شرک دعوت کردند، ولی او از توحید و ایمان به خدا دست برنداشت و در پاسخ دعوت آنان گفت: «وَيَا قَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ * تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ * لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ * فَسَتَدْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُصْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ «۲» و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرا می‌خوانم و شما مرا به آتش می‌خوانید؟ مرا فرا می‌خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم، در حالی که من شما را به سوی خداوند نفوذناپذیر و بسیار (۱). اعراف، همان ۸۹ (۲). غافر، آیات ۴۱-۴۴ ارتداد، ص: ۱۰۳ بخشنده دعوت می‌کنم. قطعاً آن چه مرا به سوی آن می‌خوانید نه در دنیا و نه در آخرت درخور خواندن نیست. و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست و مسرفان اهل آتش‌اند. و به زودی آن چه را به شما می‌گویم به خاطر خواهید آورد. من کار خود را به خدا وامی‌گذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست. قرآن کریم به تلاش مشرکان عهد پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگرداندن مسلمانان به کفر و الحاد نیز اشاره کرده و درباره علاقه شدید آنان برای مرتد کردن مسلمانان چنین می‌فرماید: «إِنْ يَتَفَفَّهُوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوْءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» «۱» اگر کفار به شما دست یابند دشمن شما خواهند بود و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که شما کافر شوید. مشرکان گاهی با حيله و نیرنگ به مسلمانان چنین پیشنهاد می‌کردند: «اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ» «۲» از آیین ما پیروی کنید ما همه گناهان شما را به دوش می‌گیریم. خداوند در ادامه آیه، سخن آنان را باطل دانسته و می‌فرماید: «وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛ «۳» آن‌ها هرگز چیزی از گناهان مؤمنان را بر دوش نخواهند گرفت. آنان به یقین دروغ گو هستند. رسیدن به این هدف، تنها علاقه قلبی کافران و مشرکان یا به صرف پیشنهادهای فریبنده نبود، بلکه گاهی برای بازگرداندن مسلمانان از دین خود، آن‌ها را سخت (۱). ممتحنه، آیه ۲ (۲). عنکبوت، آیه ۱۲ (۳). عنکبوت، آیه ۱۲ ارتداد، ص: ۱۰۴ شکنجه می‌کردند، چنان که در شأن نزول آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» «۱» آمده است که مشرکان مکه برای بازگرداندن تازه مسلمانان، از دین خود برخی از آنان، مانند عمار، یاسر، سمیه، بلال و صهیب را زیر شکنجه قرار دادند به گونه‌ای که بر اثر این شکنجه‌ها پدر و مادر عمار به شهادت رسیدند؛ ولی عمار از روی تقیه و برای حفظ جان خویش آن چه را مشرکان خواستند بر زبان جاری کرد. «۲» مشرکان برای نیل به هدف خود گاهی نیز با مسلمانان وارد جنگ می‌شدند، چنان که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزِدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا»؛ «۳» و فتنه [بازگرداندن مسلمانان به شرک بالاتر از کشتن است و کفار پیوسته با

شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان بازگردانند. گفتنی است که «قتال» در این آیه می‌تواند هر مبارزه و تلاش و روشی را در این راه شامل شود؛ مانند مبارزه نظامی، که روش معمول کفار و مشرکان صدر اسلام بود، و مبارزه تبلیغاتی که شیوه غالب و برگزیده کفار و مشرکان عصر حاضر برای رویارویی با اسلام و گمراه ساختن مسلمانان است.

۴. اهل کتاب

اشاره

دیگر عامل ارتداد و گمراهی مسلمانان، یهود و نصارا هستند. قرآن کریم در آیات پرشمار خطری را که از ناحیه این دو گروه متوجه عقاید مسلمانان است هشدار داده و درباره علاقه شدید آنان به بازگرداندن مؤمنان به کفر می‌فرماید: (۱). نحل، آیه ۱۰۶ (۲). الکشاف، ج ۲، ص ۶۳۶؛ مجمع‌البیان و ج ۶، ص ۵۹۷ (۳). بقره، آیه ۲۱۷ ارتداد، ص: ۱۰۵ «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»؛ «۱» بسیاری از اهل کتاب، پس از این که حق برایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند. از علاقه به گمراه ساختن مسلمانان، در آیه‌ای دیگر چنین یاد شده است: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ «۲» گروهی از اهل کتاب آرزو می‌کنند کاش شما را گمراه می‌کردند در صورتی که جز خودشان کسی را گمراه نمی‌کنند و نمی‌فهمند. اهل کتاب همانند مشرکان، گاه برای رسیدن به آرزوی خود، یعنی گمراهی و بازگشت مسلمانان از دین، به حیل‌هایی شیطانی نیز متوسل می‌شدند، چنان که قرآن در بیان یکی از حیل‌های آنان در این مورد می‌فرماید: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «۳» و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آن چه بر مؤمنان نازل شده ایمان آورید و در پایان روز انکار کنید، شاید آنان از اسلام بازگردند. در شأن نزول این آیه آمده است که دوازده نفر از دانشمندان یهود با یکدیگر تباری و توطئه کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند و به فریب و در ظاهر ایمان آورده و مسلمان شوند و در آخر روز از اسلام برگردند و آن گاه که از آن‌ها سؤال شد که چرا از اسلام بازگشتید؟ بگویند: ما به مدینه رفته و صفات محمد صلی الله علیه و آله را از نزدیک (۱). بقره، آیه ۱۰۹ (۲). آل عمران، آیه ۶۹ (۳). آل عمران، آیه ۷۲ ارتداد، ص: ۱۰۶ مشاهده کردیم و واقعاً مسلمان شدیم؛ لیکن پس از مراجعه به کتاب‌های دینی خود، آن صفات را مطابق آن چه در کتاب‌های دینی ماست نیافتیم، از این‌رو از دین اسلام برگشتیم. این کار سبب خواهد شد که مسلمانان بگویند علمای یهود به کتاب‌های آسمانی از ما آگاه‌ترند ناگزیر آن چه در این باره می‌گویند راست است و بدین وسیله مسلمانان در دین خود متزلزل شده و از اسلام روی خواهند گرداند. «۱» برخی از مفسران در ذیل این آیه با اعجاز‌آمیز و افشاگر دانستن آن می‌نویسند: در عصر و زمان ما نیز همان طرح‌ها به اشکال دیگری اجرا می‌شود. وسائل تبلیغاتی دشمن که از مجهزترین و نیرومندترین وسائل تبلیغاتی جهان است در این قسمت به کار گرفته شده و کوشش می‌کنند که پایه‌های عقاید اسلامی را در افکار مسلمین مخصوصاً نسل جوان، ویران سازند. آن‌ها در این راه از هر گونه وسیله و هر کس در لباس‌های دانشمند، خاورشناس، مورخ، عالم علوم طبیعی، روزنامه‌نگار و حتی بازیگران سینما استفاده می‌کنند. «۲» خداوند سبحان در آیه دیگری که مؤید کینه و دشمنی همیشگی یهود و نصارا با مسلمانان است، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»؛ «۳» یهود و نصاری هرگز از تو راضی نخواهند شد تا [به طور کامل تسلیم خواسته‌های آنان شوی و] از آئین آنان پیروی کنی. طبق این آیه، یهود و نصارا تنها زمانی از مسلمانان راضی شده و از دشمنی و مبارزه با آنان دست برمی‌دارند که اسلام را رها کرده و یهودی یا مسیحی شوند. این دشمنی و مبارزه برای انحراف و ارتداد مسلمانان از دین خود اختصاص به عصر (۱). جامع‌البیان، مج ۳، ج ۳،

ص ۴۲۳ و مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۷۳-۷۷۴ (۲). نمونه، ج ۲، ص ۴۷۰ (۳). بقره، آیه ۱۲۰ ارتداد، ص: ۱۰۷ پیامبر نداشته است، بلکه چنان که از آیه ۲۱۷ سوره بقره نیز استفاده می‌شود از اهداف اصلی کافران در همه عصرها بوده است، بدین سبب خداوند آنان را ملامت کرده و خطاب به آنان می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ «۱» ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید این راه را کج سازید، در حالی که شما به درستی این راه گواه هستید و خداوند از آن چه انجام می‌دهید غافل نیست». یعنی اگر خود از پذیرش حق سرباز می‌زنید، چرا اصرار می‌ورزید راه مستقیم الهی را در نظر دیگران کج و نادرست بنمایید و آنان را نیز از راه خدا منحرف سازید، حال آن که شما باید نخستین لیک گویان به ندا و دعوت پیامبر اسلام باشید، زیرا بشارت ظهور این پیامبر الهی قبلاً در کتاب‌های آسمانی شما داده شده و شما با گواهی بر آن، از حقانیت اسلام آگاهی کامل دارید. خداوند سبحان در آیه بعد مسلمانان را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» «۲» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از اطاعت کنید شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می‌گردانند.

استقامت مؤمنان در برابر فشار کافران

مؤمنان و موحدان همواره هدف نیرنگ‌ها، وسوسه‌ها، فشارها و تهدیدهای یاد (۱). آل‌عمران، آیه ۹۹ (۲). همان، آیه ۱۰۰ ارتداد، ص: ۱۰۸ شده بت‌پرستان و بودند تا از دین الهی خود به آئین شرک و بت‌پرستی یا به آئین بازگردند؛ لیکن بیشتر مؤمنان با پایداری در دین توحیدی، آن فشارها را با صبر و توکل بر خداوند تحمل کرده و گاه در این راه جان خود را فدا می‌کردند که قرآن در آیاتی به صبر و استقامت مؤمنان و نیز پاسخ‌های آنان به مشرکان اشاره کرده است از جمله: ۱. شعیب و پیروان وی با صبر و استقامت در برابر درخواست مشرکان مبنی بر بازگشت به کفر گفتند: «وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»؛ «۱» و ما را سزاوار نیست که به شرک و بت‌پرستی بازگردیم مگر آن که پروردگار ما بخواهد ... و ما بر خدا توکل کرده‌ایم. ۲. یکی از مؤمنان زمان فرعون در پاسخ فشار و درخواست مشرکان از او برای بازگشت از دین گفت: «لَا جَرَمَ أَنْما تَدْعُونِنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصِحَابُ النَّارِ فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ «۲» قطعاً آن چه مرا به سوی آن می‌خوانید نه در دنیا و نه در آخرت درخور خواندن نیست، ... پس به زودی آن چه به شما می‌گویم به خاطر خواهید آورد و من کار خود را به خدا وامی‌گذارم که خدا به بندگانش بیناست. ۳. ساحرانی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، شکنجه‌های فرعون برای (۱). اعراف، آیه ۸۹ (۲). غافر، آیات ۴۳-۴۴ ارتداد، ص: ۱۰۹ دست برداشتن از ایمان خود را چنین پاسخ گفتند: «لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ «۱» ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و بر آن کس که ما را پدید آورده ترجیح نخواهیم داد، پس هر حکمی می‌خواهی بکن که تنها در زندگی دنیاست که تو حکم می‌رانی. ما به پروردگارمان ایمان آورده‌ایم تا گناهانمان و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشد و خدا بهتر و پایدارتر است. ۴. در داستان «اصحاب اخدود» گذشت که گروهی از مؤمنان برای حفظ دین خود و عدم اجابت خواسته کفار، جان خود را فدا کردند، ولی از دین و اعتقادات خود باز نگشتند. ۵. مسلمانان صدر اسلام نیز در مقابل اصرار مشرکان برای بازگشت از اسلام، استقامت ورزیده و به آنان چنین می‌گفتند: «أَنْدَعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُزِدُ عَلَى أَغْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ»؛ «۲» آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی، و آیا پس از آن که خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم. سخنان مؤمنان یاد شده و صبر و استقامت آنان در برابر کفار و مشرکان باید سرمشق و الگوی تمام مسلمانان و مؤمنان قرار گیرد. در مقابل، گروهی اندک از مسلمانان سست ایمان نیز بوده‌اند که

تسلیم و سوسه‌ها (۱). طه، آیات ۷۲-۷۳ (۲). انعام، آیات ۷۱ ارتداد، ص: ۱۱۰ و فشارهای مشرکان شده به کفر می‌گراییدند. قرآن کریم با اشاره به سرگذشت گروهی از این افراد می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ* ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِشِرَارَهُمْ»؛ «۱» بی‌گمان کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت به حقیقت پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت، زیرا آنان به کسانی که نزول وحی را کراهت داشتند، [کفار] گفتند: ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم، حال آن که خداوند از پنهان‌کاری آنان آگاه است.

۵. دوستان گمراه

شخصیت انسان را امور مختلفی شکل و سامان می‌دهند که از مهم‌ترین آن‌ها همنشین و دوست است که ناگزیر از آنان تأثیر پذیرفته و بخش مهمی از عقاید، افکار و صفات اخلاقی خود را از آنان می‌گیرد، چنان که علم و تجربه و مشاهدات حسی گواه آن است. این تأثیر پذیری بدان حد است که از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده که فرمود: «لاتحكموا علی رجل بشیء حتی تنظروا الی من یصاحب، فانما یعرف الرجل باشکاله و اقارنه و ینسب الی اصحابه و أخذانه»؛ «۲» درباره کسی قضاوت نکنید تا ببینید با چه کسانی همنشین است، زیرا انسان به وسیله دوستان و یاران و رفیقانش شناخته می‌شود. (۱). محمد، آیات ۲۵-۲۶ (۲). مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۷ و بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸ ارتداد، ص: ۱۱۱ امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود: من اشتبه علیکم امره و لم تعرفوا دینه فانظروا الی خلطائه، فان كانوا اهل دین الله فهو علی دین الله و ان كانوا علی غیر دین الله فلاحظ له من دین الله؛ «۱» هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید دوستانش را بنگرید؛ اگر آنان اهل دین و آئین خدا بودند او نیز پیرو آئین خداست و اگر بر آئین خدا نباشند او نیز از دین خدا بی‌بهره است. طبق این روایت نقش دوست چنان مهم است که اگر کسی با افراد بی‌دین و گمراه معاشرت و همنشینی داشت نمی‌توان از او دین و ایمان انتظار داشت، زیرا آن دوستان او را به همان راهی می‌کشاند که خود در آن گام برمی‌دارند، بنابراین، دوست گمراه و بی‌اعتقاد به دین الهی ممکن است انسان را به کفر و ارتداد نیز کشانده و به عذاب دردناک الهی گرفتار سازد، چنان که قرآن کریم درباره فردی که بر اثر دوستی و همنشینی با شخصی گمراه و کافر، از اسلام دست کشید و مرتد گشت می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»؛ «۲» و روزی که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. ای وای بر من، کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از یاد حق گمراه ساخت بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است». در شأن نزول این آیات آمده است که دو نفر از مشرکان به نام «عقبه» و «أبی» دوستی و مراودت بسیار نزدیکی داشتند. روزی عقبه بدون اطلاع دوست خود (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۵ و بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷ (۲). فرقان، آیات ۲۷-۲۹ ارتداد، ص: ۱۱۲ دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را پذیرفت و مسلمان شد. اُبی با آگاهی از این جریان، سخت ناراحت شد و دوست خود را واداشت که از اسلام بازگردد. عقبه نیز برای حفظ رابطه دوستی خود با اُبی و بر اثر وسوسه‌ها و فشارهای او از اسلام دست کشید و به پیامبر اسلام توهین کرد و بدین وسیله مرتد گشت. در این هنگام آیات بالا- نازل شد و از سرنوشت عقبه در قیامت خبر داد. «۱» آیات دیگری از قرآن نیز بر این مطلب دلالت دارد، که دوست می‌تواند انسان را از راه هدایت منحرف ساخته و گرفتار عذاب دردناک الهی کند. «۲» نظر به تأثیر فراوان دوستان بر عقاید و افکار انسان قرآن کریم مسلمانان را از دوستی و همنشینی و داشتن رابطه نزدیک با کفار منع کرده و با این هشدار که دوستی با آنان ممکن است موجبات کفر و ارتداد مسلمانان را فراهم سازد، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ

إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُبَسِّرُونِ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَتَّقُوا اللَّهَ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» (۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمنان خودتان را به دوستی مگیرید. شما به آنان اظهار محبت می‌کنید در حالی که آن‌ها به آن چه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب (۱). مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۶۰-۲۶۱ و تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۱۹ (۲). زخرف، آیه ۶۷ (۳). ممتحنه، آیات ۱-۲ ارتداد، ص: ۱۱۳ خشنودی‌ام هجرت کرده‌اید؛ پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آن چه پنهان داشته‌اید و آن چه آشکار کردید داناتر و هر کس از شما چنین کند قطعاً از راه راست منحرف شده است. اگر آن‌ها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می‌کشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید. این هدف، یعنی انحراف و ارتداد مسلمانان از اسلام، به کفار عصری خاص اختصاص نداشته و ندارد، بلکه یکی از اهداف دائمی دشمنان خدا در همه زمان‌هاست و آنان هرگاه بر مسلمانان یا بر سرزمینی اسلامی تسلط یابند نخستین هدفشان بازگرداندن مسلمانان از اسلام و داخل کردن آنان در کیش خود خواهد بود، چنان‌که در عصر کنونی استکبار جهانی و کفار هر گاه در کشوری اسلامی اندک نفوذ و زمینه‌ای به دست آورند نخستین کار آنان فعال کردن گروه‌های تبلیغ مسیحیت یا دیگر ادیان است که در پوشش کمک‌های انسان دوستانه و هر راه ممکن دیگر می‌کوشند باورهای دینی و عقیدتی مسلمانان را سست کرده یا اگر بتوانند آنان را از دین خود باز گردانند.

۶. دنیاطلبی و هواپرستی

دوستی دنیا و دلبستگی به آن اصل و ریشه هر گناه و انحرافی است، چنان‌که پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حُبِّ الدُّنْيَا هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَرَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ دنیا دوستی منشأ هر خطا و کلید هر گناهی است. (۱) «دلبستگی به دنیا سبب می‌شود انسان به انحراف کشیده شده و هر گناهی را (۱). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۷۰؛ و بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷ ارتداد، ص: ۱۱۴ مرتکب شود. سبب مهم و عمده مخالفت بیشتر انسان‌ها با پیامبران الهی و استمرار آنان بر کفر نیز همین بود که پیام و رسالت انبیا علیهم السلام را معارض با منافع دنیوی خویش می‌دیدند و به همین سبب با تمام توان به مقابله با پیامبران بر می‌خواستند، هم چنین اگر کسی بعد از شناخت و پذیرش ادیان الهی، راه ارتداد و انحراف را در پیش گیرد نیز علت عمده آن همین دنیا دوستی و برگزیدن و برتری دادن دنیا بر آخرت است، چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكُمْ بِمَا نَهَمُوا أَنْ يَتَّخِذُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ؛ (۱) هر کس پس از ایمان آوردن کفر ورزد ... پس برای آنان غضب الهی و عذابی بزرگ خواهد بود. این بدان جهت است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و خدا افراد کافر را هدایت نمی‌کند. قرآن کریم برخی از مصادیق ارتداد از دین را نیز که منشأ آن دلبستگی به زندگی دنیا بوده یادآور شده است و با ذکر نمونه‌ای می‌فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» ؛ (۲) و خبر آن کس که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن آیات عاری گشت، آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم؛ اما او به دنیا گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. مراد از این شخص، طبق روایات تفسیری، «بلعم باعورا» است، که از علمای (۱). نحل، آیات ۱۰۶-۱۰۷ (۲). اعراف، آیات ۱۷۵-۱۷۶ ارتداد، ص: ۱۱۵ بنی‌اسرائیل و از پیروان حضرت موسی علیه السلام بود و آن حضرت از او به عنوان

مبلغی نیرومند در راه تبلیغ دین خدا استفاده می کرد، لیکن بر اثر علاقه به مقام و مال دنیا به فرعون متمایل گشت و در صف مخالفان موسی علیه السلام و تکذیب کنندگان آیات الهی قرار گرفت. «۱» امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: «هر چند این آیه در مورد بلعم باعورا است، لیکن خداوند آن را به عنوان مثال برای همه موحدانی آورده که هواپرستی و دنیاطلبی را بر هدایت الهی مقدم می دارند. «۲» قرآن کریم در ادامه، این گونه افراد را چنین وصف می کند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ «۳» پس مثل او همانند مثل سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز کرده زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری باز هم زبانش را بیرون می آورد. این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان را بازگو شاید بیندیشند. یعنی هر کس که برای رسیدن به دنیا دست از هدایت الهی بر دارد و راه کفر را در پیش گیرد، مثل او همانند سگ هار است که خواه به او حمله شود یا به حال خود رها شود، همیشه زبانش بیرون است، زیرا او بر اثر تمایل شدید به مال دنیا با عطشی نامحدود و پایان ناپذیر همیشه به دنبال کسب دنیا است، البته نه براساس نیاز، بلکه اثر مرضی روحی است که به سبب ابتلا به آن هیچ گاه سیر نمی گردد، بلکه هرچه بیشتر به دست آورد گرسنه تر می شود و خود بیرون آوردن زبان در هر حال گویای عطش دائمی اوست. «۴» (۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۶۸ نمونه، ج ۷، ص ۱۴-۱۵ (۲). مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۶۹ و بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۸۰ (۳). اعراف، آیه ۱۷۶ (۴). نمونه، ج ۷، ص ۱۴

۷. سختی ها و ناملایمات

برخی افراد به دین از دریچه منافع مادی و رفاه و آسایش ظاهری می نگرند، از این رو معیار و نشانه حقانیت آن را رو آوردن دنیا پنداشته، هرگاه در سایه دین الهی دنیا به آن ها اقبال کرده و پیشرفت مادی و رفاه و آسایش به دست آید آن را نشانه حقانیت اسلام می شمارند و به دین چنگ می زنند، اما اگر دنیا از آنان روگرداند و گرفتار رنج شوند، از دین رویگردان می شوند. اینان ایمانشان آلوده به شرک است، چنان که قرآن کریم می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛ «۱» و بعضی از مردم خدا را تنها به زبان [و نه براساس ایمان قلبی] می پرستند، از این رو هرگاه دنیا به آنان رو کند اطمینان می یابند، اما اگر مصیبتی به آن ها برسد دگرگون می شوند و کفر می ورزند. در این حال، دنیا و آخرت، هر دو را از دست می دهند و این خسران و زیان آشکاری است. تعبیر «علی حرف» شاید اشاره باشد به این که ایمان آن ها بیشتر بر زبانشان است و در قلب آنان جز نوری کم سو رسوخ نکرده است «۲». یا به این اشاره دارد که آن ها در کنار و لبه ایمان و اسلام قرار دارند نه در متن آن، زیرا یکی از معانی «حرف» لبه و کناره شیء است. کسی که در کناره و لبه قرار گیرد مستقر و پا بر جا نیست و با اندک حرکت و لرزش و لغزش از مسیر اصلی خارج می شود. افراد سست ایمان چنین اند که با وزش اندک سختی بر آن ها، ایمانشان بر باد می رود. (۱). حج، آیات ۱۱ (۲). تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱۳ و نمونه، ج ۱۴، ص ۳۳ ارتداد، ص: ۱۱۷ در شأن نزول این آیه آمده است که برخی از بادیه نشینان نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام می آوردند، آن گاه اگر اسب های آنان می زاید، همسرانشان پسر به دنیا می آورد و اموال و چارپایانشان فزونی می گرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله عقیده پیدا می کردند، اما اگر بیمار می شدند و همسرانشان دختر می آورد و اموالشان رو به نقصان می گذاشت از اسلام رویگردان می شدند و به کفر بازمی گشتند. «۱» عقیده شرک آلود این افراد را آیات بعد چنین بیان می کند: «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ* يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَى وَلَيْسَ الْعَشِيرُ»؛ «۲» به جای خدا چیزی را می خواند که نه زبانی به وی می رساند و نه سودی، این است آن گمراهی دور و دراز. کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیک تر است، چه بد مولایی و چه بد یاری کننده ای. در قرآن کریم از گروهی دیگر نیز یاد شده که شکنجه های مشرکان را تاب

نیاورده و به کفر و جاهلیت باز می گشتند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصِيرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ» ؛ (۳) و از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم، پس چون در راه خدا آزار ببینند آزار مردم را هم چون عذاب الهی می شمارند، و اگر از سوی پروردگار ت پیروزی رسد حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آن چه در دل های جهانیان است دانایتر نیست. این آیه درباره عیاش بن ابی ربیعه مخزومی نازل شد که برادرانش او را شکنجه (۱). جامع البیان، مج ۶، ج ۱۰، ص ۱۶۱-۱۶۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹ و الکشاف، ج ۳، ص ۱۶۴ (۲). حج، آیات ۱۲-۱۳ (۳). عنکبوت، آیه ۱۰ ارتداد، ص: ۱۱۸ کردند تا از اسلام باز گردد، و او از ترس شکنجه بیشتر از اسلام اعلام براءت کرد و آن چه شایسته نبود درباره اسلام و آئین یکتاپرستی بر زبان آورد. (۱) طبق نقلی دیگر، این آیه درباره جمعی از منافقان است که می گفتند ایمان آورده ایم، اما آن گاه که در راه ایمان از مشرکان رنج می دیدند از اسلام دست برداشته و به بت پرستی بازمی گشتند. نقل دیگر در شأن نزول این است که یکی از یهودیان اسلام را پذیرفت، اما پس از ورود به آیین اسلام، اموال و بینایی خود را از دست داد، به همین سبب عقیده اش به اسلام سست گشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اسلام را از من بردار، زیرا من از این دین خیری ندیدم. (۳) گروهی دیگر از مسلمانان نیز وجود دارند که در برابر سختی ها و ناملایمات استقامت بیشتری می کنند، لیکن تا آن جا که خطر جان آنان را تهدید نکند، اما اگر احساس کنند که در صورت باقی ماندن بر اسلام ممکن است جانشان را از دست بدهند از اسلام دست برمی دارند و کافر می شوند، چنان که در جنگ احد، بعد از پخش شایعه کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی از مسلمانان چنین اندیشیدند که برای حفظ جان خویش از سران بت پرستان امان بخواهند (۴)، حتی عده ای از اسلام باز گشته و مرتد شدند. (۵) قرآن کریم درباره آنان می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟ اللَّهُ شَهِيدٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱) و محمد جز فرستاده ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و رفتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود باز گردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد. سپس علت اصلی اتخاذ چنان تصمیمی از سوی این گروه را همان حفظ جان و ترس آنان از کشته شدن بیان می کند: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا» ؛ (۲) و گروهی تنها در فکر جان خود بودند و درباره خدا گمان های ناروا هم چون گمان های دوران جاهلیت می بردند و می گفتند: آیا ما را در این کار اختیاری هست؟ بگو: سر رشته کارها [شکست و پیروزی به دست خداست. آنان چیزی را در دل هایشان پوشیده می داشتند که برای تو آشکار نمی کردند، می گفتند: اگر ما را در این کار اختیاری بود و وعده پیامبر واقعیت داشت در این جا کشته نمی شدیم. در جنگ احزاب و محاصره مدینه نیز وقتی کار بر مسلمانان سخت شد عده ای سست ایمان و منافق چنان سخنان کفرآمیزی بر زبان جاری کردند که قرآن اشاره به آن می فرماید: «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا* وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ (۱). آل عمران، آیه ۱۴۴ (۲). همان، آیه ۱۵۴ ارتداد، ص: ۱۲۰ إِلَّا غُرُورًا» ؛ (۱) [به یاد آورید] هنگامی که از بالای سر و از زیر پای شما آمدند و آن گاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوها رسید و به خدا گمانهایی نابجا می بردید. آنجا بود که مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند. و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری است می گفتند: خدا و رسولش جز فریب به ما وعده ای ندادند. مستفاد از آیات بعد که به حالت درونی این افراد

اشاره دارد این است که آنان چنان ترسیده بودند که اگر مشرکان وارد مدینه می شدند و از آن ها تقاضای ترک عقیده توحیدی و پذیرش شرک را می کردند آنان بی درنگ می پذیرفتند: «وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَا تَوَّهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» ؛ «۲» و اگر از اطراف مدینه مشرکان بر آن ها داخل می شدند و آنان را به فتنه [شرک و ارتداد «۳»] فرا می خواندند قطعاً آن را می پذیرفتند و جز فرصتی اندک در این کار درنگ نمی کردند.

۸. محیط فاسد و آلوده

یکی از عوامل و زمینه های انحراف و یا سعادت انسان، محیط زندگی است. محیط می تواند انسان را به سوی خداپرستی سوق داده و با هدایت وی به سوی سعادت او را در زمره بندگان خالص خدا قرار دهد، و هم می تواند انسان را از مسیر حق و هدایت و یکتاپرستی منحرف و بیرون کند و جزء پیروان شیطان قرار دهد. (۱). احزاب، آیات ۱۰-۱۲ (۲). احزاب، آیه ۱۴ (۳). التبیان، ج ۸، ص ۳۲۳؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۰ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۲ ارتداد، ص: ۱۲۱ در داستان قوم بنی اسرائیل آمده است که وقتی از چنگال فرعون نجات یافته و از رود نیل عبور کردند به منطقه ای رسیدند..... که قومی بت پرست در آن جا زندگی می کردند. آن ها در آن محیط با مشاهده بت پرستی مشرکان، از آنان تأثیر پذیرفته علاقه مند شدند که همانند بت پرستان برای خود بت هایی داشته باشند، از این رو به موسی علیه السلام گفتند: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» ؛ «۱» برای ما خدایان و بت هایی قرار ده، همان گونه که آنان [مشرکان بت هایی دارند]. موسی گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید. موسای کلیم آنان را سرزنش کرد و فرمود: «أَعْبُدِ اللَّهَ أُبْعِثْكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» ؛ «۲» آیا غیر از خداوند معبودی برای شما قرار دهم؟ در حالی که او شما را بر جهانیان برتری داد. هم چنین قرآن کریم در آیه ای دیگر از گروهی یاد کرده است که بر اثر ماندن در محیط آلوده کافر و سرانجام گرفتار عذاب الهی گردیدند: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» ؛ «۳» کسانی که فرشتگان جان آن ها را گرفتند در حالی که بر خویشان ستمکار بودند و به آن ها گفتند: در چه حالی بودید؟ گفتند: ما مستضعف بودیم و چاره ای جز ماندن نداشتیم. در شأن نزول این آیه وارد است که گروهی از مردم مکه که اسلام آورده (۱). اعراف، آیه ۱۳۸ (۲). همان، آیه ۱۴۰ (۳). نساء، آیه ۹۷ ارتداد، ص: ۱۲۲ بودند در مکه ماندند و مهاجرت نکردند. قبل از جنگ بدر سران قریش به همه ساکنان مکه اخطار کردند که باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند خانه او ویران و اموالش مصادره می گردد. به دنبال این تهدید، مسلمانان یاد شده نیز همراه بت پرستان عازم جنگ شدند. آنان در میدان نبرد با مشاهده اندک بودن نفرات لشکر اسلام، در حقانیت مسلمانان شک کرده و مرتد شدند و سرانجام در این جنگ کشته شدند. «۱» طبق این آیه، آنان در هنگام مرگ بازخواست شدند که چرا در جنگ با مسلمانان شرکت کردند؟ آن ها در پاسخ گفتند: ما در سرزمین خود جزء مستضعفان بودیم و جز این چاره ای نداشتیم. خداوند با رد این عذر، به آنان پاسخ داده است که: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» ؛ «۲» مگر سرزمین خداوند وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید. جایگاه آن ها دوزخ است و سرانجام بدی است. با توجه به تأثیر فراوان محیط در هدایت یا گمراهی و حتی به کفر و ارتداد کشاندن انسان، اگر در محیطی نتوان دین خود را حفظ کرد، طبق تعالیم قرآن، انسان مؤمن باید آن محیط را ترک کرده و به منطقه دیگری هجرت کند، زیرا اهمیت حفظ دین چنان است که گاه حتی جان را نیز باید فدای آن کرد، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود: «هرگاه مصیبتی برایتان پیش آمد اموالتان را فدای جانتان کنید و اگر حادثه ناگواری برای دینتان پیش آمد جانتان را فدای دین خود کنید و بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش هلاک و از بین رفته باشد». «۳» (۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۰ و روض الجنان، ج ۶، ص ۷۸ (۲). نساء، آیه ۹۷ (۳). الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶ و وسائل الشیعه، ج ۱۶،

۹. نادانی

کوتاهی فکر و اندیشه و جهل به دین و حقایق جهان هستی و نیندیشیدن درباره آنها از دیگر زمینه‌های انحراف و کفر است، چنان که موسای کلیم علیه السلام در پاسخ قوم خود که از وی تقاضای داشتن خدایانی مانند خدایان بت پرستان کردند: «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ»، فرمود: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ «۱» شما مردمی جاهل هستید. یعنی منشأ این درخواست، جهل و نادانی شماست که سبب تمایل شما به خروج از مسیر سعادت بخش توحید و یگانه پرستی و رو آوردن به عقایدی شده است که ثمری جز خسران و هلاکت برای شما ندارد. اگر شما نسبت به دین و آفریننده خود و جایگاه و وظیفه خویش در برابر او علم و معرفت کافی می‌داشتید و از پیامدهای ناگوار چنان عقایدی آگاه بودید هرگز چنین درخواستی نمی‌کردید. بازگشت برخی مؤمنان از دین یا انکار بعضی از ضروریات آن به سبب نادانی، به برهه و عصر حضرت موسی علیه السلام منحصر نبوده و ممکن است اکنون نیز افرادی باشند که بر اثر جهل و عدم شناخت حقیقت اسلام، آن را انکار کنند یا به عقاید کفرآمیز رو آورند؛ مانند کسانی که در بلاد غیر اسلامی و کفر زندگی می‌کنند و به معارف اصیل اسلامی و علمای دینی دسترسی ندارند یا اگر دسترسی به متون و معارف و عالمان دینی برای آنان ممکن است غفلت و سستی ورزیده و برای حفظ عقاید و باورهای دینی خود کوششی نمی‌کنند، در نتیجه به تدریج عقاید و باورهای دینی از اذهان آنان زدوده شده و نور اسلام در قلوبشان به خاموشی می‌گراید و گاه عقایدی کفرآمیز جای‌گزین باورهای اسلامی شده و به خروج آنان از اسلام می‌انجامد. بازگشت این عده از اسلام، نه به سبب عناد و دشمنی آنان با اسلام، بلکه بر اثر جهل (۱). اعراف، آیه ۱۳۸ ارتداد، ص: ۱۲۴ و عدم شناخت کافی آنان از اسلام و عقاید اسلامی است، از این رو اگر زمینه‌ای مناسب برای آشنایی آنان با اسلام و ضروریات دین فراهم شود، به یقین بسیاری از آنها دوباره به آغوش اسلام باز می‌گردند.

۱۰. بیمار دلی و ضعف ایمان

زمینه دیگر ارتداد و انحراف از دین الهی بیمار دلی و ضعف ایمان است. بیمار دلی باعث می‌گردد فرد مسلمان در برابر فشارها یا وسوسه‌های شیاطین و دشمنان اسلام و نیز هواهای نفسانی صبر و استقامت خود در راه دین را از دست داده و ایمان اندکی که دارد از بین برود. قرآن کریم در آیاتی پس از نهی مسلمانان از دوستی با کافران به وضعیت برخی مسلمانان بیمار دل اشاره کرده است که مریضی قلب آنان سبب گردیده که به کافران پناه آورند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ»؛ «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هرکس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. پس می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری است در [دوستی با آنان شتاب می‌ورزند و می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد. پس از آن که گروهی از مسلمانان مدینه بعد از جنگ بدر یا احد برای حفظ اموال و جان خود گفتند: ما پیش فلان یهودی یا نصرانی می‌رویم و از او امان می‌گیریم آیات (۱). مائده، آیات ۵۱ و ۵۲ ارتداد، ص: ۱۲۵ گذشته نازل شد «۱» و دوستی با کافران و پذیرش ولایت و سرپرستی آنان را به منزله کفر و ارتداد از دین دانست «۲»: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ «۳...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرکس از شما از دین خود باز گردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] خدا را دوست می‌دارند. هم چنین قرآن به سرگذشت عده‌ای دیگر از افراد بیمار دل اشاره کرده است، که وقتی اوضاع بر آنان سخت شد و در محاصره دشمن قرار گرفتند سخنان کفرآمیز بر زبان جاری

کردند و در این حالت اگر به کفر و ارتداد دعوت می‌شدند می‌پذیرفتند: «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا*» وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا* وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا؛ «۴» [به یاد آورید] هنگامی که [دشمن از بالای سر و از زیر پای شما آمدند و آن گاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوها رسید و به خدا گمان‌هایی نابجا می‌بردید ... و آن هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: خدا و رسولش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند ... و اگر از اطراف [مدینه مورد هجوم واقع می‌شدند] (۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۵؛ جامع البیان، مج ۴، ج ۶، ص ۳۷۱، ۳۷۳ و تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۱۶ (۲). المیزان، ج ۵، ص ۴۱۹ (۳). مائده، آیه ۵۴ (۴). احزاب، آیات ۱۰، ۱۲، ۱۴ ارتداد، ص: ۱۲۶ و آن گاه آنان را به فتنه [کفر و ارتداد] «۱» می‌خواندند قطعاً آن را می‌پذیرفتند و جز اندکی در این [کار] درنگ نمی‌کردند. عده‌ای از مفسران مرض قلب را در این آیات به شک و نفاق در دل تفسیر کرده و برآنند که بیمار دلان همان منافقان هستند، «۲» ولی علامه طباطبائی بیماری دل را غیر از نفاق دانسته است و در تفسیر آیه می‌نویسد: مرض قلب عبارت است از شک و تردیدی که بر درک آدمی نسبت به عقاید و آن چه مربوط به خداوند و آیات الهی است مستولی می‌گردد و نمی‌گذارد قلب انسان با معارف دینی گره خورده و با آن مانوس گردد. بیمار دلان کسانی هستند که ایمانشان ضعیف است. همان کسانی که به هر ندا و سخن باطلی گوش فرا می‌دهند و با هر بادی به این سو و آن سو کشیده می‌شوند. سپس می‌نویسد: خداوند مرض قلب را مانند مرض‌های جسمانی وصف کرده که به تدریج شدت می‌گیرد و اگر انسان به معالجه‌اش نپردازد مزمن می‌شود تا آن جا که شخص را به هلاکت می‌کشاند و تنها عامل تشدید این بیماری نیز معصیت و نافرمانی خداوند است که سبب می‌گردد خداوند بر مرض قلب این افراد بیفزاید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا». «۳» سپس ایشان به راه درمان بیماری دل اشاره کرده و می‌فرماید: راه علاج بیماری قلب ایمان به پروردگار است. بنابراین کسی که دچار مریضی قلب است اگر بخواهد خود را مداوا کرده، بیماری خود را برطرف نماید باید به سوی (۱). التبیان، ج ۸، ص ۳۲۳؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۰ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۲ (۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۵؛ ج ۴، ص ۴۷۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۱۷؛ ج ۸، ص ۲۷ و فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۳ (۳). بقره، آیه ۱۰ ارتداد، ص: ۱۲۷ خداوند روی آورد و از اعمال و کارهای ناشایست گذشته خود توبه کند و به کتاب الهی و سنت پیامبر او تمسک جوید و اعمال خود را برای خداوند خالص گرداند. «۱»

۱۱. فقدان رهبری الهی

از دیگر زمینه‌های انحراف و ارتداد مؤمنان از دین، نبود رهبران الهی در میان آنان است. رهبران دینی که مؤمنان آنان را به عنوان رهبر و مقتدای خویش پذیرفته‌اند به مثابه سدی محکم و استوار در مقابل شیاطین و هواهای نفسانی قرار دارند و نمی‌گذارند که در ایمان و اعتقادات مؤمنان خللی ایجاد شود؛ اما فقدان آنان هر چند در مقطعی کوتاه، شیاطین و هواهای نفسانی را برانگیخته تا مؤمنان را به گمراهی و انحراف کشانده و از مسیر حق و دین خارج سازند. قرآن کریم نمونه‌هایی از انحراف مؤمنان و موحدان را یاد آور شده که عامل یا زمینه اصلی انحراف آنان فقدان و خلأ رهبری دینی بوده است؛ از جمله درباره گروهی از بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»؛ «۲» و آن گاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم شما در غیاب وی گوساله را به پرستش گرفتید در حالی که ستمکار بودید. غیبت چهل روزه حضرت موسی علیه السلام فرصتی شد تا سامری با ساختن گوساله‌ای از طلا بنی‌اسرائیل را به شرک و بت‌پرستی و ارتداد بکشاند: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ*» فَرجع موسى إلى قَوْمِهِ غَضَبًا أَسِيفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِدًا حَسِينًا أَطْفَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ (۱). المیزان، ج ۵، ص ۳۷۸-۳۷۹ (۲). بقره، آیه ۵۱ ارتداد، ص: ۱۲۸ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَقْتُمْ مَوْعِدِي* قَالُوا

ما أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا عِزَّاءَ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ* فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِلَهُ مُوسَى فَتَنَسَى؛ (۱) خداوند فرمود: در حقیقت ما قوم تو را پس از عزیمت تو آزمودیم و سامری آن‌ها را گمراه ساخت. پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد؟ آیا این مدت بر شما طولانی می‌نمود یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟ آنان گفتند: ما به اختیار خود با تو خلف وعده نکردیم، ولی از زینت آلات قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم و آن‌ها را افکندیم. سامری هم زینت آلاتش را افکند، پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد و او و پیروانش گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و پیمان خدا را فراموش کرد. در آن مدت، تلاش هارون علیه السلام نیز برای بازداشتن آنان از گمراهی و گوساله پرستی سودی نبخشید: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَرُوءٌ مِنْ قَبْلِ يَأْ قَوْمٍ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي* قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى؛ (۲) و در حقیقت هارون قبل‌ها به آنان گفته بود: ای قوم من، شما به وسیله این گوساله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و پروردگار شما خدای رحمان است، پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید. گفتند: ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد. (۱). طه، آیات ۸۵-۸۸ (۲). طه، آیات ۹۰-۹۱ ارتداد، ص: ۱۲۹ انحراف بنی اسرائیل با وجود حضور هارون علیه السلام در میان آنان بدان سبب بود که رکن اساسی رهبری بر عهده موسای کلیم علیه السلام قرار داشت و بنی اسرائیل بیشتر پذیرای سخن آن حضرت بودند و به سخنان هارون چندان توجهی نداشتند، از این رو کوشش فراوان وی برای بازداشتن آنان از گوساله پرستی ثمری نداشت و آن‌ها تحت تأثیر سخنان گمراه کننده سامری و وسوسه‌های شیطان، از راه توحید منحرف گردیدند. قرآن کریم به نمونه‌ای دیگر از بیان تأثیر فقدان رهبر الهی بر انحراف مؤمنان، از پیروان حضرت عیسی علیه السلام یاد می‌کند، که تا وقتی آن حضرت در میان آنان بود، بنی اسرائیل از مسیر حق و توحید منحرف نشدند، اما با غیبت او زمینه کفر و ارتداد آنان فراهم شد و بنی اسرائیل به عقایدی کفرآمیز هم چون تثلیث (سه خدایی) رو آوردند «۱) و یا عیسی علیه السلام و مادرش مریم علیهما السلام را به عنوان معبود خویش برگزیدند: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ* مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ (۲) و هنگامی که خداوند به عیسی بن مریم گفت: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود، غیر از خدا انتخاب کنید؟ عیسی گفت: منزه‌ی تو، من حق ندارم آن‌چه شایسته من نیست بگویم. اگر چنین سخنی گفته باشم تو می‌دانی. تو از آن چه (۱). برای آگاهی از این که پیروان عیسی علیه السلام در چه زمان و چگونه یکتا پرستی را رها کرده و گرفتار تثلیث و کفر به شریعت عیسی علیه السلام شدند به ذیل عنوان «کفر و ارتداد در مسیحیت» در بخش پایانی کتاب مراجعه شود (۲). مائده، آیات ۱۱۶-۱۱۷ ارتداد، ص: ۱۳۰ در روح و جان من است آگاهی؛ ولی من از آن چه در ذات تو است آگاه نیستم، زیرا تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها با خبری. من به آن‌ها چیزی جز آن چه مرا به آن مأمور ساختی نگفتم. به آن‌ها گفتم: خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست، و تا آن زمان که میان آن‌ها بودم مراقب و گواه آنان بودم و هنگامی که مرا از ایشان برگرفتی تو خود مراقب آنان بودی و تو گواه بر هر چیزی هستی. نمونه دیگر از بیان قرآن کریم در این باره، ناظر به جنگ احد است، که با انتشار شایعه شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان سپاهیان اسلام، عده‌ای از آنان در اندیشه بازگشت به جاهلیت و شرک شدند و برخی به واقع و در عمل از دین اسلام بازگشته و گفتند: ما نزد سران قریش می‌رویم و از آنان برای خود امان‌نامه می‌گیریم (۱). قرآن کریم این گروه از مسلمانان را به شدت توبیخ کرده و می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَصُورَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ (۲) و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند نیست. آیا اگر او

بمیرد یا کشته شود از عقیده خود باز می‌گردد؟ و هر کس از عقیده خود باز گردد هرگز هیچ زبانی به خداوند نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. از جمله «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» از این آیه استفاده می‌شود که مرگ و شهادت و فقدان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سبب خواهد شد که برخی مسلمانان تغییر عقیده داده و به گذشته خویش، یعنی شرک و کفر، بازگردند. مؤید این برداشت از آیه، روایات بسیار از شیعه و اهل سنت است که دلالت می‌کند پس از وفات آن حضرت (۱). مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۸۴۸؛ روض‌الجنان، ج ۵، ص ۹۳ و نمونه، ج ۳، ص ۱۱۵ (۲). آل‌عمران، آیه ۱۴۴ ارتداد، ص: ۱۳۱ حتی بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از راه حق و اسلام منحرف شده به ضلالت افتادند. (۱) البته در این که مراد از ارتداد در این روایات چه نوع ارتدادی است آرای علمای اسلام متفاوت است. (۲) نظر به چنین خطری در نبود رهبری دینی و الهی مشاهده می‌کنیم که حتی پیامبران الهی علیهم السلام نگران آینده عقیدتی فرزندان خویش بودند و به آنان توصیه می‌کردند که پس از مرگ و رفتن پدر مبادا از دین الهی خارج گردند، چنان که حضرت یعقوب علیه السلام هنگام فرا رسیدن مرگ از فرزندان خود پرسید: بعد از من چه خدایی را خواهید پرستید؟ «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي»؛ (۳) «آیا وقتی یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید؛ هنگامی که از پسران خود سؤال کرد: پس از من چه خدایی را خواهید پرستید؟ فرزندان یعقوب در جواب پدر گفتند: «نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (۴) «ما معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، همان معبود یگانه را خواهیم پرستید و در برابر او تسلیم هستیم. آیه‌ای دیگر، وصیت آن پیامبر الهی و نیز حضرت ابراهیم علیهما السلام را چنین بازگو می‌کند: (۱). الکافی، ج ۸، ص ۲۹؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۹۹ و صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۸ (۲). برای اطلاع از آراء و اقوال درباره این ارتداد، ر. ک: نتائج‌الافکار، ص ۱۹۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۹۳ و فتح‌الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳ و (۳... ۳). بقره، آیه ۱۳۳ (۴). بقره، آیه ۱۳۳ ارتداد، ص: ۱۳۲ «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (۱) ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان آیین سفارش کردند و هر دو فرزندان خویش را به آن وصیت کرده و گفتند: ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید و شما نباید جز با آیین اسلام از دنیا بروید. (۱). بقره، آیه ۱۳۲

فصل دوم: موانع ارتداد

اشاره

قرآن کریم افزون بر ذکر عوامل و زمینه‌های ارتداد مؤمنان از دین و انحراف آنان از راه راست، موانع ارتداد از دین را نیز بیان کرده است تا مؤمنان با تمسک به آن‌ها دین و ایمان خود را در برابر عوامل گوناگون ارتداد که قبلاً بازگو شد حفظ کنند. موانع ذکر شده در قرآن کریم برای جلوگیری از ارتداد مؤمنان بدین شرح است:

۱. توکل و استمداد از خداوند

قدرت نامحدود خداوند سبحان می‌تواند انسان را از خطر هرگونه انحراف و گمراهی و سقوط حفظ کرده و بر دین الهی ثابت قدم نگه دارد، و اگر مؤمنان در برابر عوامل انحراف و ارتداد به خداوند توکل کرده و او را تکیه‌گاه خود قرار دهند، شیاطین نخواهند توانست به ایمان آنان آسیبی رسانده و آن‌ها را به ارتداد و انحراف کشند، زیرا کسی که به خداوند پناه برد و او را حافظ و نگهبان خویش قرار دهد، خود را به نیرویی قدرتمند سپرده که برتر از همه قدرت‌هاست، بلکه آن قدرت‌ها در مقابل قدرت مطلق و بی‌انتهای او پوچ و بی‌اثرند. کسی که چنین قدرتی حافظ و نگهبان او باشد هیچ قدرتی نمی‌تواند به ایمان او آسیبی رسانده و او را

از راه حق و فطرت خارج سازد، چنان که می‌فرماید: ارتداد، ص: ۱۳۴ «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» ؛ «۱» او [شیطان بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی ندارد. هم‌چنین می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» ؛ «۲» هر کس بر خدا توکل کند بداند که خدا نفوذناپذیر حکیم است. بنابراین، پیامبران الهی علیهم السلام به مشرکانی که در صدد منحرف کردن آنان از دین بودند می‌گفتند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» ؛ «۳» و چرا ما بر خدا توکل نکنیم با این که ما را به راه‌های سعادت‌مان رهبری کرده و ما به خوبی در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد و توکل کنندگان تنها بر خدا باید توکل کنند. پاسخ حضرت شعیب و پیروان او نیز به درخواست مشرکان از آنان برای ارتداد و بازگشت از توحید این بود که: «قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا» ؛ «۴» اگر دوباره به کیش شما برگردیم بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن برگردیم، مگر آن که (۱). نحل، آیه ۹۹ (۲). انفال، آیه ۴۹ (۳). ابراهیم، آیه ۱۲ (۴). اعراف، آیه ۸۹ ارتداد، ص: ۱۳۵ خدا، پروردگار ما بخواهد، که پروردگار ما از نظر دانش بر همه چیز احاطه دارد. [و ما] بر خدا توکل کرده‌ایم. مؤمن آل‌فرعون نیز به کافرانی که خواهان دست کشیدن او از دین الهی بودند، از توکل و واگذار کردن امور خویش به خداوند متعال سخن گفت: «وَيَا قَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ* تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ* لَا جَرَمَ أَنَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَالْأَلَمُ شَرِيفٌ هُمْ أَضِلُّونَ عَنْ سُبُلِ اللَّهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفُوضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» ؛ «۱» و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرا می‌خوانم و شما مرا به آتش فرا می‌خوانید. مرا فرا می‌خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم و من شما را به سوی آن ارجمند آمرزنده دعوت می‌کنم ... پس به زودی آن چه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد و من کار خودم را به خدا واگذار می‌کنم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست. خداوند نیز این بنده مؤمن را به پاس استقامت و توکل او یاری کرد و از آسیب نیرنگ‌های شوم مشرکان نگاه داشت: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَحَاقَ بِالْاِلٰهِيَّةِ سُوءُ الْعَذَابِ» ؛ «۲» پس خداوند نیز او را از عواقب سوء آن چه نیرنگ می‌کردند نگه داشت و فرعونیان را عذابی سخت فرا گرفت. افزون بر توکل، شایسته است مؤمنان برای حفظ دین و عقاید خود دست به دعا برداشته و از خداوند استمداد کنند تا آنان را از شرّ شیاطین، جن، انس و هواهای (۱). غافر، آیات ۴۱-۴۴ (۲). غافر، آیه ۴۵ ارتداد، ص: ۱۳۶ نفسانی حفظ نماید، چنان که ساحرانی که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند در برابر تهدید فرعون به منظور ارتداد از شریعت موسی، بقای بر دین الهی هنگام مرگ را از خداوند طلب نمودند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَلِيلَ أَنْ أَدْنَلَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ* لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ* قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ* وَمَا نَنْفَعُ مَنَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنا مُسْلِمِينَ» ؛ «۱» فرعون گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم ایمان آوردید ...؟ دست‌ها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم برید سپس همه شما را به دار خواهم آویخت. [مؤمنان گفتند: ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم ... پروردگارا، به ما صبر عطا بفرما و ما را مسلمان بمیران.

۲. تقوا

تقوا نیرویی درونی است که انسان را از انحرافات و افتادن در دام گناه و عصیان نگه می‌دارد، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حَصْنِ عَزِيزٍ وَالتَّقْوَى دَارُ حَصْنِ ذَلِيلٍ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يَحْرُزُ مِنْ لَجَأِ إِلَيْهِ. إِلَّا بِالتَّقْوَى تَقْطَعُ حُمَةُ الْخَطَايَا» ؛ «۲» بدانید بندگان خدا که تقوا قلعه‌ای است محکم و نفوذناپذیر و گناه خانه‌ای است سست و در حال ریزش که اهلش را

از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، آگاه باشید تنها به وسیله تقوا ریشه گناهان را می‌توان برید. هم چنین فرمود: (۱). اعراف، آیات ۱۲۳-۱۲۶ (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷ ارتداد، ص: ۱۳۷ إعتصموا بتقوى الله فان لها حبالاً وثيقاً عروته و معقلاً منيعاً ذروته؛ «۱» به تقوای الهی چنگ زنید که رشته‌ای محکم و دستگیره‌ای استوار و پناهگاهی مطمئن است. جایگاه والای تقوا در حفظ و نگهداری انسان چنان است که خداوند سبحان پس از هشدار به مسلمانان درباره خطر پیروی از اهل کتاب و این که پیروی از آنان ممکن است به ارتداد از دین بینجامد، مسلمانان را به تقوا و پرهیزگاری امر کرده و می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ «۲» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از جمعی از اهل کتاب پیروی کنید شما را به کفر باز می‌گردانند... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن چنان که حق تقوا و پرهیزگاری است از [معصیت خدا پرهیزید و از دنیا نروید مگر این که مسلمان باشید. آیه گذشته، مؤمنان را برای حفظ از خطر ارتداد، به تقوا، بلکه به «حق تقوا» امر کرده است. مقصود از «حق تقوا» طبق بیان نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام این است که انسان پیوسته اطاعت خدا کند و او را معصیت نکند و همواره خدا را به یاد داشته و او را فراموش نکنند: «أَنْ يَطَاعَ فَلَا يَعصِي وَ يَذْكُرَ فَلَا يَنْسِي». «۳» در ادامه آیات یاد شده نیز مسلمانان در برابر حیل‌های مشرکان و اهل کتاب، که از عوامل عمده ارتداد مؤمنان است، به صبر و تقوا فراخوانده شده‌اند: (۱). همان، ۱۹۰ (۲). آل عمران، آیات ۱۰۰-۱۰۲ (۳). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۹ و المیزان، ج ۳، ص ۳۷۷ ارتداد، ص: ۱۳۸ «وَإِنْ تَضَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»؛ «۱» و اگر صبر و تقوا پیشه کنید نیرنگ کافران هیچ زیانی به شما نمی‌رساند؛ یقیناً خدا به آن چه می‌کنند احاطه دارد. سپر و مانع بودن تقوا از انحراف و ارتداد از دین از آن روست که صفت و ملکه و حالت تقوا سبب می‌شود به محض القای وسوسه‌ای شیطانی، انسان خدا را یاد کرده و خود را در برابر آن وسوسه حفظ کند: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ «۲» کسانی که تقوا پیشه کنند، هرگاه گرفتار وسوسه‌های شیطان گردند خدا را به یاد آورده و بینا می‌گردند. مستفاد از ذیل این آیه آن است که تقوا نیرویی در مؤمنان پدید می‌آورد که به گناه گناه و خطر لغزش، بصیرت یافته و چشم دل آنان بینا می‌شود و با یاد آوری نعمت‌های خدا و کیفرها و عواقب شوم گناه، خود را حفظ می‌کنند. تقوا به انسان قدرت شناخت می‌دهد و انسان متقی در پرتو تقوا می‌تواند به خوبی راه هدایت را از پرتگاه‌ها و بیراهه‌های گمراهی و سقوط، که گاهی برگشت از آن امکان‌پذیر نیست، تشخیص دهد. به اجمال این که، شناخت حق از باطل، نیک از بد، دوست از دشمن و شناخت راه از چاه نقش مهم و اساسی در مصونیت مؤمن از انحراف و ارتداد دارد و آن چه به انسان امکان و توان این شناخت را می‌دهد همان نیروی تقواست، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ «۳» (۱). آل عمران، آیه ۱۲۰ (۲). اعراف، آیه ۲۰۱ (۳). انفال، آیه ۲۹ ارتداد، ص: ۱۳۹ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوای الهی پیشه کنید برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

۳. تمسک به قرآن کریم

قرآن کریم را خداوند سبحان برای نجات بشر از ضلالت و گمراهی و هدایت او به سوی نور و روشنائی فرو فرستاده است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ «۱» [قرآن کتابی است که به سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی بیرون آوری. از این رو مسلمانان باید در مقابل وسوسه‌های شیاطین که آنان را به انحراف از دین و ارتداد فرامی‌خوانند به قرآن و آیات الهی تمسک کنند: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ»؛ «۲» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت

کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند. و چگونه ممکن است شما کافر شوید با این که آیات خدا بر شما خوانده می شود. در این آیه خداوند متعال پس از هشدار به مسلمانان درباره خطر افتادن در ورطه کفر و ارتداد بر اثر پیروی از کفار و اهل کتاب، با تعبیری خاص می فرماید: چگونه ممکن است شما از اسلام بازگشته و کافر شوید در حالی که قرآن کریم در میان شماست و پیوسته آیات خدا بر شما خوانده می شود. مقصود از این تعبیر آن است که (۱). ابراهیم، آیه ۱ (۲). آل عمران، آیات ۱۰۰-۱۰۱ ارتداد، ص: ۱۴۰ کسی که با قرآن مرتبط و مأنوس است و هر روز آیات حیات بخش آن بر او خوانده می شود نباید راه ضلالت و انحراف را در پیش گیرد و از راه حق منحرف گردد، زیرا قرآن راه روشن حق را به او می نمایاند و او را از خطرهای ظلمت های عقاید باطل آگاه می کند و مسلمانان با داشتن چنین سرچشمه نور و هدایت چگونه ممکن است از رحمت و هدایت الهی دور افتاده و راه کفر و ضلالت و ارتداد در پیش گیرند. پیشوایان معصوم دین علیهم السلام نیز بر نقش هدایتگری قرآن و جلوگیری آن از گمراهی انسان ها تأکید داشتند، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ماحل مصدق، من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل؛ «۱» پس آن هنگام که فتنه ها هم چون پاره های شب تاریک بر شما هجوم آورند به قرآن پناه آورید، زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود و شکایت کننده ای است که شکایتش مورد قبول است، هر کس آن را پیش روی خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت رهنمون می کند و هر کس آن را پشت سر اندازد قرآن او را به سوی جهنم خواهد راند و قرآن دلیل و راهنما به بهترین کارهاست؛ کتابی است که در آن تفصیل بین حق و باطل است و کتاب فصل و شاخص حقیقت است نه شوخی. و در روایتی دیگر فرمود: إن هذا القرآن هو النور المبین، والجل المبین والعروة الوثقی والدرجة العلیا والشفاء الأشفی والفضیلة الکبری والسعادة العظمی، من استضاء به نوره الله و (۱). الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹ و وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۱ ارتداد، ص: ۱۴۱ من عقد به اموره عصمه الله و من تمسک به أنقذه الله و من لم یفارق احکامه رفعه الله و من استشفی به شفاه الله و من آثره علی ما سواه هداه الله و من طلب الهدی فی غیره أضله الله و من جعله شعاره و دثاره اسعده الله و من جعله امامه الذی یقتدی به و معوله الذی ینتهی الیه آواه الله إلى جنات النعیم و العیش السلیم؛ «۱» همانا قرآن نور آشکار و ریسمان محکم و شفابخش بیماری ها و بزرگ ترین فضیلت و سعادت است. کسی که از قرآن نور و راهنمایی بخواند او را نورانیت می دهد و کسی که کارهای خود را با قرآن منطبق کند خدا او را از لغزش ها حفظ خواهد کرد و کسی که به آن تمسک جوید، خدا او را نجات خواهد داد و کسی که با احکام قرآن باشد خدا او را بالا می برد و کسی که از قرآن شفا بخواند به او شفا خواهد داد و کسی که دستورات قرآن را بر غیر آن ترجیح دهد خدا او را هدایت خواهد کرد و هر کس هدایت را جز در سایه قرآن بجوید خداوند او را گمراه خواهد کرد، و کسی که قرآن را لباس و پوشش خود قرار دهد خداوند او را سعادت مند گرداند و کسی که قرآن را مقتدای خود و رهبر و نقطه اتکای خود قرار دهد خداوند او را در بهشت نعیم منزل خواهد داد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حدیث معروف «ثقلین» نیز که در آن راه مستقیم هدایت و تنها طریق نجات امت اسلامی در آینده را ترسیم کرده، آنان را به تمسک و پیروی همین کتاب هدایت و رشد که راهنمای رهروان به راه حق و باز دارنده آنان از گمراهی است، سفارش کرده و می فرماید: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدی أبداً، أحدهما أعظم من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی أهل بیتی، لن (۱). بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۱ و الصافی، ج ۱، ص ۱۷ ارتداد، ص: ۱۴۲ یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما؛ «۱» به درستی که من دو میراث گران بها را در میان شما به جا می گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد؛ یکی از آن دو که از دیگری بزرگ تر است، کتاب خدا و ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین و دیگری اهل بیت و عترت من است. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید بعد از من جایگاه آن دو در بین شما چگونه خواهد بود. هدایت گری قرآن به عصر و

زمانی خاص اختصاص نداشته است، بلکه هر کس در هر زمانی به آن تمسک جوید و دستورهای آن را فراروی خود قرار دهد او را هدایت کرده و از انحراف نجات خواهد داد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: *إِنَّ الْقُرْآنَ حَتَّى لَمْ يَمُتْ، وَ أَنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، يَجْرِي عَلَى آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَى أَوَّلِنَا؛ «۲»* قرآن زنده است و پیوسته در جریان است، آن چنان که شب و روز گردش می کنند و خورشید و ماه در جریان اند، قرآن همان گونه که بر گذشتگان گذشت بر آیندگان نیز جریان خواهد داشت. در این باره، حضرت امام رضا علیه السلام نیز در جواب این سؤال که چرا قرآن کهنه نمی شود؟ فرمود: *إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لَزْمَانَ دُونَ زَمَانٍ وَ لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ «۳»* خداوند قرآن را برای زمان خاص یا افرادی خاص قرار نداده است، پس تا روز (۱). الکافی، ج ۲، ص ۱۷ و المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹ (۲). بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۰۴ و تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۸۴ (۳). الامالی، طوسی، ص ۵۸۰ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۰ ارتداد، ص: ۱۴۳ قیامت در هر زمانی تازه است و نزد هر جامعه‌ای از طراوت و تازگی برخوردار است

۴. رهبران دینی و الهی

سد و مانع عمده دیگر در مقابل ارتداد پیروان ادیان توحیدی، چنان که گذشت، رهبران و پیشوایان دینی جامعه‌اند. رهبران الهی چونان سدی استوار و دژی مستحکم در برابر افکار و فشارهای مشرکان و دسیسه‌ها و وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی نمی گذارند موحدان از عقیده توحیدی بازگشته و به کفر رو آورند. اهتمام آنان فقط پاسداری از فطرت توحیدی و ایمان و عقاید مؤمنان و تلاش برای رشد و تکامل معنوی آنان و ممانعت از انحراف آن‌ها از راه هدایت نبود، بلکه به سرنوشت کفار و بت پرستان نیز می اندیشیدند و از بی خبری آنان از معارف دین و راه هدایت و کفر آنان رنج می بردند و از مشاهده تشنه کامانی که در کنار چشمه آب زلال، فریاد تشنگی می کشند، اما از این آب زلال استفاده نمی کنند اندوهگین و ناراحت بودند و پیوسته برای نجات آن‌ها کوشش می کردند. قرآن کریم اهتمام و غم و اندوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای هدایت و اسلام آوردن کافران را چنین ترسیم می کند: *«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ «۱»* گوئی می خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنان هلاک کنی اگر آنان به این گفتار [قرآن ایمان نیاورند. رهبری الهی که با کفار و دشمنان خدا چنین است و از این که آنان ایمان نمی آورند گویا نزدیک است جان دهد، به یقین اهتمام وی درباره ایمان و عقاید مؤمنان و حفظ (۱). کهف، آیه ۶ ارتداد، ص: ۱۴۴ آن از آسیب تهاجم شیاطین بیشتر است. بنابر این، تا زمانی که رهبران دینی، مستحکم و استوار در میان مؤمنان باشند و مؤمنان از نعمت وجود و حضور آنان بهره برده و پیوند خود را با آنان مستحکم سازند، دشمنان دین نخواهند توانست عقاید مؤمنان را سست و متزلزل کرده و آنان را از دین الهی و توحید منحرف سازند. قرآن در اشاره به نقش بازدارنده انبیای الهی و رهبران دینی می فرماید: *«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ* وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»؛ «...۱»* ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از گروهی از اهل کتاب پیروی کنید شما را بعد از ایمانتان به کفر بازخواهند گرداند و چگونه کافر خواهید شد، در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر خدا در میان شماست. معنای «وَفِيكُمْ رَسُولُهُ» این است که وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در میان شما نعمتی بزرگ از طرف خداوند است که پاسداری از اعتقادات شما را برعهده دارد و شما می توانید به او مراجعه کرده و شبهاتی را که یهود و دشمنان اسلام در مورد دین و اعتقادات شما مطرح می کنند با او در میان گذارید و به وسیله او از دین و ایمان خود پاسداری کنید. «۲» قرآن از برخی امت‌های گذشته نیز خبر می دهد که به سبب وجود و حضور رهبران دینی در میان آنان از خطر سقوط در دام ارتداد و هلاکت نجات یافته و در راه توحید و هدایت ثابت قدم مانده‌اند، مانند قوم بنی اسرائیل که حضرت موسی علیه السلام بارها مانع از انحراف آنان از دین شد یا بعد از انحراف آنان از دین با کوشش فراوان آنان را به راه توحید بازگرداند،

مثلاً آن گاه که از نیل عبور کردند و به منطقه‌ای رسیدند (۱). آل عمران، آیات ۱۰۰-۱۰۱ (۲). المیزان، ج ۳، ص ۳۶۵ ارتداد، ص: ۱۴۵ که قومی بت پرست در آن جا می زیستند، بنی اسرائیل با مشاهده صحنه بت پرستی آن قوم، از موسای کلیم علیه السلام تقاضای داشتن بتی مانند آن قوم کردند؛ ولی وی مانع بازگشت آنان به جاهلیت و بت پرستی شد و منشأ این خواسته را جهل آنان دانست: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ (۱) «شما جمعیتی نادان هستید. سپس برای آگاهی کامل آنان از این اشتباه، عمل بت پرستان و آینده‌ای را که در انتظار آن‌هاست شرح داد و گفت: «إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم بِفَاعِلُونَ»؛ (۲) «این گروه بت پرست که می بینید، کارشان به هلاکت می انجامد و عملشان باطل و بی پایه است. موسای کلیم علیه السلام سپس معبود یگانه را به آنان یاد آور شد که تنها او شایسته پرستش است و اوست که نعمت دین را بر آن‌ها ارزانی داشته و با این نعمت آنان را بر جهانیان برتری داده است. هم چنین آن حضرت نعمت‌های دیگر خداوند را نیز که از آن برخوردار شده بودند به آنان یادآوری کرد تا آنان را از بطلان و تباهی راهی که در پیش گرفته‌اند آگاه سازد: «أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ* وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»؛ (۳) «آیا غیر از خداوند معبودی برای شما بطلبم؛ خدایی که شما را بر جهانیان و مردم عصرتان برتری داد. به یاد آورید زمانی را که از چنگال فرعونیان نجاتتان بخشیدیم. (۱). اعراف، آیه ۱۳۸ (۲). اعراف، آیه ۱۳۹ (۳). اعراف، آیات ۱۴۰-۱۴۱ ارتداد، ص: ۱۴۶ آنان پیوسته شما را شکنجه می دادند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را برای خدمت‌گزاری زنده نگه می داشتند و در این، آزمایش بزرگی از ناحیه خدا برای شما بود. حضرت موسی علیه السلام با این موعظه‌ها بنی اسرائیل را از ارتداد و انحراف از توحید و راه سعادت بازداشت؛ اما همینان در غیاب آن حضرت آن گاه که برای گرفتن الواح به کوه طور رفت راه ارتداد در پیش گرفتند و به شرک و گوساله پرستی روی آوردند. اما موسای کلیم علیه السلام پس از بازگشت از طور و مشاهده ارتداد قوم خویش، این بار نیز تلاش فراوان کرد تا آنان را به مسیر توحید بازگرداند، از این رو خشمگین از سست عهدی آنان، بدیشان فرمود: «يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي»؛ (۱) «ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد؟ آیا این مدت برای شما طولانی بود، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید. آن حضرت برای نمایاندن قبح این عمل به بنی اسرائیل و پشیمان ساختن آنان از عمل خود، به شدت بر آنان خشم گرفت و فرمود: «بَشِيرُوا مَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأَلْوَابِ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»؛ (۲) «پس از من چه بد جانشینانی بودید. آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید. و الواح را افکند و موی برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشاند. (۱). طه، آیه ۸۶ (۲). اعراف، آیه ۱۵۰ ارتداد، ص: ۱۴۷ سپس با سامری نیز که عامل گمراهی بنی اسرائیل بود، برخوردی قهرآمیز کرد و فرمود: «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»؛ (۱) «پس برو، بهره تو در زندگی دنیا این است که هر کس با تو نزدیک شود بگویی با من تماس نگیر، و تو موعدی از عذاب نزد خداوند داری که هرگز تخلف نخواهد شد. اکنون بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی و بین ما آن را نخست می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می ریزیم. برخورد شدید موسی با بنی اسرائیل، برادرش هارون و سامری و نیز مواعظ وی سبب شد بنی اسرائیل به اشتباه و خطای خود پی برده و به توحید بازگردند: «وَلَمَّا سَقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۲) و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند که گمراه شده‌اند گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نیامرزد به یقین از زیانکاران خواهیم بود. در آن زمان که بنی اسرائیل مرتد شدند و از دین موسی بازگشتند و به گوساله پرستی روی آوردند، برادر و جانشین موسای کلیم، یعنی هارون علیهما السلام، در میان آنان بود، از این رو ممکن است این پرسش پیش آید که چرا هارون مانع ارتداد و انحراف آنان نشد و چگونه آن قوم با حضور هارون در میان خود مرتد شدند؟ پاسخ این است که هارون برای جلوگیری از انحراف بنی اسرائیل با تمام توان کوشید بدان حد که

نزدیک بود او و یاران موحدش را به قتل رسانند، از این رو برای حفظ جان خود و همراهانش و جلوگیری از اختلاف و پراکندگی بنی اسرائیل از (۱). طه، آیه ۹۷ (۲). اعراف، آیه ۱۴۹ ارتداد، ص: ۱۴۸ اصرار بیشتر بر فراخوان آنان به توحید خودداری ورزید، چنان که در پاسخ اعتراض برادرش موسی علیه السلام به او که چرا گذاشتی این امت بعد از من منحرف شوند، گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُوْنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ (۱) این قوم، مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده. «قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»؛ (۲) ای پسر مادرم، ریش و سرم را نگیر. من ترسیدم بگوئی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی. همین پاسخ را امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نیز به این سؤال که «چرا در مقابل انحراف مسلمانان بعد از پیامبر قیام نکردید و حق خود را از غاصبین خلافت نگرفتید؟» داد و فرمود...: انی خَشِيتُ انْ يَقُولَ ذَلِكْ اَخِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم لَمْ يَفَرَّقْ بَيْنَ الْاُمَّةِ وَاَنْ لَمْ يَرْقُبْ قَوْلِي؟ و قد عَهِدْتُ اِلَيْكَ اَنْكَنْ اِنْ لَمْ تَجِدْ اَعْوَانًا اَنْ تَكْفَ بِيَدِكَ وَ تَحْقِنَ دَمَكَ وَ دَمَ اَهْلِكَ وَ شِيعَتِكَ؛ «... ۳» من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید: چرا بین امت اسلامی تفرقه انداختی و سخن مرا به گوش نگرفتی، در حالی که با تو عهد کرده بودم که اگر یآوری نیافتی دست نگه‌داری و خون خود و خانواده و پیروانت را حفظ کنی. بنابراین هرگاه تلاش و اصرار رهبران الهی بر ماندن مؤمنان در راه حق و هدایت، (۱). اعراف، همان ۱۵۰ (۲). طه، آیه ۹۴ (۳). بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۶۸ و مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۷۵ ارتداد، ص: ۱۴۹ خطر از بین رفتن آنان و تفرقه امت اسلامی را به دنبال داشته باشد، مصلحت جامعه و امت اسلامی اقتضا می‌کند که برای جلوگیری از خطر بزرگ‌تر و از بین رفتن اساس نظام اسلامی از انحرافات کوچک‌تر چشم‌پوشند. شاهد دیگر بر نقش مؤثر رهبران الهی در حفظ مؤمنان از انحراف و ارتداد، سرگذشت مسلمانانی است که در جنگ احد با شنیدن شایعه شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه ارتداد از دین و بازگشت به جاهلیت را در پیش گرفتند (۱)؛ اما هنگامی که مطمئن شدند پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است به صفوف مؤمنان بازگشتند. با توجه به نقش ویژه پیشوایان الهی در حفظ دین و اعتقادات مؤمنان، خداوند متعال برای هر یک از انبیا علیهم السلام اوصیا و جانشینانی برگزید تا پس از آنان از دین و عقاید پیروان پیامبران حراست کنند و نگذارند شیاطین تلاش‌های آنان را نابود کنند، چنان که در مورد امت اسلامی در آیه تبلیغ (۲) و مانند آن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمان داد تا جانشین خود را به مسلمانان معرفی کند و آن حضرت نیز طبق این دستور، در حجة الوداع و غیر آن، ولایت و جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام را به مسلمانان ابلاغ کرد. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ضرورت نصب امام و رهبر الهی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین بیان فرمود: إنه لو لم يجعل لهم اماماً قِيَمًا آمِنًا حَافِظًا مَسْتَوْدَعًا لِدِرْسَتِ الْمَلَّةِ وَ ذَهَبِ الدِّينِ وَ غَيَّرَتِ السَّنَنَ وَالْأَحْكَامَ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدَعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحَدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ (۳) (۱). ر. ک: آل عمران، آیه ۱۴۴ (۲). «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده، آیه ۶۷) (۳). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۸ و نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۹۷ ارتداد، ص: ۱۵۰ اگر خداوند برای مردم پیشوایی امین، بر پا دارنده و نگهبان [دین الهی] قرار نمی‌داد مذهب کهنه می‌گردید و دین از بین می‌رفت و سنت پیامبر و احکام الهی دگرگون می‌شد و بدعت‌گزاران چیزهایی بر دین می‌افزودند و ملحدان چیزهایی از آن می‌کاستند و در نتیجه حقیقت را بر مسلمانان مشتبه می‌نمودند. پس از انبیا و امامان معصوم علیهم السلام و در عصر غیبت حجت الهی، وظیفه رهبری و حفاظت از دین و عقاید مؤمنان بر عهده عالمان دینی است و آنان موظف‌اند ضمن هدایت گمراهان و دعوت آنان به دین، از ایمان و اعتقادات مؤمنان در برابر شیاطین و ملحدان و منافقان پاسداری کنند، چنان که امام جواد علیه السلام فرمود...: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ فِي كُلِّ الرِّسْلِ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَدْعُونَ مِنْ ضَلٍّ إِلَى الْهُدَى وَيَصْبِرُونَ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى يَجِيبُونَ دَاعِيَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ إِلَى اللَّهِ فَأَبْصِرْهُمْ! - رحمك الله - فإنهم في منزلته رفيعه وإن أصابته في الدنيا وضيعه، إنهم يحيون بكتاب الله الموتى و يبصرون بنور الله من العمى، كم من قاتل لابليل قد

أحيوه و کم من تائه ضال قد هدوه، یبذلون دماءهم دون هلكة العباد و ما أحسن اثرهم على العباد وأقبح آثار العباد عليهم؛ «۱» خداوند- عزّ وجلّ، برای هر پیامبری باقی مانده‌هایی از علما قرار داد که گمراهان را به سوی هدایت فرا می‌خوانند و بر آزار و اذیت‌های آنان صبر می‌کنند. به درخواست کسانی که به سوی خدا فرا می‌خوانند پاسخ می‌دهند و خود نیز مردم را به سوی خدا می‌خوانند، پس آنان را بیاب و بشناس که جایگاهشان نزد خداوند رفیع است، گرچه در دنیا مقامی پایین دارند. آنان مردگان را به وسیله کتاب خدا زنده گردانیده و کوران را با نور خداوند بینا می‌گردانند. چه بسیار کسانی را که شیطان نفس و روح آنان را به قتل رسانده زنده کرده و چه بسیار گمراهانی را هدایت کرده‌اند. آنان خویش را فدا (۱). الکافی، ج ۸، ص ۵۶-۵۷ و موسوعة الامام الجواد علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶۶ ارتداد، ص: ۱۵۱ می‌کنند تا بندگان خدا هلاک و گمراه نشوند و چه نیکوست تأثیر آنان بر بندگان و چقدر زشت است آثار و برخورد بندگان با آنان. حضرت امام هادی علیه السلام نیز در این باره فرمود: لولا من یبقی بعد غیبة قائمنا من العلماء الداعین الیه و الدالین علیه و الذابین عن دینه بحجج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباک إبلیس و مردته و من فحاخ النواصب لما بقى أحدٌ إلّا ارتدّ عن دین الله و لكنّهم الذین یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکنها أولئک هم الأفضلون عندالله عزّ وجلّ. «۱» اگر نبود وجود علما بعد از غیبت قائم ما، علمایی که مردم را به سوی خدا می‌خوانند و آنان را به سوی او راهنمایی و هدایت می‌کنند و از دین خدا به وسیله حجت‌های او دفاع کرده و بندگان ضعیف خداوند را از دام‌های ابلیس و ایادی او از دام‌های ناصبی‌ها نجات می‌دهند، هیچ مسلمانی نمی‌ماند جز این که از دین خدا مرتد می‌شود؛ لیکن علمایند که زمام دل‌های شیعیان را محکم می‌گیرند، همان‌گونه که صاحب کشتی سکان آن را محکم به‌دست می‌گیرد. اینان همانانند که نزد خداوند از دیگران برترند. (۱). الاحتجاج، ج ۱، ص ۹ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۶

بخش سوم: آثار و پیامدهای ارتداد

فصل اول: آثار و پیامدهای فقهی ارتداد

اشاره

ارتداد و بازگشت از دین الهی پیامدهایی دارد که بخشی از آن‌ها آثار و احکام فقهی ارتداد است. مخاطب این احکام گاهی مؤمنان یا حکومت اسلامی‌اند؛ مانند درخواست توبه از مرتد و مجازات کردن او در صورت توبه نکردن و اصرار بر کفر، و گاه مخاطب خود مرتد است، مانند وجوب توبه از ارتداد و بازگشت به اسلام. بخشی از این احکام و آثار نیز بر عمل مرتد مترتب است؛ نظیر نجاست مرتد و نقض زوجیت میان او و همسر مسلمانش. تفصیل این احکام به شرح ذیل است:

۱. استتابة مرتد

استتابة، به معنای درخواست توبه از مرتد است. پس از اثبات ارتداد، نخستین وظیفه مؤمنان یا حکومت اسلامی، دعوت شخص مرتد به اسلام و درخواست توبه از اوست. اگر مرتد بعد از استتابة اسلام را بپذیرد هیچ حکمی در مورد او اجرا نمی‌شود، اما اگر توبه نکند دیگر احکام ارتداد در مورد او اجرا می‌گردد. نزد برخی از فقهای اهل سنت «۱» مستند وجوب درخواست توبه از مرتد این آیه (۱). الذخیره، ج ۱۲، ص ۴۰ ارتداد، ص: ۱۵۶ شریفه است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»؛ «۱» به آن‌ها که کافر شدند بگو چنان چه از مخالفت باز ایستند [و ایمان آورند] خداوند گذشته آنان را خواهد بخشید و اگر [به اعمال سابق خود] باز گردند سنت [خدا در مورد] گذشتگان [در مورد آنان جاری می‌شود. در این آیه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که همه کفار را به توبه و بازگشت از کفر فراخواند. به نظر این گروه از فقها این فراخوان

عام است و هم کفار اصلی و هم افرادی را که پس از پذیرش اسلام دوباره به کفر بازگشته‌اند شامل می‌شود. برخی دیگر از فقهای اهل سنت «۲»، افزون بر آیه بالا، آیه: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» «۳» و آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» «۴» که به اسلام دعوت می‌کنند را نیز دلیل وجوب درخواست توبه از مرتد دانسته‌اند، زیرا این آیات عام بوده و کفار مرتد را نیز شامل است. قطع نظر از آیات، حکم استتابة مرتد، در روایات از معصومان علیهم السلام به صراحت آمده است، چنان که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده‌اند: المرتد يستتاب فإن تاب واللّا قتل؛ «۵» مرتد توبه داده می‌شود، پس اگر توبه کرد توبه‌اش پذیرفته می‌شود و گرنه کشته می‌شود. (۱). انفال، آیه ۳۸ (۲). احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۴۰۴ (۳). یوسف، آیه ۱۰۸ (۴). نحل، آیه ۱۲۵ (۵). الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۷ ارتداد، ص: ۱۵۷ به نظر مشهور فقهای شیعه وجوب درخواست توبه از مرتد، به مرتد ملی اختصاص دارد و در مورد مرتد فطری استتابة‌ای نیست «۱». روایاتی نیز بر عدم پذیرش توبه مرتد فطری دلالت دارد؛ مانند این روایت از امام باقر علیه السلام که فرمود: من رغب عن الإسلام و کفر بما أنزل علی محمد بعد إسلامه فلا توبه له؛ «۲...» کسی که از اسلام اعراض کند و پس از اسلام به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کفر ورزد توبه ندارد. برخی از فقهای امامیه بین مرتد ملی و فطری فرقی نگذاشته و گفته‌اند: بر حکومت اسلامی واجب است توبه را بر همه مرتدان عرضه کند و اگر آنان توبه کردند توبه آن‌ها پذیرفته است. «۳» اهل سنت نیز به جز حنفیه، عرضه توبه را بر همه مرتدان واجب دانسته‌اند «۴» و در فقه آنان تقسیم به مرتد ملی و فطری وجود ندارد.

۲. توبه مرتد

اشاره

طبق آیاتی از قرآن کریم که بر وجوب توبه از گناه، به ویژه بر توبه از ارتداد دلالت دارد و شماری از آن‌ها در ادامه بحث خواهد آمد، بر مرتد واجب است که از عمل خود توبه کند و به اسلام بازگردد. حال اگر مرتد توبه کرد و به اسلام بازگشت بحث درباره پذیرش توبه او در دو مورد مطرح است. مورد نخست، کلامی است و در آن درباره پذیرش توبه مرتد نزد خداوند و رفع مجازات اخروی او بحث می‌شود. مورد دوم، فقهی است و ناظر است (۱). الحدائق، ج ۱۱، ص ۱۵ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۵۸ (۲). تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۹۱ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳-۳۲۴ (۳). دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ص ۸۴ (۴). الفقه علی مذاهب الأربعة، ص ۴۲۳ ارتداد، ص: ۱۵۸ به پذیرش توبه مرتد در دنیا و رفع آثار فقهی و دنیوی مترتب بر ارتداد، مانند وجوب قتل، نفی زوجیت، تقسیم اموال و ... در این جا هریک از دو مورد یاد شده جداگانه بررسی می‌شود:

الف. پذیرش توبه نزد خداوند و رفع عذاب اخروی

هر گنهکاری که از کرده خود پشیمان شود و با اخلاص به درگاه خداوند رو آورد و استغفار کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و عذاب و مجازات اخروی را از او برمی‌دارد، هر چند گناه او بزرگ باشد و در این باره بین مرتد و غیر مرتد و نیز بین مرتد ملی و فطری تفاوتی نیست. این مطلب به روشنی از قرآن کریم استفاده می‌شود، که آیات ناظر به این مطلب را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول: آیات پرشماری است که بر پذیرش توبه از همه گناهان، حتی گناه ارتداد، دلالت دارند؛ مانند: ۱. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ» «۱» بگو ای بندگان من که به خود اسراف و ستم کرده‌اید، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، همانا او آمرزنده و مهربان است. و به درگاه پروردگارتان باز گردید و در برابر او تسلیم شوید

پیش از آن که عذاب به سراغ شما آید سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید. شمول و گستردگی مغفرت و رحمت مطرح در این آیه بدان حد است که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «در قرآن آیه‌ای وسیع‌تر از این آیه نیست.» (۲) (۱). زمر، آیات ۵۳-۵۴ (۲). مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۷۸۴ ارتداد، ص: ۱۵۹. ۲. «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ»؛ (۱) [خداوند] بخشنده گناهان و پذیرنده توبه بندگان است. ۳. «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»؛ (۲) آیا ندانسته‌اند که تنها خداست که از بندگان توبه را می‌پذیرد. ۴. «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۳) پس هر کس بعد از ستم کردنش توبه و اصلاح کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. بر مبنای این آیات، پذیرش توبه از سوی خداوند به برخی بندگان یا به بعضی از گناهان اختصاص ندارد و خداوند توبه همه بندگان را می‌پذیرد و هر گناه و خطایی، حتی شرک و کفر را از آنان می‌بخشد. گروه دوم: آیاتی است که بر خصوص دعوت مرتدان به توبه و پذیرش توبه آنان از سوی خداوند دلالت می‌کنند مانند: ۱. «يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعِيدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ (۴) به خدا سوگند می‌خورند که [سخن ناروا] نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیدند ... پس اگر توبه کنند برای آن‌ها بهتر است و اگر روی گردانند خداوند آن‌ها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد. (۱). غافر، آیه ۳ (۲). توبه، آیه ۱۰۴ (۳). مائده، آیه ۳۹ (۴). توبه، آیه ۷۴ ارتداد، ص: ۱۶۰. ۲. «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۱) چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند، با آن که شهادت دادند که این رسول حق است و برای آنان دلایل روشن آمد، و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر ایشان باد. در آن لعنت جاودانه بمانند و نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند، مگر کسانی که بعد از ارتداد توبه و اصلاح کردند، که خداوند آمرزنده و مهربان است. ۳. «وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (۲) کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، اعمال آنان در دنیا و آخرت تباہ می‌شود و ایشان اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود. در این آیه، تباہ شدن اعمال مرتدان و عذاب اخروی آنان بر مردن با حال کفر متوقف شده است: «فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ». از این ترتب استفاده می‌شود که اگر آنان قبل از مردن توبه کنند خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و چنان سرنوشتی نخواهند داشت. در مقابل آیات گذشته، آیات دیگری آمده است که ظاهر آن‌ها دلالت دارد بر این که خداوند توبه عده‌ای از مرتدان را نخواهد پذیرفت و آنان را هدایت نخواهد کرد؛ مانند: ۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ (۱). آل عمران، آیات ۸۶-۸۹ (۲). بقره، آیه ۱۲۷ ارتداد، ص: ۱۶۱ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا»؛ (۱) کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند سپس کافر شدند، آن گاه به کفر خود افزودند خداوند آنان را نخواهد بخشید و آنان را به راه راست هدایت نخواهد کرد. ۲. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعِيدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»؛ (۲) کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان گمراه‌اند. مفسران با توجه به آیات گذشته که بر قبولی توبه مرتدان دلالت داشت، در توجیه و تفسیر این آیات گفته‌اند: ۱. مقصود، توبه مرتدانی است که تا هنگام مرگ بر کفر خود می‌مانند، اما در آن لحظه که مرگ را با تمام وجود احساس کنند توبه می‌کنند. توبه چنین افرادی قبول نخواهد شد «۳»، چنان که خداوند می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»؛ (۴) و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست. ۲. مراد مرتدانی‌اند، که توبه آن‌ها ظاهری است «۵»؛ مانند منافقان که هرگاه سخن (۱). نساء، آیه ۱۳۷ (۲). آل عمران، آیه ۹۰ (۳). مجمع‌البیان، ج ۲،

ص ۷۹۱ و التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۳۹ (۴). نساء، آیه ۱۸ (۵). التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۳۹ ارتداد، ص: ۱۶۲ کفر آمیزی از آن‌ها شنیده می‌شد، به زبان نزد مؤمنان می‌گفتند توبه کردیم، اما هم چنان بر عقیده و کفر خویش بودند. ۳. مقصود کسانی‌اند، که توبه آن‌ها به سبب اضطرار است؛ نه بر اساس اختیار؛ مانند آنان که هنگام پیروزی مسلمانان و آن گاه که راهی جز اطاعت و تسلیم نمی‌یابند، توبه کرده و حق را می‌پذیرند، چنان‌که در شأن نزول آیه ۷۶ سوره آل عمران آمده است که حارث بن سويد بعد از ارتداد و فرار به مکه توبه کرد و به مدینه بازگشت، اما یازده تن از همراهان وی که با او مرتد شده بودند گفتند: ما در مکه می‌مانیم و منتظر سرنوشت محمد می‌شویم، اگر او پیروز شد توبه کرده و به اسلام باز خواهیم گشت. «۱» ۴. مراد توبه مرتدانی است، که در حال کفر از دنیا رفته و در قیامت توبه می‌کنند. این توبه و بازگشت پذیرفته نیست و فایده‌ای به حال آنان ندارد «۲»، چنان‌که خداوند سبحان پس از آیه یاد شده می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»؛ «۳» کسانی که کافر شده و در حال کفر از دنیا رفتند اگر زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان فدیة و کفاره اعمال خویش پردازند، هرگز از آن‌ها پذیرفته نخواهد شد و برای آن‌ها مجازات دردناکی خواهد بود و یآوری نخواهند داشت. ۵. پذیرفته نشدن توبه کنایه از عدم توفیق بر توبه است، یعنی افرادی که بعد از پذیرش اسلام به کفر بازگردند و بر کفر خویش بیفزایند هیچ گاه توفیق توبه نخواهند یافت. «۴» (۱). کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۱۹۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۳۹ و نمونه، ج ۲، ص ۶۵۲. (۲). الکشاف، ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۳ (۳). آل عمران، آیه ۹۱ (۴). روح‌المعانی، مج ۳، ج ۳، ص ۳۵۱

ب. پذیرش توبه مرتد در دنیا و رفع آثار فقهی ارتداد

اشاره

بر ارتداد آثاری فقهی و حقوقی مترتب است، مانند کشتن، نقض زوجیت و تقسیم اموال. یکی از مباحث درباره توبه مرتد این است که اگر مرتد توبه کند آیا این آثار نیز برداشته می‌شود. پیش از پرداختن به این بحث، تذکر این نکته سودمند است که بین پذیرش توبه گنهکار از سوی خداوند و رفع آثار دنیوی و فقهی مترتب بر جرم و گناه هیچ ملازمه‌ای نیست تا گفته شود هر گنهکاری که توبه کرد و توبه‌اش نیز در نزد خدا پذیرفته شد، در دنیا نیز باید مورد عفو قرار گرفته و آثار دنیوی و فقهی مترتب بر جرم او برداشته شود. رفع آثار فقهی و دنیوی مترتب بر جرم و گناه، بسته به جعل و تشریع شارع مقدس است، یعنی تنها در هر مورد که خداوند توبه را سبب رفع این آثار دانسته است این آثار با توبه مرتفع خواهد شد و گرنه توبه، به خودی خود هیچ یک از این آثار را بر نخواهد داشت. علامه طباطبائی قدس سره در این باره می‌فرماید: از مجموع آیات مربوط به توبه در قرآن استفاده می‌شود که توبه حقیقی است که در نفس و قلب آدمی اثر اصلاحی داشته باشد و جان آدمی را آماده صلاح می‌سازد، صلاحی که زمینه است برای سعادت دنیا و آخرت. به عبارت دیگر، توبه حقیقی است که سیئات و زشتی‌ها را از نفس انسان زایل می‌گرداند؛ سیئاتی که انسان را به سوی هر شقاوت و بدبختی می‌کشاند و او را از رسیدن به درجه سعادت محروم می‌کند، اما احکام شرعی یا قوانین دینی که بر گناه و جرم انسان ثابت شده ربطی به توبه ندارد و با آن رفع نمی‌شود. بلی، چه بسا که بعضی از احکام شرعی بر حسب مصالحی که در تشریع آن لحاظ شده ارتباطی با توبه پیدا کند و به وسیله توبه برداشته شود، لیکن این غیر از آن است که بگوئیم توبه آن حکم را برداشته است. «۱» (۱). المیزان، ج ۴، ص ۲۴۸ ارتداد، ص: ۱۶۴ یکی از مواردی که توبه سبب رفع آثار فقهی جرم نیز می‌شود، توبه از جرم محاربه است. طبق بیان قرآن کریم اگر محارب قبل از دستگیری و اثبات جرم توبه کند، احکام فقهی

محاربه که کشتن یا تبعید یا قطع دست و پا است از او برداشته می شود: «إِنَّمَا جَزَاؤُا الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»؛ «۱» سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند و یا به دار آویخته گردند یا دست و پایشان بر خلاف جهت یکدیگر بریده شود و یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت، مگر کسانی که پیش از آن که بر ایشان دست باید توبه کرده باشند. فقهای اسلامی با استناد به این آیه و برخی روایات، در جرایم دیگر، مانند سرقت، زنا، لواط و ... نیز همین حکم را جاری دانسته و گفته اند: چنان چه شخص مجرم در هر یک از این جرم ها قبل از دستگیری و اثبات حکم در نزد حاکم شرع توبه کند مجازات مجرم مرتفع می گردد. «۲» البته چنان که بیان شد سبب رفع مجازات در این موارد، توبه شخص مجرم نیست، بلکه بدان سبب است که شارع مقدس بر توبه مجرم قبل از دستگیری، رفع این آثار را مترتب کرده است. مؤید این که توبه مجرم با رفع آثار دنیوی جرم و گناه تلازم و ارتباطی ندارد، ثبوت این آثار بعد از اثبات جرم و گناه است که در این حال، توبه خالصانه مجرم و پذیرش (۱). مانده، آیات ۳۳-۳۴ (۲). جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۳۰۷-۳۰۸ ارتداد، ص: ۱۶۵ توبه وی نزد خداوند نیز هیچ اثری در رفع آثار فقهی و دنیوی مترتب بر جرم نخواهد داشت و او محکوم به تحمل پیامد دنیوی جرم خویش است. بنابر این لازمه پذیرش توبه مرتد نزد خداوند و بخشش عذاب اخروی او، رفع آثار فقهی و دنیوی مترتب بر ارتداد نخواهد بود، نمی توان آیات توبه را دلیل بر پذیرش دنیوی توبه مرتد دانست و گفت: چگونه ممکن است خداوند فردی را در دنیا به توبه دعوت کند، اما توبه او پذیرفته نشود، «۱» بلکه رفع آثار فقهی مترتب بر ارتداد نیازمند ادله دیگری است. برخی از آیات و روایاتی که می تواند دلالت یا اشاره به پذیرش توبه مرتد در دنیا داشته باشد به شرح زیر است:

الف. آیات قرآن

از برخی آیات ناظر به توبه مرتدان، می توان پذیرش توبه مرتد در دنیا و رفع آثار مترتب بر ارتداد را استفاده کرد؛ مانند: ۱.... «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «۲...» مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری پیشه کردند، که خداوند آمرزنده و مهربان است. در این آیه به مرتدانی که توبه کنند و به اسلام باز گردند و بعد از پذیرش اسلام با انجام اعمال صالح، گذشته خود را اصلاح کنند، وعده آمرزش داده شده است. گرچه ممکن است مقصود آیه همان آمرزش گناه مرتد در آخرت و رفع عذاب اخروی باشد، لیکن ذکر «واصلحوا»، به دنبال بیان توبه، می تواند اشاره باشد به این که مرتد بعد از بازگشت به اسلام کشته نمی شود، بلکه زنده می ماند تا با انجام عمل نیک و صالح، (۱). دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام، ص ۸۴ (۲). آل عمران، ۸۹ ارتداد، ص: ۱۶۶ گذشته خود را جبران کند در این صورت است که خداوند توبه او را خواهد پذیرفت و عذاب اخروی او را بر خواهد داشت. ۲. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ* لَاجِرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ* ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «۱» هر کس پس از ایمان خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت مگر آن کس که مجبور شده است، اما قلبش به ایمان اطمینان دارد، لیکن هر کس سینه اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود ... شکی نیست که آنان در آخرت همان زیانکاران اند، با این حال پروردگار تو نسبت به کسانی که هجرت کردند پس از آن که فریب خوردند [و به کفر گراییدند]، سپس جهاد کردند و صبر پیشه ساختند

پروردگارت نسبت به آنان بعد از انجام این کارها قطعاً آمرزنده و مهربان است. از قیود «هاجروا»، «جهدوا» و «صبروا» در این آیه، استفاده می‌شود که مرتد بعد از توبه و بازگشت به اسلام کشته نمی‌شود، بلکه اجازه می‌یابد که با انجام کارهای نیک، یعنی هجرت، جهاد و صبر در راه خدا، گذشته را جبران کند تا مشمول عفو و رحمت الهی قرار گیرد. اگر بعد از ارتداد، راه توبه و بازگشتی در دنیا برای مرتد وجود نمی‌داشت اجازه انجام این کارها به وی بعد از توبه بی معنا بود. نکته شایان توجه این که آیات فوق درباره تازه مسلمانان صدر اسلام در مکه نازل (۱). نحل، آیات ۱۰۶-۱۱۰ ارتداد، ص: ۱۶۷ شده است که از سوی مشرکان برای بازگشت از اسلام تحت فشار و شکنجه بودند. «۱» بر این اساس شاید بتوان گفت پذیرش توبه مرتدان در دنیا مختص کسانی است که در شرایطی ویژه، از دین دست برداشته و به کفر گراییده‌اند. برخی از مفسران علت دیگری را برای کشته نشدن این مرتدان ذکر کرده و گفته‌اند: پذیرش توبه مرتدان در این آیات مختص مرتد ملی است، نه فطری، زیرا افرادی که در این آیه به بازگشت به اسلام و مهاجرت و جهاد در راه خدا فراخوانده شده‌اند، مسلمانانی بودند که ابتدا مشرک بوده، سپس اسلام را پذیرفته و دوباره به کفر گذشته خود بازگشته‌اند. «۲» بنابراین، مرتد فطری از شمول این آیات خارج است. گروهی از مفسران، مصداق این آیه را تنها کسانی مانند عمار دانسته‌اند که از روی تقیه کلمات کفرآمیز را بر زبان جاری کرده‌اند «۳». برخی نیز بر آن‌اند که خداوند در این آیه سران شرک را نوید داده است که اگر توبه کرده و در راه خدا هجرت و جهاد کنند خداوند آنان را خواهد بخشید «۴». طبق این دو احتمال، آیه ربطی به پذیرش توبه مرتدان در دنیا نخواهد داشت.

ب. روایات

روایات وارد درباره توبه مرتد را به لحاظ دلالت بر پذیرش یا پذیرفته نشدن توبه مرتد در دنیا می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ گروه اول، روایاتی است که بر پذیرش (۱). مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۹۷ (۲). تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۲۱-۴۲۲ (۳). تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۱۲۶ و التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۲۵ (۴). التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۲۵ ارتداد، ص: ۱۶۸ توبه مرتد در دنیا و عدم مجازات او دلالت دارد، مانند این روایت که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ بن جبل فرمود: ایما رجل ارتد عن الاسلام فادعه فان تاب فاقبل منه و ان لم يتب فاضرب عنقه و ایما امرأة ارتدت عن الاسلام فادعها فان تابت فاقبل منها و ان ابت فاستبها؛ هر مردی که از اسلام بازگشت او را به اسلام دعوت کن. اگر توبه کرد، از او قبول کن و گر نه گردنش را بزن، و نیز هر زنی که از اسلام بازگشت او را به اسلام دعوت کن، پس اگر توبه کرد از او قبول کن و اگر امتناع کرد دوباره از او درخواست توبه کن. «۱» امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نیز درباره مردی که از اسلام بازگشته، فرمودند: «یستتاب فان تاب و الا قتل؛ «۲» از او خواسته می‌شود توبه کند، اگر توبه کرد توبه‌اش پذیرفته می‌شود و گر نه کشته می‌شود». گروه دوم، روایات فراوانی است که بر عدم پذیرش توبه مرتد دلالت دارد، مانند: ۱. علی بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره مسلمانی که نصرانی شده است سؤال کردم. حضرت فرمود: «یقتل و لا یستتاب» «۳» کشته می‌شود، بی آن که از او درخواست توبه شود. ۲. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره مرتد سؤال کردم. امام فرمود: من رغب عن الاسلام و کفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه و آله بعد اسلامه فلا توبه له و قد وجب قتله؛ «۴» مسلمانی که از اسلام اعراض کند و به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گشته کفر ورزد، راه (۱). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۶ (۲). الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۸ (۳). الاستبصار، ج ۴، ص ۲۵۴ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۵ (۴). الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ ارتداد، ص: ۱۶۹ توبه بر او بسته است و باید کشته شود. ۳. عمار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کل مسلم بین المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمداً صلی الله علیه و آله نبوته و کذب فإن دمه مباح لمن سمع ذلك منه ... و علی

الإمام أن يقتله ولا يستتبه؛ «۱» هر مسلمانی که از اسلام بازگردد و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کرده و او را تکذیب کند پس خونس بر هر کسی که این سخنان کفرآمیز را از او بشنود مباح است... و بر امام لازم است که او را بکشد و از او درخواست توبه نکند. فقیهان اسلامی همگی درباره مرتد ملی بر آن اند که توبه‌اش در دنیا نیز پذیرفته است و با پذیرش توبه او همه پیامدهای فقهی مترتب بر ارتداد مرتفع می‌شود «۲»؛ اما درباره مرتد فطری بر یک دیدگاه نیستند. از بین آرای گوناگون و پرشمار، سه دیدگاه معروف و مشهور در این باره چنین است: ۱. توبه مرتد فطری مطلقاً پذیرفته نیست، نه نزد خداوند و نه در ظاهر، از این رو وی به محض ارتداد کشته می‌شود و در آخرت نیز به کیفر ارتداد خواهد رسید. ۲. توبه مرتد فطری مطلقاً پذیرفته است، بدین معنا که هم خداوند توبه او را می‌پذیرد و هم در دنیا توبه‌اش پذیرفته است و آثار فقهی مترتب بر ارتداد او برداشته می‌شود. ۳. توبه مرتد فطری نزد خداوند پذیرفته است، اما در ظاهر و در دنیا پذیرفته نیست و وی باید مجازات دنیوی عمل خویش را تحمل کند. «۳» بینش اخیر با ظاهر آیات قرآن و روایات اهل بیت نبوت علیهم السلام سازگار است و بین دو گروه یاد شده از ادله که برخی بر پذیرش توبه مرتد و بعضی بر عدم پذیرش آن دلالت (۱). وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۲۵۳؛ و تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۷ (۲). سلسله الإنایع الفقهیه، ج ۴۰، ص ۱۹۱-۱۹۲، «المبسوط» و الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۳-۴۲۵ (۳). الحدائق، ج ۱۱، ص ۱۵ ارتداد، ص: ۱۷۰ داشت جمع کرده است، اما قول اول با ظاهر آیاتی که بر پذیرش توبه مرتد دلالت دارد سازگار نیست، افزون بر این، قبیح و محال است که خداوند سبحان این افراد را به توبه دعوت کند، اما وقتی بازگشتند و توبه کردند، بگوید توبه شما حتی در آخرت پذیرفته نیست. قول دوم با ظاهر برخی آیات قرآن سازگاری دارد، لیکن با روایات صحیح و موثق که بر عدم پذیرش توبه مرتد فطری دلالت دارد سازگار نیست. لازم این قول، طرح این روایات معتبر و عمل نکردن به آنهاست، که به آسانی ممکن نیست.

۳. کشتن مرتد

اشاره

یکی از احکام و پیامدهای فقهی ارتداد که همه مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند وجوب کشتن مرتد است. بر مبنای این حکم، هر مسلمانی که از اسلام بازگردد یا مرتکب عمل یا گفتاری کفرآمیز شود و توبه نکند باید کشته شود. به نظر فقهای شافعی، حنبلی و مالکی در این حکم بین مرتد ملی و فطری و بین زن و مرد فرقی نیست «۱»، اما فقهای حنفی بین زن و مرد مرتد تفاوت قائل شده و گفته‌اند: زن در صورت ارتداد، کشته نخواهد شد «۲» و فقط زندانی می‌شود. فقهای امامیه نیز در باره زنان مرتد چنین حکم کرده‌اند «۳»، اما در باره مردان، حکم مرتد ملی را با مرتد فطری یکسان ندانسته و گفته‌اند: مرتد ملی چنانچه توبه کند کشته نمی‌شود، اما مرتد فطری در هر صورت کشته می‌شود. «۴» (۱). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۵ (۲) (۳). جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۱ (۴). المبسوط، طوسی، ج ۷، ص ۲۸۲ ارتداد، ص: ۱۷۱ مستند این احکام روایاتی صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است، مانند: ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من بدّل دینه فاقتلوه؛ «۱» هر کس دین خود را تغییر دهد (و از اسلام بازگردد) او را بکشید». ۲. هم چنین فرمود: لا یحل دم امرئ مسلم إلّا فی إحدى ثلاث: رجل زنی و هو محصن فرجم، أو رجل قتل نفساً بغير نفس، أو رجل ارتد بعد إسلامه؛ «۲» خون مسلمانی مباح نمی‌گردد مگر در سه مورد: مردی که با وجود داشتن همسر زنا کند که سنگسار می‌شود. مردی که شخص دیگری را به ناحق بکشد و مردی که پس از اسلام آوردن مرتد شود. ۳. امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره مردی که از اسلام بازگشته، فرمودند: یستتاب فان تاب و إلّا قتل «۳»؛ شخص مرتد توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد توبه‌اش پذیرفته می‌شود و گرنه کشته می‌شود. ۴. امام باقر علیه السلام

فرمود: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ؛ «(۴) مسلمانی که از اسلام اعراض کند و به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کفر ورزد، توبه‌اش پذیرفته نیست و باید کشته شود. ۵. درباره زن مرتد، امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: (۱). صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۰ و سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۰ (۲). مسند احمد، ج ۶، ص ۲۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۴۷ (۳). الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۸ (۴). الکافی، ج ۶، ص ۱۷۴ و الاستبصار، ج ۴، ص ۲۵۲ ارتداد، ص: ۱۷۲ إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْإِسْلَامِ لَمْ تَقْتُلْ وَلَكِنْ تَحْبِسُ أَبَدًا؛ «(۱) زنی که از اسلام بازگردد کشته نمی‌شود، لیکن برای همیشه (در صورت توبه نکردن) حبس می‌شود. این حکم که مرتد از دین کشته می‌شود، به گونه‌ای، در قرآن کریم نیز آمده است، چنان‌که گروهی از مفسران و فقهای اسلامی حکم یاد شده را از آیاتی استفاده کرده‌اند. این آیات عبارت است از: الف. «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»؛ «(۲) و زمانی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با انتخاب گوساله بر خود ستم کردید پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید و خودتان را به قتل رسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. طبق این آیه، دستور حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل، به سبب ارتداد آنان از توحید و دین الهی، این بوده است که یکدیگر را به قتل رسانید: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ». درباره مقصود از قتل در این آیه، مفسران بر یک نظر نیستند. شمار اندکی از آنان واژه «فَاقْتُلُوا» را بر مجاز حمل کرده و گفته‌اند: موسی علیه السلام به آنان فرمان داد هواهای نفسانی خود را کشته و از آن پیروی نکنند «(۳)؛ اما بیشتر مفسران آن را به معنای حقیقی خود دانسته و گفته‌اند: مراد کشتن یکدیگر با شمشیر است. «(۴) روایات نیز این معنا را تأیید می‌کنند، مانند این روایت از امیر مؤمنان علی علیه السلام که فرمود: «بنی اسرائیل از (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵ و تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳ (۲). بقره، آیه ۵۴ (۳). تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۲۵ (۴). جامع البیان، مج ۱، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۱۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ المنیر، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۳؛ التبیان، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۹ و المیزان، ج ۱، ص ۱۸۹ ارتداد، ص: ۱۷۳ موسی علیه السلام پرسیدند توبه ما چیست؟ فرمود: یکدیگر را بکشید. پس بنی اسرائیل خنجرها را برداشته و یکدیگر را کشتند و باکی نداشتند از این که چه کسی در جلو خنجر او می‌آید، تا این که هفتاد هزار نفر کشته شدند، پس خداوند متعالی به موسی وحی کرد که به بنی اسرائیل دستور دهد دست از کشتار بردارند که خداوند هم از کشته‌ها درگذشت و هم زنده‌ها را آمرزید. «(۱) در برخی از روایات (۲)، شمار کشته‌های بنی اسرائیل کمتر از این تعداد دانسته شده است. متن تورات نیز دیدگاه دوم را تأیید می‌کند و این جریان در تورات چنین آمده است: موسی علیه السلام بر دروازه اردوگاه ایستاد و گفت: هر کس از آن خداست به سوی من آید. همه بنولای در اطراف او جمع شدند. موسی علیه السلام به آنان گفت: خدای بنی اسرائیل می‌گوید: هر کس شمشیرش را به کمر ببندد و در اردوگاه منزل به منزل رفت و آمد کند و هر یک از برادران، یاران و نزدیکانش را که ببیند به قتل رساند. بنی لای به فرمان موسی علیه السلام عمل کردند و در آن روز حدود سه هزار نفر از قوم بنی اسرائیل کشته شدند. «(۳) در کتاب تفسیر صحیح آیات مشکله ضمن پذیرش دیدگاه دوم در تفسیر جمله «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» در مورد چگونگی کشته شدن بنی اسرائیل، به نقل از مفسران، سه وجه آمده است: یکم. اشخاصی که گوساله را نپرستیده‌اند پرستش کنندگان گوساله را بکشند و کمال توبه آن‌ها همین است که باید کشته شوند. استبعادی ندارد که خداوند پس از توبه کردن مردم دستور کشتن آن‌ها را صادر کند!؛ زیرا اولاً، احتمال دارد کشتن این گروه (۱). الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۸ و روض الجنان، ج ۱، ص ۲۹۳ (۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷ و مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۸ (۳). کتاب مقدس، خروج، ۳۳: ۲۵- / ۲۹ ارتداد، ص: ۱۷۴ متمم توبه آنان بوده است، چنان‌که در شریعت مقدس اسلام هم نمونه‌هایی برای این موضوع دیده می‌شود، مثلاً با این که توبه مرتکب زنای محصنه پذیرفته است؛ ولی باید سنگسار شود. به باور برخی، اجرای حکم و حد الهی درباره وی، در واقع تکمیل توبه اوست. از همین قبیل است حکم مرتد فطری، هم چنین کسی که سه بار حدی الهی، مانند حد روزه‌خواری، درباره او جاری شود که در

مرتبه چهارم کشته می‌شود، هر چند پشیمان گردد و توبه کند. جرم کسانی که تمام زحمات موسی علیه السلام را بر باد داده و گوساله سامری را پرستیده بودند، شرک و بت پرستی و انحراف از جاده توحید بود، اگر خداوند جرم آنان را بزرگ نمی‌شمرد و آنان را با کشتن کیفر نمی‌داد، هر روز بیم توسعه بت پرستی و انحراف از جاده توحید در میان قوم موسی گسترش می‌یافت و بار دیگر این فکر مانند سایر افکار شیطانی رایج می‌گشت و پس از حضرت موسی علیه السلام نیز تکرار می‌شد، از این رو خداوند سبحان مؤاخذه آنان را چنان سخت گرفت تا بار دیگر هوس رانان، اساس شرایع آسمانی را متزلزل نسازند و نپندارند که این جرم مانند برخی جرایم دیگر با پشیمانی ظاهری و استغفار زبانی بخشیده می‌شود. ثانیاً، در خود آیه استیناس واضحی است که کشتن یکدیگر، مکمل توبه آن‌ها بوده است، زیرا هر چند به شهادت جمله «فَتَابَ عَلَیْکُمْ» خداوند با رحمت و مغفرت به سوی آن‌ها بازگشت، لیکن توجه این رحمت به دو شرط مشروط شد: ۱. توبه و اظهار ندامت از کردار خود به وسیله زبان که نشانه پشیمانی باطنی است: «فَتَوْبُوا إِلَی بَارِئِکُمْ». ۲. کشتن یکدیگر: «فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ». شرط دوم در واقع مظهر عمل و نشانه صدق توبه و تسلیم در برابر فرمان خداوند است. پس از انجام این دو کار، خداوند آمادگی خود را برای پذیرفتن توبه آنان با جمله سوم، یعنی «فَتَابَ عَلَیْکُمْ» بیان می‌کند. این نظم و ترتیب گواهی می‌دهد که دستور کشتن به منظور تکمیل مراتب توبه آنان ارتداد، ص: ۱۷۵ بوده است. اشکال این نظریه عدم مطابقت آن با ظاهر همین آیه است، زیرا بر اساس این نظریه، کسانی که گوساله را پرستش نکرده بودند باید عبادت کنندگان گوساله را بکشند، حال آن که روی سخن آیه فقط با کسانی است که گوساله را پرستیده بودند و اساساً از کسانی که آن را نپرستیدند سخنی به میان نیامده است. دوم. گروه مؤمن، گوساله پرستانی را که توبه نکردند بکشند نه توبه کنندگان را، زیرا معنا ندارد که خداوند توبه کسی را بپذیرد سپس به کشتن او را دستور دهد. شاهد این مدعا آیات ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره اعراف است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ* وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند به زودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آن‌ها می‌رسد، و این چنین کسانی را که (بر خدا) افترا می‌بندند کیفر می‌دهیم. و آن‌ها که گناه کردند و بعد از آن توبه کرده و ایمان آوردند به یقین پروردگار تو بعد از آن بخشنده و مهربان است. این نظریه نیز نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا: ۱. این آیات، به دلالت «غفورٌ رحیم» بیان می‌کند که توبه آن‌ها پذیرفته شده است، ولی به نحوه توبه این گروه و شرط پذیرفته شدن آن دلالتی ندارد. به احتمال قوی، جمله‌های «فَتَوْبُوا إِلَی بَارِئِکُمْ فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ» در آیه مورد بحث، کیفیت توبه آن‌ها را بیان می‌کند و این که تکمیل توبه آنان با کشته شدنشان بوده است. معنای توبه و غفران و عفو الهی این نیست که دیگر با آن‌ها کاری نداشته باشید. شاید، چنان که اشاره شد، شرط پذیرفته شدن توبه، قتل آن‌ها بوده است. ۲. از سیاق آیات و کلمات و تعابیر به کار رفته آن‌ها به دست می‌آید که همه اسرائیلیانی که مرتد شده بودند توبه کرده و به توحید بازگشتند، مانند: «وَاتَّخَذَ قَوْمٌ ارْتِدَادَ، ص: ۱۷۶ موسی مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حَبِیْهِمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَلَمٌ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ* وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «۱» و قوم موسی پس از رفتن وی پیکر گوساله‌ای را که از زیورهای آنان ساخته شده بود معبود خود قرار دادند که صدا می‌داد... و چون پشیمان شدند و دانستند که گمراه شده‌اند گفتند: اگر پروردگار ما بر ما رحم نکند از زیان کاران خواهیم بود. از این آیه شریفه به دلالت کلماتی مانند «قَوْمٌ موسی»، «ایدیهیم»، «قَدْ ضَلُّوا»، «قَالُوا»، «لَمْ يَرْحَمْنَا»، «رَبُّنَا»، «لَنَا» و «لَنَكُونَنَّ» استفاده می‌شود که تمام کسانی که گوساله را پرستیده بودند پس از بازگشت حضرت موسی توبه کردند و کسی بر کفر خود نماند. ۳. در آیه ۱۵۲ اعراف گواه روشنی است بر این که همه کسانی که گوساله را عبادت کردند، اعم از تائب و غیر تائب، سرانجام در این دنیا مؤاخذه خواهند شد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ آنان که گوساله را پرستیدند به زودی خشم الهی آن‌ها را خواهد گرفت و برای آنان در این دنیا ذلت است. اگر منظور فقط کسانی بودند که از آن شرک باز نگشتند مناسب

بود عبارت طوری آورده شود که تنها غیر تائب را دربرگیرد، مثلاً بفرماید: «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، زیرا کسی که از ارتداد و کفر خویش توبه نکند، هم در دنیا و هم در آخرت مورد غضب و عذاب الهی است. افزون بر این باید پرسید مقصود از این خشم و ذلت دنیوی که دامن گیر همه بت پرستان خواهد شد چیست؟ آیا احتمال نمی رود که مقصود قتل همگان باشد (۱). اعراف، آیات ۱۴۸ و ۱۴۹ ارتداد، ص: ۱۷۷ خواه تائب و خواه غیر تائب؟ سوم. مخاطب در آیه همان پرستش کنندگان و توبه کنندگان هستند و مقصود از «فاقتلوا انفسکم» این است که همین افراد خودشان را بکشند، بدین صورت که شمشیر به دست گرفته و به جان یکدیگر افتاده و یکدیگر را به قتل رسانند، نه این که دیگران را بکشند. این تفسیر با متن تورات در این باره «۱» موافق است. «۲» به هر روی، مستفاد از آیه ۵۴ سوره بقره با توجه به روایات و بیان مفسران در ذیل آن، این است که بنی اسرائیل بدان سبب که بعد از توحید به شرک و گوساله پرستی رو آوردند مجازات شدند، بدین صورت که خداوند شرط پذیرش توبه آنان را کشتن یکدیگر قرار داد و در پی اجرای این فرمان، هزاران نفر از بنی اسرائیل کشته شدند. ب. «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَلَمْ تَرَوْا أَن تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا* وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ «۳» چرا درباره منافقان دو گروه شده اید، در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان افکار آنها را وارونه کرده است. آیا شما می خواهید کسانی را که خداوند گمراه کرده است هدایت کنید؟ آنان دوست دارند که شما نیز مانند آنان کافر شوید و با یکدیگر مساوی گردید، بنابراین از آنان دوستانی مگیرید، مگر این که توبه کنند و در راه خدا مهاجرت کنند؛ اما کسانی از آنها که از این کار امتناع ورزند، آنها را هر کجا بیابید اسیر کنید و به قتل رسانید و از میان آنان دوست و یآوری انتخاب نکنید. این آیات درباره گروهی از اهل مکه نازل شده است که به مدینه آمدند و اسلام (۱). کتاب مقدس، خروج، ۳۳: ۲۵-۲۹ (۲). تفسیر صحیح آیات مشکله، ص ۲۰۶-۲۱۱ (۳). نساء، آیات ۸۸-۸۹ ارتداد، ص: ۱۷۸ آوردند، اما پس از رجوع به مکه، به شرک و بت پرستی گذشته خود بازگشتند. این گروه در مسافرتی که همراه کالاهای مشرکان به یمامه آمده بودند با مسلمانان روبه رو شدند. بین مسلمانان درباره جنگ با این گروه اختلاف پدید آمد، گروهی آنان را مسلمان پنداشته و جنگ با آنها را ناروا می دانستند و گروهی با این باور که اینان نیز کافر و مشرک اند، جنگ با آنان را روا می دانستند. در این هنگام آیات بالا نازل شد و وظیفه مسلمانان را درباره این گروه از منافقان روشن ساخت. «۱» بی شک گروه مزبور مسلمان بوده اند، زیرا قرآن از آنان با عنوان «منافق» یاد کرده است که از مسلمان بودن آنان در ظاهر حکایت دارد، اما در این باره که چرا خداوند به اسیر کردن و کشتن اینان حکم کرده است، در حالی که حکم منافق، کشتن نیست دو احتمال است. احتمال نخست این که حکم یاد شده به سبب ارتداد آنان است. خداوند سبحانه ابتدا آنان را به توبه و بازگشت به اسلام دعوت کرد و فرمود: «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ آنان را دوست و مسلمان نگیرید تا این که از کفار جدا شده و در راه خدا هجرت کنند و به مسلمانان پیوندند. سپس فرمود «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»، یعنی اگر توبه نکرده و به اسلام بازنگشته و به مسلمانان نپیوستند آنان را گرفته و به قتل رسانید. گروهی از مفسران و فقهای پیشین و معاصر نیز این آیه را بر ارتداد حمل کرده و آن را دلیل وجوب قتل مرتد دانسته اند، از جمله ابن عباس و برخی مفسران دیگر در تفسیر جمله «وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» گفته اند: «أَي رَدَّاهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكُفَّارِ بِمَا أَظْهَرُوا مِنَ الْكُفْرِ»؛ «۲» یعنی خداوند آنان را به حکم کفار [که همان کشته شدن است برگرداند، بدان (۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۳۲ و التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۱۹ (۲). جامع البیان، مج ۴، ج ۵، ص ۲۶۱ و مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۳۳ ارتداد، ص: ۱۷۹ سبب که آنان کفر خود را ظاهر کرده [و مرتد شدند]، فخر رازی نیز می گوید: معنای آیه این است که خداوند منافقان را به سبب آن چه انجام داده بودند که همان ظاهر کردن کفر و ارتداد بعد از نفاق است، به حکم کفار که عبارت است از ذلت، تحقیر، اسارت و قتل، برگرداند و این بدان جهت است که منافق تا آن زمان که به ظاهر اسلام تمسک کرده و به شهادتین اقرار دارد، دلیلی برای کشتن وی در بین نیست و

نمی‌توان او را به قتل رساند؛ اما زمانی که کفر خویش را ظاهر کرد مانند یک کافر خواهد بود و احکام کافر، مانند کشتن درباره او جاری می‌شود. (۱) برخی از فقهای معاصر نیز در این باره آورده‌اند: این آیه ناظر به مرتدانی است که کافر بوده سپس اسلام آورده‌اند، اما بعد از پذیرش اسلام دوباره کافر شده‌اند. به مقتضای این آیه حکم آنان کشتن است، مگر در دو مورد: ۱. این افراد به قوم و قبیله‌ای پناهنده شوند که با مسلمانان معاهده دارند. در این صورت، آن پناهندگان حکم افرادی را خواهند داشت که مسلمانان به طور مستقیم با آنان عهد بسته و به آنان پناه داده باشند. البته این حکم مشروط به بقای معاهده است، از این رو هرگاه این عهد بین آن قوم و مسلمانان ملغا گردد، برای حکم امان نیز موضوعی نخواهد ماند، و با توجه به این که عهد و پیمان مسلمانان با مشرکان با نزول سوره توبه ملغا گردید و مشرکان چهار ماه مهلت داده شدند که یا اسلام آورند و یا از سرزمین اسلامی خارج شوند، دیگر موضوعی برای پناه دادن به کفار و مرتدان نمی‌ماند. ۲. این افراد به سوی مسلمانان بازگردند و با صلح و تسلیم دوباره اسلام را بپذیرند. (۱). التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۱۹ ارتداد، ص: ۱۸۰ در این صورت نیز حکم قتل از آنان برداشته می‌شود، چنان که آیه ۹۴ همین سوره می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ «۱» و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگویید مسلمان نیستی تا بدین وسیله متاع زندگی دنیا را بجوید. احتمال دوم در سبب حکم به کشتن این افراد، پیوستن آنان به صف مشرکان است، زیرا آنان با این عمل در صف کسانی قرار گرفتند که با مسلمانان در حال جنگ‌اند و هرکسی که در جبهه مقابل مسلمانان قرار گیرد کشتن او واجب است؛ خواه کافر باشد یا مسلمان. بنابراین احتمال، آیه به ارتداد ربطی نخواهد داشت. ج. «وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قِيمَتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ «۲» کسی که از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال نیک گذشته او در دنیا و آخرت تباه می‌گردد. فخررازی مقصود آیه از حبط عمل در دنیا را کشتن شخص مرتد، جدا شدن همسرش و تقسیم اموال او دانسته است (۳)، لیکن درباره چگونگی دلالت حبط عمل بر قتل مرتد توضیحی نداده است. در برخی تفاسیر شیعه نیز همین احتمال داده شده و آمده است: «آیه فوق مرتد و هر که را از دین خود به کفر بازگردد به بطلان اعمال وی در دنیا، از جهت احکام ظاهری مترتب بر ایمان، مانند حفظ خون و دوستی با مؤمنان، تهدید کرده است. (۴) طبق این تفسیر، مقصود از عمل در جمله «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا» همان ایمان (۱). البیان، ص ۳۳۸-۳۳۹ (۲). بقره، آیه ۲۱۷ (۳). التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۴۰ (۴). مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۲۷۴ ارتداد، ص: ۱۸۱ (که در واقع عمل قلبی است) و مراد از حبط آن تباه شدن آثار ایمان است و یکی از آثار ایمان حفظ خون است، زیرا هر کس مسلمان شود حفظ خون او واجب و ریختن آن بر همه مسلمانان حرام می‌گردد، اما زمانی که وی از عقیده خود بازگشته و به صف کفار بپیوندد، حرمت ریختن خون او برداشته شده و کشتن او جایز خواهد بود. روشن است که چنین استفاده‌ای از آیه نیازمند تأویل و تقدیر است و از این رو به آسانی نمی‌توان آن را پذیرفت. ابن عاشور، از مفسران اهل سنت، افزون بر جمله مزبور، جمله «فیمت و هو کافر» را نیز دلیل کشتن مرتد دانسته است، با این استدلال که قرآن کریم مردن را با «فاء تعقیب» که مفید ترتب بدون فاصله است بر ارتداد عطف کرده است: «من یرتد ... فیمت» و معنای آن این است که پیامد ارتداد، مردن زود هنگام و فوری است و چون این مردن نمی‌تواند همان مرگ طبیعی باشد، زیرا چنین مرگی برای همه مرتدان اتفاق نمی‌افتد، پس مراد همان عقوبت شرعی، یعنی کشتن مرتد است. (۱) این دیدگاه نیز ناروا است، زیرا مراد از «فیمت» با فاء ترتیب آن است، که اگر مرتد با همان حال ارتداد از دنیا برود و توبه میان ارتداد و مرگ او فاصله نیندازد خداوند تمام اعمال وی را در دنیا و آخرت حبط خواهد کرد. د. «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «۲» کیفر آن‌ها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و در زمین فساد می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته گردند یا دست [راست و پای] آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آن‌ها در (۱). التحریر والتنویر، ج ۲، ص ۳۳۵ (۲). مائده، آیه ۳۳ ارتداد، ص: ۱۸۲ دنیاست و در آخرت عذابی

بزرگ دارند. روایات در شأن نزول این آیه، مختلف است. طبق یکی از آن‌ها این آیه درباره افرادی از قبایل «عُرینه» و «عُکل» نازل شده است که به مدینه آمده و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را پذیرفتند، اما بعد از مدتی با کشتن شترانان مسلمانان از مدینه گریخته و از اسلام دست کشیدند و مرتد شدند. «۱» بیشتر مفسران و فقهای اسلامی آیه فوق را مختص محارب و کسانی دانسته‌اند که با سلاح امنیت جامعه اسلامی را به خطر می‌اندازند و در جامعه فساد می‌کنند، لیکن برخی از فقها و مفسران آیه را عام و شامل همه کسانی که با هر روشی به جنگ با خدا و رسول برخیزند دانسته‌اند. بر این مبنا آیه مرتدان را نیز دربرمی‌گیرد، به ویژه آنان که از روی عناد و دشمنی از اسلام بازگشته و بدین وسیله درصدد تضعیف عقاید مسلمانان و ضربه زدن به اسلام‌اند. برخی از علمای اهل سنت در مورد محارب و مفسد بودن مرتد آورده‌اند: محاربه با خدا و رسول به وسیله زبان و تبلیغ کفر بسیار شدیدتر از محاربه با خدا و رسول به وسیله شمشیر است و فسادی که با زبان در مورد دین و انحراف مؤمنان صورت می‌گیرد چندین برابر فسادی است که به وسیله شمشیر انجام می‌گیرد. «۲» برخی از مفسران امامیه نیز یکی از مصادیق محاربه با خدا و رسول و افساد در زمین را ارتداد و بازگشت از دین برشمرده‌اند. «۳» ه. «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» ؛ «۴» (۱). التبیان، ج ۳، ص ۵۰۵ و مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۹۱ (۲). جریمه الردء و عقوبه المرتد، ص ۴۳ (۳). الفرقان، ج ۶، ص ۲۱۳-۳۱۶ (۴). توبه، آیه ۱۲ ارتداد، ص: ۱۸۳ و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید، زیرا آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید دست بردارند. زمخشری این آیه را ناظر به کسانی دانسته است که اسلام را پذیرفتند و نماز به‌پا داشتند و زکات دادند و با مسلمانان برادر دینی گشتند، سپس از اسلام بازگشته و مرتد شدند و پیمانی را که با خدا و پیامبر او بر اسلام و ایمان بسته بودند شکستند و شروع به طعن زدن در دین کردند. قرآن کریم چنین افرادی را سردمداران کفر دانسته و به جنگیدن و کشتن آنان حکم کرده است. «۱» طبق برخی روایات امامیه مصداقی از این آیه، اصحاب جمل‌اند که عهد خود را با امیرمؤمنان، علی علیه السلام شکسته و با آن حضرت وارد جنگ شدند، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز جنگ جمل این آیه را قرائت کرده و فرمود: «به خدا سوگند تاکنون با اهل این آیه جنگ نشده بود». «۲» و. «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرٌ دَعْوَانِ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ» ؛ «۳» به برجای ماندگان بادیه‌نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید و یا این که اسلام آورند. در شأن نزول این آیه، هم از کفار نام برده شده و هم از قوم مسیلمه کذاب که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتد شدند. «۴» این آیه می‌گوید با آنان باید بجنگید تا اسلام آورند، یعنی یا اسلام را بپذیرند و یا این که کشته شوند. شمس‌الدین سرخسی، از فقهای حنفیه، با استناد به این آیه، در توجیه وجوب قتل (۱). الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۱ (۲). نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۹۰؛ مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۱۸ و المیزان، ج ۹، ص ۱۸۲ (۳). فتح، آیه ۱۶ (۴). مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۷۶ و تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۸۰ ارتداد، ص: ۱۸۴ مرتد می‌نویسد: مرتدان به منزله مشرکان عرب بلکه بدتر از آنان‌اند، زیرا مشرکان عرب خویشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و قرآن به زبان آنان نازل شد، ولی آنان حق این نعمت را به جا نیاوردند و شرک ورزیدند، اما مرتد اهل دین رسول خدا صلی الله علیه و آله است و محاسن شریعت او را شناخته است، ولی حق آن را به جا نیاورده و مرتد گشته است، بنابراین همان گونه که از مشرکان عرب جز اسلام پذیرفته نمی‌شود، و گرنه کشته می‌شوند، مرتدان نیز چنین هستند. «۱» ز. «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» ؛ «۲» پس مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز برپاداشتند و زکات دادند راه برایشان بگشایید. ح. «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» ؛ «۳» و با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود، پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست. ط. «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُهُ الْأَوَّلِينَ» ؛ «۴» به کسانی که

کفر ورزیده‌اند بگو: اگر باز ایستند از آن چه گذشته است بر ایشان (۱). سرخسی، المبسوط، ج ۱۰، ص ۹۸ (۲). توبه، آیه ۵ (۳). بقره، آیه ۱۹۳ (۴). انفال، آیه ۳۸ ارتداد، ص: ۱۸۵ آمرزیده می‌شود، و اگر باز گردند به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشت. سه آیه گذشته مستند شافعیه در حکم به وجوب قتل مرتد است. «۱» آیات مذکور حکم کفار محارب را که وجوب قتل است بیان می‌کند. آن گروه از فقهای اهل سنت که برای وجوب قتل مرتد به این آیات استدلال کرده‌اند معتقدند که مرتد نیز بعد از تغییر عقیده و برگشت از اسلام کافر شده و در صف کافران محارب قرار گرفته و در نتیجه به تمامی احکام مربوط به کفار محارب محکوم است، از این رو همان گونه که کشتن کافر محارب بر مسلمانان واجب است، کشتن مرتد نیز بر آنان واجب است.

قتل مرتد در عهدین

حکم کشتن مرتد، در شرایع الهی دیگر مانند یهودیت و مسیحیت سابقه داشته است و آنان نیز کسی را که از دین الهی منحرف شده و عقیده و آیین دیگری را برمی‌گزید سنگسار کرده و به قتل می‌رسانده‌اند. شاهد قرآنی این مدعا آیه ۵۴ سوره بقره است که ارتداد بنی اسرائیل و فرمان قتل آنان از سوی موسی علیه السلام را بازگو می‌کند. تورات نیز به اصل این جریان اشاره کرده است «۲» . افزون بر این، حکم یاد شده در موارد دیگری نیز در تورات و انجیل آمده است از جمله: ۱. «هرگاه در میان خود مرد یا زنی را مشاهده کردید که در مقابل خداوند شری را انجام می‌دهد و از عهده‌ی که کرده تجاوز می‌کند و خدای دیگری را عبادت می‌کند و بر خدای دیگر، مانند خورشید یا ماه، سجده می‌کند و یا بر هر یک از اجرام و جنود آسمانی که خداوند به هیچ یک از آنها سفارش نکرده است سجده می‌کند، بعد از این (۱). الام، ج ۷، ص ۵۸۷ و الذخیره، ج ۱۲، ص ۳۸ (۲). کتاب مقدس، خروج، ۳۳: ۲۵-۲۹ ارتداد، ص: ۱۸۶ که خبردار شدی و شنیدی و به خوبی تفحص کردی و حقیقت امر برایت کشف شد و فهمیدی که در میان بنی اسرائیل چنین شری اتفاق افتاده است پس آن مرد یا آن زن مرتد انجام دهنده این شر را بیرون برده و در حضور دو یا سه شاهد سنگسار کن تا بمیرد، و نباید تنها در حضور یک شاهد کشته شود. در مرحله اول باید شاهدان از مرگ او اطلاع یابند و سپس این خبر به اطلاع جمیع مردم رسانده شود تا این که شر از میان شما کنده شود». «۱» ۲. «به بنی اسرائیل بگو: هرکس خدای خود را لعنت کند و هر که اسم پروردگار را کفر گوید هر آینه کشته می‌شود». «۲» ۳. «اگر برادران یا پسر و دختر یا زن تو خدایان دیگری را عبادت کردند، تو نباید پنهان کنی، باید او را به قتل رسانی و در این جهت مردم می‌توانند تو را کمک کرده و او را سنگسار کنند». «۳» ۴. «چگونه ممکن است کسی که از ایمان برگشته بتواند بار دیگر توبه کند؟ کسی که یک بار با شنیدن پیام انجیل، نور الهی در وجودش درخشیده و هم چنین ادراک کرده که کلام خدا چقدر عالی است ... اگر با وجود تمام این برکات، از خدا رویگردان شود، محال است بتوان او را بار دیگر با خدا آشتی داد، پس آنان بر علیه خودشان مرتکب جرم شده‌اند ... و مستحق لعن الهی خواهند بود و با آتش سوزانده خواهند شد». «۴» ۵. در کتاب اعمال رسولان، داستان یکی از حواریون عیسی، به نام «استفان» را نقل می‌کند که سران قوم یهود، او را به این دلیل که از دین یهودیت برگشته است کشان (۱). کتاب مقدس، تثنیه، ۱۷: ۱-۷ (۲). کتاب مقدس، لایوان، ۲۴: ۱۵-۱۶ (۳). کتاب مقدس، تثنیه، ۱۳: ۶-۱۶ (۴). کتاب مقدس، رساله پولس به عبرانیان، ۶: ۴-۹ ارتداد، ص: ۱۸۷ کشان از شهر بیرون بردند تا سنگسارش کنند و کسانی به ارتداد وی شهادت دادند. «۱» استفاد از شواهدی که از متون کتاب مقدس بازگو شد این است که حکم قتل مرتد، مختص شریعت اسلام نیست، بلکه شرایع الهی پیشین نیز چنین حکمی داشته‌اند و این اشتراک می‌تواند مؤیدی بر درستی و الهی بودن این حکم باشد.

۴. نجاست مرتد

شخص مسلمان پس از بازگشت و اعراض از اسلام کافر می‌شود، چنان که آیاتی از قرآن کریم به آن اشاره دارد، مانند: «وَدَّ كَثِيرٌ

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسِيدًا» ؛ «... ۲» بسیاری از اهل کتاب از روی حسد آروز می کنند که شما را بعد از [اسلام و] ایمان به حال کفر باز گردانند. «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اشْتَرَطُوا وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ؛ «... ۳» و مشرکان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، و هر کس که از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، همه اعمال نیک او در دنیا و آخرت از بین می رود «... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» ؛ «۴» ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید شما را پس از (۱). کتاب مقدس، اعمال رسولان، ۷: ۵۴- / ۶۰ (۲). بقره، آیه ۱۰۹ (۳). بقره، آیه ۲۱۷ (۴). آل عمران، آیه ۱۰۰ ارتداد، ص: ۱۸۸ ایمان به کفر باز می گردانند. با تحقق کفر مرتد، وی با کافران در تمامی احکام آنان یکسان است و یکی از احکام کافر، نجاست اوست، چنان که قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» ؛ «۱» ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان، ناپاک اند، پس نباید نزدیک مسجدالحرام شوند! طبق این آیه، همه مشرکان نجس اند. این حکم به کسانی که از ابتدا بر شرک و کفر بوده اند اختصاص ندارد، بلکه کافران غیر اصلی، یعنی مسلمانی که به شرک بازگشته است را نیز شامل می شود. در روایات پر شمار که از سوی شیعه و اهل سنت نقل شده بر نجاست کفار تأکید شده است. از جمله در روایتی ابی ثعلبه گوید: قلت: یا رسول الله! إنا بارض اهل الكتاب أفنأكل فی آنتیهم؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: ان وجدتم غیرها فلا تأكلوا فیها و إن لم تجدوا غیرها فاغسلوها و كلوا فیها؛ «۲» به رسول خدا گفتیم: ما در سرزمین اهل کتاب زندگی می کنیم آیا می توانیم در ظرفهای آنان غذا بخوریم؟ حضرت فرمود: اگر ظرف دیگری یافتید در ظرفهای آنان غذا نخورید و اگر ظرف دیگری را نیافتید ظرفهای آنان را بشوید و در آن غذا بخورید. در همین باره، امام باقر علیه السلام درباره مصافحه مسلمان با یهودی و نصرانی فرمود: «ان صافحك بیده فاغسل یدک؛ اگر یهودی و نصرانی با دستش [بدون حائل مصافحه کرد پس دستت را بشوی]». «۳» (۱). توبه، آیه ۲۸ (۲). صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۲۱، ۲۲۴ و صحیح مسلم، ج ۶، ص ۵۸ (۳). الکافی، ج ۲، ص ۶۵۰ و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۲۰ ارتداد، ص: ۱۸۹ فتوای مشهور فقهای امامیه نجاست تمام کفار اعم از اصلی و غیر اصلی است، «۱» چنان که علامه حلی قدس سره می گوید: «همه کافران نجس اند و این نظر تمام علمای ماست و تفاوتی ندارد که این کافران اهل کتاب باشند یا کافر حربی و یا مرتدان» «۲»، لیکن به نظر بیشتر فقهای اهل سنت، تمام کافران «۳» و طبق فتوای برخی از فقهای شیعه «۴» کفار اهل کتاب، نجس نیستند. بر اساس این نظر اگر مسلمانی از دین اسلام اعراض کند و یهودیت یا مسیحیت را برگزیند پاک است.

۵. نقض زوجیت مرتد

زن یا مرد مسلمانی که از اسلام بازگشته و آیین دیگری برگزیند از همسر مسلمان خود جدا می گردد، زیرا ازدواج کافر با مسلمان، هم چنین استمرار عقد زناشویی بین آن دو حرام است. قرآن کریم به صراحت بیان می کند که هیچ زن مسلمانی بر مرد کافر و هیچ مرد کافری بر زن مسلمان حلال نیست؛ هم چنین مرد مسلمان نباید زن کافر را در همسری خود نگه دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتَوْهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ» ؛ «۵» (۱). کفایه الاحکام، ص ۱۲؛ الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۷۳ و ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۱۵۲ (۲). منتهی المطلب، ج ۳، ص ۲۲۲ (۳). طهارت و نجاست اهل کتاب، ص ۳۲۶ (۴). ر. ک: کتاب الطهارة، ص ۵۲؛ کفایه الاحکام، ص ۱۲ و الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۶۴، ۱۷۳ (۵). ممتحنه، آیه ۱۰ ارتداد، ص: ۱۹۰ ای کسانی که ایمان آورده اید، چون زنان مهاجر با ایمان نزد شما آیند آنان را بیازمایید، خدا به ایمان آنان آگاه تر است، پس اگر آنان را مؤمن یافتید آن ها را به کفار بازنگردانید. نه آن ها برای کفار حلال اند و نه کفار برای

آنان حلال ، ... و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگاه ندارید. مواردی، به دلیل خاص از عموم نهی این آیه و حکم حرمت نکاح با کافر استثنا شده است؛ مانند: ۱. ازدواج با زنان اهل کتاب؛ خواه به طور دائم یا موقت. ۲. این که مرد و زن هر دو کافر باشند و مرد اسلام آورده، ولی زن بر کفر خویش بماند. دیگر موارد بر حرمت خود باقی است، مانند این که زن مسلمان مرتد گردد که طبق این آیه، زوجیت او با مرد مسلمان نقض می شود «۱». اگر مرد مسلمان نیز مرتد و کافر شود باید همسرش از او جدا گردد، زیرا افزون بر دلالت آیه مزبور بر حرمت استمرار این نکاح، بقای زندگی زناشویی زن مسلمان با مرد مرتد، سبب تسلط کافر بر مسلمان است که حرام است «۲»: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ «۳» و خداوند هرگز برای کافران راهی برای تسلط بر مؤمنان قرار نداده است. عمومیت سبیل و سلطه در این آیه، هرگونه سلطه داشتن کافر بر مسلمان را شامل می شود و پیمان زناشویی زن مسلمان با مرد کافر نوعی سلطه کافر بر مسلمان است. علاوه بر آیات مورد بحث، معصومین علیهم السلام نیز به صراحت به نقض زوجیت و حرمت زناشویی مسلمان با مرتد حکم کرده اند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: کل مسلم بین المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمداً صلى الله عليه و آله نبوته و كذبهُ فَإِنَّ دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته بئنه من يوم ارتد؛ «۴» (۱). مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۱ (۲). احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۴۰۸ (۳). نساء، آیه ۱۴۱ (۴). تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۹۱ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ ارتداد، ص: ۱۹۱ هر مسلمانی که از اسلام برگردد و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده و آن حضرت را تکذیب کند، خونس بر کسی که ارتداد او را می شنود مباح است و همسرش از روزی که مرتد شده از او جدا می گردد.

۶. تقسیم اموال مرتد

از دیگر احکام و پیامدهای فقهی ارتداد، تقسیم اموال مرتد بین ورثه اوست. بر مبنای این حکم، به محض ارتداد فرد مسلمان و عدم توبه یا عدم پذیرش توبه وی مالکیت او بر اموالش سلب می شود و در نتیجه اموال او بین ورثه تقسیم می شود. برخی از مفسران و فقها «۱» در این حکم به آیه ۲۱۷ سوره بقره استناد کرده اند که می فرماید: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال او در دنیا و آخرت تباه می گردد. در استدلال به این آیه چنین گفته اند: مقصود از اعمال در این آیه عمل قلبی است که همان ایمان است، و مراد از حبط ایمان حبط و از بین رفتن آثار ایمان است و یکی از آثار مترتب بر ایمان و اسلام شخص حرمت خون است، با ارتداد مسلمان، این حرمت از بین رفته و کشتن او جایز یا واجب خواهد بود و به تبع این حکم همه آثار مترتب بر حیات شخص، مانند مالکیت بر اموال از بین خواهد رفت. باید توجه داشت چنین استفاده ای از آیه، آن هم با چندین واسطه دشوار است و نمی توان آن را مستند چنین حکمی قرار داد. البته حکم یاد شده، در روایات اهل بیت (۱). التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۴۰؛ مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۲۷۴ و التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۳۳۲ ارتداد، ص: ۱۹۲ نبوت علیهم السلام به صراحت بیان شده است. از جمله امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، فَلَا تَوْبَةَ لَهُ ... وَ يَقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ؛ «۱» هرکس از اسلام برگردد و بر آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، بعد از اسلام آوردن، کفر ورزد توبه اش پذیرفته نیست و اموال او بین فرزندان تقسیم می گردد. علت اصلی تقسیم اموال مرتد و نقض مالکیت وی، چنان که بیان شد، همان قتل و کشته شدن مرتد است، بنابراین اگر مرتد توبه کند و توبه اش پذیرفته شود حکم قتل در مورد او اجرا نمی گردد و مالکیت وی بر اموال خود همچنان باقی است. البته به نظر فقهای امامیه توبه مرتد فطری پذیرفته نیست، از این رو به محض ارتداد محکوم به مرگ است و همسرش از او جدا می گردد و ورثه می توانند اموال او را میان خود تقسیم کنند. «۲»

۷. گرفتن مهر زن مرتد

از دیگر احکام فقهی ارتداد این است که اگر زنی مرتد شد و به کفار پیوست مسلمانان باید مهر او را از کفار گرفته و به شوهر او بپردازند، هم چنان که اگر زنی از کفار مسلمان شده و به مسلمانان پیوندد حکومت اسلامی موظف است مهر او را به شوهر کافر وی بپردازد. قرآن در این باره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ (۱). الکافی، ج ۶، ص ۱۷۴ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴ (۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵؛ کفایه الاحکام، ص ۱۶۷ ارتداد، ص: ۱۹۳ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُنْسَبَنَّ لَهُنَّ الْكُفُوفُ وَاشْيَءُوا لَهُنَّ مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُنَّ مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَقَبْتُمْ فَمَا تُؤَاوِلُ الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» ؛ «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند ... دیگر ایشان را به سوی کفار بازنگردانید ... و هر چه شوهرانشان خرج این زنان کرده‌اند به آنان بازگردانید. و بر شما گناهی نیست در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید با ایشان ازدواج کنید و زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید و آن چه را شما برای زنان مرتد و فراری خود خرج کرده‌اید از کافران مطالبه کنید و آن‌ها هم باید آن چه را خرج کرده‌اند از شما مطالبه کنند و این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند و خداوند دانا و حکیم است. و اگر بعضی از همسران آنان از دست شما بروند و به کفار پیوندند و شما در جنگی بر آنان پیروز شدید و غنایمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته‌اند همان مهری که پرداخته‌اند بدهید و از آن خدایی که به او ایمان دارید بترسید. مفسران در این که مقصود از «ما انفقوا» در آیات یاد شده آیا تنها مهر این زنان است و یا هزینه‌های دیگر را هم شامل می‌شود، بر یک نظر نیستند. بیشتر آنان مقصود از آن را تنها مهر دانسته‌اند «۲» ؛ اما برخی مانند ابوالفتح رازی بر آن‌اند که هزینه‌های دیگری که برای این زنان شده را نیز شامل می‌شود. «۳» راز تشریع حکم یاد شده درباره مهر زنان مرتد ممکن است این باشد که مسلمانی که همسر وی مرتد شده و به کفار پیوسته است حداقل متحمل ضرر مادی نشود. از (۱). ممتحنه، آیه ۱۱ (۲). مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۲ و تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۴۶ (۳). روض الجنان، ج ۱۹، ص ۱۶۴ ارتداد، ص: ۱۹۴ دیدگاه اسلام نه تنها روا نیست بر مسلمان خسارتی وارد شود، بلکه حتی نباید به کفار و دشمنان اسلام نیز بدون علت خسارتی وارد آید، از این رو پرداخت مهر همسر آنان را نیز در صورتی که به اسلام بگردند بر مسلمانان واجب کرده است. «۱» البته ممکن است حکم پرداخت مهر زنان کافر در واقع به حمایت از مسلمانان باشد، زیرا تا مسلمانان ابتدا چنین مهری را نپردازند کافران هیچ‌گاه اقدام به چنین کاری نخواهند کرد. برخی نیز این آیه را ناظر به کفار و مشرکانی دانسته‌اند که (در حدیبیه یا غیر حدیبیه) با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیمان ترک مخاصمه امضا کرده‌اند. «۲» بنابر روایتی، شش نفر از زنان مسلمان مرتد شده و به مشرکان پیوستند. بعد از ارتداد آنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مهرشان را از غنایمی که از کفار به دست آورده بود به شوهرانشان پرداخت کرد. «۳» نام این زنان در بحث «ارتداد در بستر تاریخ» خواهد آمد.

جایگاه مصلحت در اجرای احکام ارتداد

از برخی از آیات قرآن و نیز سنت معصومان علیهم السلام استفاده می‌شود که مصلحت نظام اسلامی می‌تواند نقشی مهم در اجرای احکام ارتداد و هم چنین شدت یا ضعف این احکام داشته باشد؛ بدین معنا که در بعضی از موارد، مصلحت نظام اسلامی و جامعه اقتضا می‌کند که احکام ارتداد مانند قتل مرتد لغو شده یا مجازات و عقاب ضعیف تری برای مرتد در نظر گرفته شود. آیات مربوط به ارتداد بنی اسرائیل از جمله آیاتی است که به تفاوت احکام مرتدان در امت‌های گذشته اشاره دارد. طبق این آیات، حکم ارتداد در مورد همه اسرائیلیان (۱). ر. ک: نمونه، ج ۲۴، ص ۳۸، ۴۳ (۲). همان، ص ۳۹ (۳). مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۳؛ بحار الانوار، ج

۲۰، ص ۳۴۱ و المحبر، ص ۴۳۳ ارتداد، ص: ۱۹۵ مرتد به طور یکسان اجرا نشده است، مثلاً سامری که خود مرتد و منشأ ارتداد دیگران بود به مجازات‌های خاصی غیر از قتل محکوم گردید، چنان که حضرت موسی علیه السلام به وی فرمود: «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْبِتَنَّ فِيهِ الْيَمَّ نَسِيفًا»؛ پس برو که بهره تو در زندگی دنیا این است که [هر کس به تو نزدیک شود] بگویی با من تماس نگیر و تو می‌عادی [از عذاب داری که هرگز تخلف نخواهد شد. اکنون بنگر به این معبود که پیوسته آن را پرستش می‌کردی و بین که ما آن را نخست می‌سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم] (۱). اما دیگر گوساله پرستان به قتل محکوم شدند و موسای کلیم علیه السلام به آنان فرمود: «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ» (۲... ۲) ای قوم من، شما با انتخاب گوساله بر خود ستم کردید، پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید و یکدیگر را به قتل رسانید. این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. آیات ۶۴ تا ۶۶ سوره توبه نیز که درباره ارتداد گروهی از مسلمانان است می‌فرماید: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزَّؤْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ» وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبْ طَائِفَةٌ بَأْسُهُمْ كَأَنُورًا مُجْرِمِينَ»؛ منافقان بیم دارند از این که مبدا سوره‌ای درباره آنان نازل شود، که ایشان را از آن چه (۱). طه، آیه ۹۷ (۲). بقره، آیه ۵۴ ارتداد، ص: ۱۹۶ در دل‌هایشان هست خبر دهد. بگو: مسخره کنید، بی‌تردید خداوند آن چه را که از آن بیم دارید بر ملا خواهد کرد. و اگر از ایشان پرسشی مسلماً خواهند گفت: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را به مسخره گرفته‌اید؟ عذر نیاورید، شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید. اگر از گروهی از شما درگذریم، گروهی دیگر را عذاب خواهیم کرد، چرا که آنان مجرم بوده‌اند. اینان یا گروهی از منافقان بودند که در جلسه‌ای سرّی تصمیم گرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از مراجعت از تبوک در یکی از گردنه‌های سر راه به قتل رسانند، یا منافقانی بودند که در جنگ تبوک و یا در راه بازگشت از آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کردند. (۱) «جملات «كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»، «لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ» و «كَفَرُوا بَعْدَ اسْلَمِهِمْ» در این آیات و آیه ۷۴ توبه که درباره همین افراد است، بر کفر و ارتداد آنان از اسلام دلالت دارد؛ ولی با این وجود، برخی از آنان به مجازات و عقاب محکوم شده و برخی عفو شدند: «إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبْ طَائِفَةٌ بَأْسُهُمْ كَأَنُورًا مُجْرِمِينَ». علامه طباطبائی رحمه الله درباره علت این تفاوت حکم می‌نویسد: عفو و بخشش در این جا به سبب توبه نیست، زیرا در این صورت عفو و بخشش به یک طایفه اختصاص نداشت، بلکه اگر همه این افراد منحرف توبه کنند خداوند توبه آنان را خواهد پذیرفت، چنان که خداوند در آیه ۷۴ همین سوره از همه افراد مذکور دعوت به توبه می‌کند. بخشش و عفو در این جا براساس مصلحت است که شامل برخی از افراد می‌شود، به این معنا که قرآن می‌گوید: عذاب و کیفر برای شما بر اثر جرمی که مرتکب شده‌اید مسلم و قطعی است، اگر جرم برخی از شما را به سبب مصلحت ببخشاییم، برخی دیگر از شما را بر اثر جرمی که مرتکب شده‌اند مجازات خواهیم کرد. (۲) (۱). مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۷۰ و الدرالمثور، ج ۳، ص ۲۵۴-۲۵۵ (۲). المیزان، ج ۹، ص ۳۳۴-۳۳۵ ارتداد، ص: ۱۹۷ در ذیل آیات مذکور روایت شده که حذیفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد: آیا افرادی را که قصد جان شما را کرده بودند می‌شناسید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری، با نام و نشان می‌شناسم». حذیفه عرض کرد: اگر آنان را می‌شناسید، چرا دستور نمی‌دهید که آنان را به قتل برسانند؟ حضرت فرمود: «دوست ندارم که عرب بگوید: محمد توسط یارانش پیروز گشت و سپس به کشتن آنان پرداخت». (۱) در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله فراوان می‌توان یافت که آن حضرت از کشتن مرتدان صرف نظر کرده است. یکی از این افراد، عبدالله بن سعد ابی‌سرح است که کاتب وحی بود، اما به پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت کرد و مرتد شد و به مکه گریخت. در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتن او فرمان داد و آیه ۹۳ سوره انعام درباره وی نازل گشت. هنگام فتح مکه، وی به عثمان پناهنده شد. عثمان وی را به مسجد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و

گفت: یا رسول الله، او را ببخش. پیامبر صلی الله علیه و آله جوابی به عثمان نداد و ساکت شد. عثمان خواسته خود را تکرار کرد. پیامبر باز هم سکوت کرد. عثمان برای بار سوم گفت: یا رسول الله، او را ببخش. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او از آن تو باشد». وقتی که آنان از مسجد بیرون رفتند پیامبر به اصحاب فرمود: «مگر من قبلاً نگفته بودم که هر کس او را دید به قتل رساند». یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله، اگر اشاره می کردید ما الآن او را می کشتیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیامبران کسی را با اشاره به قتل نمی رسانند.» (۲) در موردی دیگر، حارث بن سويد که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود به همراه یازده تن از یارانش مرتد شده و به مکه گریختند، ولی بعد از فتح مکه برخی از این افراد توبه کرده و به اسلام بازگشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله توبه آنان را پذیرفت. (۳) مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۰؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۳۸ و تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۲۰۷ (۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۵ و مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۹ (۳). مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۹۰ ارتداد، ص: ۱۹۸ در برخی موارد نیز پیامبر صلی الله علیه و آله با افراد مرتد به شدت برخورد کرده و حکم قتل آنان را صادر می کرد، چنان که هنگام فتح مکه درباره برخی مرتدان فرمود: «آنان را بکشید هر چند به پرده کعبه چنگ زده باشند.» (۱) امیرمؤمنان، علی علیه السلام نیز در دوره خلافت خویش بنا بر مصالحی در کیفر دادن مرتدان به شیوه های گوناگون عمل می کرد، چنان که در مورد زنی که پس از اسلام نصرانی شده و با مردی نصرانی ازدواج کرده و از وی حامله شده بود و از توبه کردن نیز سر باز می زد، فرمود: «او را تا به دنیا آمدن فرزندش در حبس نگه می دارم و بعد از تولد فرزندش او را به قتل می رسانم.» (۲) از آن جا که این قضاوت برخلاف حکم زن مرتد است، شیخ طوسی رحمه الله پس از نقل این حدیث، می نویسد: این حکم مخصوص امیر مؤمنان علیه السلام است و به غیر از ایشان سرایت نمی کند، زیرا بعید نیست که مصلحت دانسته است در این مورد زن مرتد کشته شود. (۳) آن حضرت در مورد بغا و خوارج که مسلحانه بر حکومت اسلامی شوریده بودند با روشی دیگر برخورد کرد و راه توبه را برای آنان بازگذاشت و بدون استفسال از این که مسلمان زاده یا کافر زاده اند توبه آنان را پذیرفته و مانند بقیه مسلمانان با ایشان رفتار می کرد. علامه محمدتقی مجلسی در این باره می نویسد: حضرت علی علیه السلام توبه خوارج را می پذیرفت، با این که آنان از سرسخت ترین کفار و پلیدترین بودند. آن حضرت از سابقه آنان، که اصالتاً مسلمان یا کافر بوده اند سؤال نمی کردند، و به ارتداد ملی یا فطری آنان توجهی نداشتند. چه بسا گفته شود اوضاع (۱). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۳۴؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۰۲؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۴۱؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۶۵ و الجواهر النقی، ج ۸، ص ۲۰۵ (۲). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۲۵۵ و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۳۱ (۳). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳ ارتداد، ص: ۱۹۹ در آغاز اسلام با دوره های بعد تفاوت داشته است، زیرا در آن دوره مردم تازه با اسلام آشنا شده بودند و اگر با آنان با شدت برخورد می شد هیچ کس از اهل دنیا باقی نمی ماند. (۱) شهید ثانی با استناد به همین برخورد امیر مؤمنان علیه السلام موضوع را به همه بغا تعمیم داده و می گوید: از نظر فقه «بغا» کافران مرتدند، ولی از آنان حتی الامکان درخواست بازگشت به اسلام می شود و اگر اشکال شود که ارتداد آنان فطری است و در فقه شیعه توبه مرتد فطری پذیرفته نیست، جواب می گوییم: امیر مؤمنان توبه خوارج را که در رأس بغا بودند پذیرفت و برخورد حضرت نشان می دهد که این نوع مرتدان حکم خاصی دارند و ممکن است علت آن افزون بر نص، نفوذ شک و شبهه در اندیشه و قلب آنها باشد. (۲) برخی احتمال داده اند که اصل حکم قتل مرتد، حکم ولایی و حکومتی باشد که باید در اجرای آن شرایط زمان و محیط را در نظر گرفت. (۳) درباره حکم مرتد در ارتدادی که بر اثر شبهه پدید آمده و در ارتداد دسته جمعی نیز برخی چنین آورده اند: اگر ارتداد مرتد فطری بر اثر شبهه ای بوده که در راه اعتقاد وی مانع ایجاد کرده است، توبه او پذیرفته می شود. در ارتداد دسته جمعی و گروهی هم نمی توان کیفر ارتداد را جاری دانست، زیرا این گونه تغییر موضع ها معمولاً جنبه عادی و طبیعی در تغییر عقاید ندارد و غالباً برخواسته از جو فکری جامعه و فضای مسمومی است که بسیاری از مردم را تحت تأثیر قرار داده و به انحراف می کشاند. در چنین فضایی (۱). روضه المتقین، ج ۶، ص ۳۸۲ (۲). مسالک الافهام، ج

۳، ص ۲۱ (۳). دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۷ ارتداد، ص: ۲۰۰ نمی‌توان بر حفظ دین و عقیده اطمینان یافت. «۱»

کیفر ارتداد، حد یا تعزیر

بیشتر فقهای شیعه و اهل سنت حکم قتل مرتد را جزء حدود دانسته‌اند و بحث ارتداد را در منابع فقهی و نیز روایی در بخش حدود مطرح کرده‌اند، لیکن تفاوت و انعطاف‌پذیری کیفر مرتد، چنان که گذشت، این مطلب را تقویت می‌کند که کیفر ارتداد می‌تواند کیفری تعزیری باشد، بدین معنا که با توجه به شرایط خاص جرم و مجرم و زمانی که جرم در آن واقع شده، کمیت و اصل اجرای آن به امام مسلمانان یا حاکم اسلامی واگذار شده است. «۲» مؤید این مطلب آن است که در هیچ روایتی از کیفر ارتداد تعبیر به حد نشده است، در حالی که کاربرد حد در مورد جرم‌های دیگر، مانند سرقت، زنا، لواط و قذف فراوان است. افزون بر این در متون فقهی گذشته چنین تعبیری رایج نبوده است و فقهای متقدم، مانند شیخ صدوق رحمه الله در مقنع و شیخ مفید در مقنعه و ابوالصلاح حلبی در الکافی و شیخ طوسی در النهایه، در باب حدود از حد مرتد نامی نبرده و احکام مرتد را در ردیف حدود یاد نکرده و از تعبیر حد درباره احکام مرتد استفاده نکرده‌اند. برخی از فقهای امامیه صریحاً کیفر ارتداد را تعزیر دانسته‌اند؛ مانند محقق حلی که می‌فرماید: هر جرمی که مجازات آن از قبل مشخص شده باشد حد نام دارد، و هر جرمی که چنین نباشد تعزیر است. اسباب حد شش تا است: زنا و آن چه که به دنبال آن می‌آید (مانند لواط)، قذف، شرب خمر، سرقت و راهزنی؛ و اسباب تعزیر چهار تا است: (۱). مفاهیم القرآن، ج ۲، ص ۴۵۱ (۲). المبسوط، طوسی، ج ۸، ص ۶۹ ارتداد، ص: ۲۰۱ بغی، ارتداد، اتیان البهیمه و انجام محرمات دیگر. «۱» فقهای اهل سنت نیز در حد بودن ارتداد اختلاف نظر دارند. برخی آن را حد و برخی نیز آن را تعزیر دانسته‌اند. عبدالرحمن جزیری در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه مجازات‌ها را به سه قسم حدود، قصاص، و تعزیرات تقسیم کرده و می‌نویسد: حدودی که مورد اتفاق است سه تا است: زنا، قذف و سرقت؛ اما در بقیه مجازات‌ها اختلاف است. «۲» ایشان خود، مبحث ارتداد را در بخش تعزیرات مورد بررسی قرار داده است.

مرجع تشخیص ارتداد و اجرای احکام آن

یکی از مباحث مطرح در باب ارتداد بحث از مرجع تشخیص ارتداد، و مجری احکام آن است که آیا مرجع و مجری آن، امام معصوم علیه السلام، نائب امام، مجتهد جامع الشرائط یا قاضی است یا این که عموم مردم می‌توانند ارتداد را تشخیص دهند و احکام آن را اجرا کنند؟ برخی با این استدلال که ارتداد مسئله‌ای اجتهادی و تخصصی است و در هر مسئله تخصصی ورود افراد غیر کارشناس و نا آشنا با مبانی اجتهاد ممنوع است، بر این باروند که تنها حاکم شرع می‌تواند حکم به ارتداد افراد دهد و به نظر، این سخن مطلقاً صحیح نیست، زیرا گاهی ارتداد شخص به گونه‌ای واضح و روشن است که تشخیص آن برای همگان ممکن است و هر کس عمل یا گفتار کفرآمیز وی را ببیند و یا بشنود می‌تواند تشخیص دهد که او کافر و مرتد گشته است، مانند این که به طور آشکارا خدا یا نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و یا قرآن را انکار می‌کند. در این صورت تشخیص ارتداد احتیاج به مرجعی خاص ندارد، اما گاهی تشخیص کفرآمیز بودن (۱). شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۷ (۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۹ و ۴۰۱ ارتداد، ص: ۲۰۲ یک گفتار یا یک عمل نیازمند تخصص و کارشناسی فن است و تشخیص آن میسر همگان نیست. در این صورت مرجع صالح برای تشخیص و اظهار نظر درباره ارتداد شخص، صاحب نظران فقهی و مجتهدان هستند. «۱» در مورد اجرای احکام ارتداد نیز باید توجه داشت که احکام ارتداد دو گروه است؛ برخی از احکام ارتداد، تکلیف شخصی است که افراد خود می‌توانند این احکام را جاری کنند و برای اجرای آن به حکم حاکم نیازی نیست، مثلاً زنی که همسرش خدا یا رسول او را انکار می‌کند و بدین سبب به ارتداد و کفر شوهر خویش یقین دارد، او مکلف است از شوهر خویش جدا شود و عده نگه دارد و با او

معامله فرد نجس کند، مگر این که قدرت این کار را نداشته باشد و جان او در خطر باشد که در این صورت معذور خواهد بود؛ اما در برخی از احکام هم چون حبس یا کشتن مرتد، افراد نمی‌توانند خودسرانه به اجرای این احکام اقدام کنند. اجرای این احکام وظیفه امام و حاکم اسلامی است و عقل در این موارد حکم می‌کند که چنین مسئله مهمی که خون و جان مسلمان مطرح است نباید حکم آن به افراد و تشخیص آنان واگذار شود، زیرا افزون بر امکان به هدر رفتن خون فردی بی‌گناه، اسباب هرج و مرج در جامعه اسلامی نیز فراهم می‌شود و هر کس می‌تواند به بهانه ارتداد فرد یا افرادی را به قتل رساند. افزون بر حکم عقلی یاد شده، روایات اهل بیت علیهم السلام نیز حکم قتل مرتد را از وظائف امام و حاکم اسلامی دانسته است، مانند این روایت از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: کل مسلم بین المسلمین ارتد عن الإسلام و جحد محمداً نبوته و کذبہ فإن دمه مباح لمن سمع ذلك منه ... و علی الإمام أن یقتله و لا یستتبه؛ (۲) (۱). حکومت اسلامی، سال ۵، ش ۱۵، ص ۸۵ (۲). الکافی، ج ۶، ص ۱۷۴ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۲۴ ارتداد، ص: ۲۰۳ هر مسلمانی که از اسلام بازگردد و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار و آن حضرت را تکذیب کند خونسش بر کسانی که انکار و تکذیب او را می‌شنوند مباح است ... و بر امام است که او را به قتل رساند و از او درخواست توبه نکند. در این روایت ابتدا تکلیف کشتن مرتد متوجه هر کسی شده است که انکار و تکذیب را از مرتد بشنود، ولی در پایان به صراحت کشتن مرتد از وظایف امام و حاکم اسلامی دانسته شده است، بنابراین بخش پایانی روایت می‌تواند تفسیر و بیان صدر روایت، یعنی جمله «لَمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ» باشد، به این بیان که مراد از «لَمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ» امام و حاکم اسلامی است، نه دیگران. در روایتی دیگر برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره مردی سؤال کردند که چند نفر شهادت دادند او در ماه رمضان سه روز روزه‌اش را افطار کرده است. امام فرمود: یُسْتَلْ هَلْ عَلَیْکَ فِی افطارکَ إثم؟ فان قال: لا، فَإِنَّ عَلَیْهِ الامام ان یقتله، و إن قال: نعم، فَإِنَّ عَلَیْهِ الامام أن ینھکة ضرباً؛ (۱) از او سؤال شود که آیا بر تو به سبب افطار کردن گناهی هست؟ (یعنی آیا خود را به سبب این کار گناهکار می‌دانی؟) اگر پاسخ داد: نه (که معلوم می‌شود افطار عمدی را حلال می‌داند و منکر ضروری است) پس امام باید او را به قتل رساند و اگر بگوید: آری (معلوم می‌شود این کار را گناه می‌داند و) بر امام است که او را تازیانه بزند

پاسخ برخی شبهات درباره حد مرتد

از آن جا که قرآن کریم به کشتن مرتد تصریح نکرده است، برخی از پژوهشگران در تشریح چنین حکمی از سوی خداوند و اسلامی بودن آن تشکیک کرده و روایات (۱). همان، ج ۴، ص ۱۰۳ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۹ ارتداد، ص: ۲۰۴ ناظر به این حکم را در تناقض صریح با قرآن کریم دانسته و آن‌ها را مردود شمرده‌اند. در این جا به برخی از شبهات در این باره و نیز پاسخ آن اشاره می‌شود. ۱. یکی از نویسندگان اهل سنت، در نفی اسلامی بودن حکم کشتن مرتد می‌گوید: حکم کشتن مرتد نه در قرآن کریم آمده است و نه در سنت صحیح نبوی، از این رو ما نمی‌توانیم چنین حکمی را از احکام اسلام که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است بدانیم. وی در مورد نبود این حکم در قرآن می‌گوید: از آن جا که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی و کتاب پیامبر خاتم است جمیع احکامی را که مؤمنان در زندگی اجتماعی خویش بدان نیازمندند را در بردارد؛ ... خواه احکام مربوط به معاملات انسان‌ها با یکدیگر یا احکامی که مربوط به عبادات و امور دین است و یا احکامی که مؤمنان برای مجازات مجرمان بدان نیاز دارند. حال وقتی قرآن همه احکام مورد نیاز بشر را بیان کرده آیا معقول است بپذیریم که خداوند از مجازات ارتداد در کتاب خویش غافل مانده است؟ (۱) وی سپس با اشاره به روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قتل مرتد، آن‌ها را تضعیف یا توجیه می‌کند، مثلاً در یکی از آن توجیهات، واژه قتل وارد در این روایات را به معنای بریدن فرد از جامعه و اخراج او معنا می‌کند، نه کشتن وی و «... ۲» این نویسنده در نهایت تنها دلیل و مدرک قائلان به کشتن مرتد را اجماع دانسته و می‌گوید: از اجماع به تنهایی در مقابل کتاب و سنت که مرتد را از مجازات قتل تبرئه کرده‌اند کاری ساخته نیست. (۳) ۲. برخی گفته‌اند: درباره حد مرتد

فقط دو حدیث وجود دارد: حدیث اول را اوزاعی نقل کرده است، (۱). قتل المرتد، ص ۹۰ (۲). همان، ص ۱۱۴ (۳). همان، ص ۱۳۷ ارتداد، ص: ۲۰۵ که از دو جهت قابل اعتماد نیست، یکی آن که بدون سند است؛ دوم این که اوزاعی از وابستگان به دستگاه خلافت عباسی است که با جعل این حدیث درصدد توجیه رفتار حکام ظالم در سرکوب مخالفان بوده است تا آن‌ها را به عنوان مرتد مهدورالدم قلمداد کند. با آن که سخنان چنین فردی بدون اعتبار است، ولی متأسفانه علمای بعد به این حدیث اعتماد کرده و به سندسازی برای آن پرداخته‌اند و در نتیجه «مسلم» پس از دو قرن آن را در صحیح خود وارد کرده است. حدیث دوم درباره قتل مرتد که در صحیح بخاری آمده، از عکرمه نقل شده که وی نیز فردی منحرف و غیر قابل اعتماد است. (۱) ص ۳. صبحی صالح از دیگر علمای اهل سنت، سند روایت «من بدل دینه فاقطوه» را معتبر دانسته است، لیکن می‌گوید: این روایت، خبر واحد است و در مورد جان انسان‌ها نمی‌توان به خبر واحد اکتفا کرد. (۲) ص ۴. یکی از محققان امامیه پس از ذکر برخی آیات ارتداد و نقل اقوال مفسران درباره آن‌ها می‌نویسد: ما در هیچ یک از کتاب‌های مفسران عامه و خاصه ندیده‌ایم که حدیث یا سخنی از فقیه یا محدثی در ذیل آیات مذکور برای قتل مرتد آورده باشند ... پس فتوا به قتل مرتد، دلیلی از کتاب بر آن قائم نیست، با آن که در بالاترین مراتب اهمیت است، بنابراین از فقهای عظام می‌پرسیم: اگر از شما سؤال شود از کدام آیه چنین حکمی را استفاده کرده‌اید، چه پاسخ خواهید داد؟ آیا به آن علم داشتید؟ مبدا کثرت قائلان به آن، که از یک دیگر تقلید کرده و بدون تدبر، دین رحمت و رأفت و حریت را به دین خشونت و قهر مبدل ساخته‌اند، شما را فریفته باشد. (۱). حد الرده، ص ۶۱ (۲). الاسلام و مستقبل الحضاره، ص ۲۱۳ ارتداد، ص: ۲۰۶ تحقیق این است که اخبار ضعیف وارد در قتل مرتد نه موجب علم است و نه ظن و شک، بلکه با تدبر و دقت معلوم می‌گردد که این اخبار مخالف کتاب عزیز است، زیرا واجب محتوم آن بود که چنین حکمی اگر حق باشد در قرآن ذکر شود. (۱) در پاسخ به این ایرادات می‌توان گفت: اولاً، هیچ گونه تناقضی بین روایاتی که قتل مرتد را واجب شمرده با آیات قرآن وجود ندارد، زیرا تناقض در صورت تباین کلی بین دو چیز است، به نحوی که به هیچ وجه، جمع بین آن‌ها ممکن نباشد؛ مانند این که قرآن به صراحت گفته باشد مرتد را نباید کشت و روایات بگوید قتل مرتد واجب است، حال این که در این مسئله چنین تباینی نیست و هیچ آیه‌ای دلالت ندارد که ارتداد آزاد است و مرتد هیچ مجازاتی ندارد. آیاتی نیز که به آزادی عقیده و عدم اکراه در دین اشاره دارند، ابراز هر عقیده‌ای هر چند مستلزم تجاوز به کیان اسلامی و حقوق دیگران باشد را شامل نمی‌شوند، حتی بر فرض عموم و شمول، روایات معصومان علیهم السلام در مورد قتل مرتد خاص بوده و عموم این آیات را تخصیص می‌زند و دلیل خاص هیچ گاه متناقض با دلیل عام شمرده نمی‌شود. ثانیاً، اگر حکم قتل مرتد که در روایات آمده در تناقض صریح با آیات قرآن باشد چگونه همه فقها به اجماع و اتفاق بر طبق این روایات حکم کرده‌اند، در حالی که طبق روایات پرشمار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هر روایتی از ایشان را باید به قرآن عرضه کرد تا اگر با قرآن کریم مخالف بود کنار گذاشته شود. (۲) آیا عالمان اسلامی که طبق این روایات حکم کرده‌اند تناقض روایات ناظر به وجوب قتل مرتد را با آیات قرآن ادراک نکرده‌اند؟ یا با وجود درک این تناقض آن را نادیده گرفته و بر خلاف نص (۱). فقه استدلالی در مسائل خلافی، ص ۶۰۶-۶۱۴ (۲). الکافی، ج ۱، ص ۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ ارتداد، ص: ۲۰۷ صریح قرآن به کشتن مرتد حکم کرده‌اند؟ التزام به هریک از این دو احتمال قطعاً خطاست. ثالثاً، این سخن که در قرآن هیچ اشاره‌ای به حکم قتل مرتد نشده یا هیچ یک از مفسران و فقهای اسلامی سخن یا حدیثی در ذیل آیات قرآن در مورد قتل مرتد بیان نکرده‌اند از کم اطلاعی گوینده آن از قرآن و سخنان مفسران و فقها حکایت دارد؛ زیرا اولاً، در برخی از آیات قرآن به حکم قتل مرتد اشاره شده است و مفسران و فقهای اسلامی نیز در ذیل آن آیات مطالب و احادیث فراوانی در این باره بیان کرده‌اند، چنان که به تفصیل گذشت. اگر دلالت یا اشاره همه آن آیات را نپذیریم، به یقین برخی از آن‌ها، مانند آیه ۵۴ سوره بقره، به این حکم اشاره دارد. ثانیاً، بر فرض که در هیچ آیه‌ای این حکم به صراحت نیامده باشد، می‌گوییم: قرآن کریم بسیاری از احکام مورد نیاز مسلمانان، مانند حکم قتل مرتد را تحت عناوین کلی و گاه با اجمال و ابهام

بیان کرده و تبیین و تفسیر آن‌ها را به پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام واگذارده و فرموده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ «۱» و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا برای مردم آن‌چه به سوی ایشان نازل شده را تبیین کنی. «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ «۲» و ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آن‌چه را در آن اختلاف دارند برای آنان روشن کنی. پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نیز با عمل به این توصیه قرآن، مسائل مکنون و غیر قابل دسترسی آن برای عموم را تبیین و تفسیر کرده‌اند و بسیاری از احکام که در روایات (۱). نحل، آیه ۴۴ (۲). نحل، آیه ۶۴ ارتداد، ص: ۲۰۸ اسلامی آمده در واقع تفسیر و تبیین آیات قرآن کریم است که فهم آن برای دیگران ناممکن یا دشوار بوده است. رابعاً، درباره این ادعا که در مورد قتل مرتد بیش از دو حدیث نرسیده که آن هم به سبب ثقه نبودن راوی آن یا خبر واحد بودن ضعیف است و نمی‌توان در مورد جان انسان‌ها به آن‌ها استناد کرد، باید گفت اولاً، روایات قتل مرتد منحصر به دو روایت مذکور نبوده، بلکه احادیث پرشماری درباره این حکم در کتب روایی و فقهی اهل سنت آمده است. «۱» برخی از این احادیث در صحاح سته اهل سنت از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که از دیدگاه علمای اهل سنت از معتبرترین کتاب‌های حدیثی است و در تمام ابواب فقهی و غیر فقهی به آن‌ها استناد می‌کنند، چنان که فضل بن روزهان درباره این کتاب‌ها می‌گوید: تمام پیشوایان مذهبی ما اتفاق نظر دارند که همه حدیث‌هایی که در صحاح شش گانه است صحیح و مطابق با واقع است. «۲» محمد بن یوسف شافعی در مورد صحیح بخاری و صحیح مسلم می‌گوید: این دو کتاب بعد از قرآن مجید صحیح‌ترین کتاب‌هاست. «۳» نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم می‌نویسد: علما در این مطلب متفق و هم عقیده‌اند که صحیح‌ترین کتاب‌ها پس از قرآن مجید، صحیحین است و امت اسلامی آن دو کتاب را قبول، و درستی و صحت آن‌ها را تأیید کرده‌اند. «۴» در مورد ادعای ثقه نبودن عکرمه که راوی حدیث «من بدل دینه فاقتلوه» است باید گفت: وی که از تابعین بوده، مورد وثوق بسیاری از علمای اهل سنت است، چنان که (۱). کتر العمال، ج ۱، ص ۹۰؛ السنن الکبری، ج ۱۲، ص ۳۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۶۱ و المحلی بالآثار، ج ۱۰، ص ۱۸۹ (۲). سیری در صحیحین، ص ۵۷ (۳). همان، ص ۵۹ (۴). همان، ص ۶۰ ارتداد، ص: ۲۰۹ بخاری در صحیح خود به او اعتماد کرده و از او نقل حدیث کرده است. «۱» بر فرض درستی باور آن عده که وی را غیر موثق می‌دانند «۲»، باید توجه داشت که راوی حدیث مزبور تنها عکرمه نیست، زیرا این روایت را «نسائی» و «بیهقی» در سنن خود از دو طریق دیگر، یعنی از طریق قتاده از حسن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «۳» و نیز قتاده از انس از ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند. «۴» ثانیاً، بر فرض قبول این اشکال در روایات وارده از طریق اهل سنت که به سبب اندک بودن یا ضعف سند و دلالت، غیر قابل استنادند، روایات رسیده از طریق اهل بیت علیهم السلام که گفتار آنان سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سخن خداست «۵»، نه قابل توجیه هستند، که مثلاً گفته شود مراد از «قتل» در این روایات بریدن فرد از جامعه و طرد آنان است و نه می‌توان این روایات را تضعیف یا رد کرد، زیرا این روایات هم از نظر تعداد فراوان و در حد استفاضه، بلکه شاید بالاتر از استفاضه‌اند و هم به سبب سند و دلالت غیر قابل خدشه‌اند، به طوری که محدثان و فقیهانی هم که حتی خبر واحد را حجت نمی‌دانند در برابر این روایات تسلیم شده‌اند «۶» و دلالت و حجیت آن‌ها را پذیرفته‌اند. خامساً، این توهم که قائل شدن به چنین حکمی، اسلام را از دین رحمت، رأفت و حریت به دین خشونت و قهر مبدل می‌سازد پنداری باطل است. در اسلام، به یقین حکم قصاص، رجم، قطع دست و مانند آن نیز وجود دارد، حال آیا این احکام چهره اسلام را از دین رحمت و رأفت به دین خشونت و قهر مبدل ساخته است؟ (۱). صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۷، ۲۹، ۸۰ و (... ۲). همان، ص ۱۱۷-۱۱۸ (۳). سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۰۴ (۴). همان، ص ۱۰۵ و السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۰۲ (۵). جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۷ و الامالی، مفید، ص ۴۲ (۶). کتاب السرائر، ج ۳، ص ۵۳۲ ارتداد، ص: ۲۱۰ برای اصلاح فرد و جامعه در کنار دستورهای اخلاقی و ملایم به احکام شدید نیز نیاز است و همین احکام مایه حیات جامعه است، چنان که قرآن کریم در مورد قصاص می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» «۱».

همان گونه که قصاص مایه حیات است، حکم ارتداد نیز می تواند به جامعه اسلامی حیات بخشیده و مانع کفر و ارتداد که مرگ و نیستی واقعی است شود، چنان که این مطلب در بحث «ماهیت ارتداد» گذشت و در بحث «فلسفه کیفر مرتد» و نیز «ارتداد و آزادی عقیده» بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

حکم دوران تأسیس یا دوران تثبیت

برخی از پژوهشگران برآنند که در قرآن درباره عقوبت ارتداد سخنی نیامده و اگر تعبیراتی هم چون خواری مرتدان (۲)، عذاب الهی (۳)، هدایت ناپذیری (۴)، عدم بخشودگی (۵)، غضب الهی (۶) و حتی عذاب دنیوی و اخروی (۷) آمده است، هیچ کدام ناظر به عقوبت و کیفری خاص نیست و نمی توان آن را به حدّ یا تعزیر تنزیل داد، بلکه صرفاً نشان دهنده جهت گیری قلبی برای مؤمنان و تعیین نوعی موضع گیری از سوی قرآن است، در حالی که در روایات به صراحت حکم ارتداد مشخص شده است و شدیدترین آن ها، یعنی اعدام مرتدی که در جامعه و خانواده مسلمان تربیت یافته، معین شده است، اما این سؤال مطرح است که آیا این حکم ابدی و دائمی و از احکام (۱). بقره، آیه ۱۷۹ (۲). بقره، آیه ۱۱۴ (۳). نحل، آیه ۱۰۶ (۴). همان، آیه ۱۰۷ (۵). نساء، آیه ۱۳۷ (۶). نحل، آیه ۱۰۶ (۷). توبه، آیه ۷۴ ارتداد، ص: ۲۱۱ لایتغیر الهی است؟ ایشان با طرح بحث احکام دوران تأسیس و دوران تثبیت در این باره، چنین نتیجه گرفته که ممکن است حکم قتل مرتد در روایات از احکام ثابت و قطعی اسلام نباشد، بلکه به دوران تأسیس مربوط بوده و به تناسب صدر اسلام تشریع شده است، زیرا در آن عصر مسلمانان کم شمار بوده و پایه های حکومت اسلامی هنوز مستحکم نشده بود و ارتداد یک فرد ممکن بود در عقیده دیگران تأثیر گذاشته و پایه های نوپای حکومت اسلامی را متزلزل کند، پس برای جلوگیری از چنین پیامدی، چنان احکامی تشریع شده و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در برخورد با مرتدان شدت عمل داشته اند. ایشان در این باره می نویسد: اسلام مانند هر دین و انقلاب بزرگ دیگر در طول تاریخ، دو دوره مهم را از سر گذرانیده است: نخست، دوره ای که پایه ها و ارکان جامعه دینی همواره در تلاطم و کشمکش و احیاناً با تهدیدهای خطرناک مواجه بوده است. طبیعی است که در این دوره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نگران از دست رفتن دین و دستاوردهای آن به سرعت و با قاطعیت اقدام کند، و براساس مصالح خاص این دوره، به وضع قوانین و احکام مناسب با تحولات پرداخته یا خداوند در نزول احکام با ملاحظه مخاطبان و شرایط خاص نو مسلمانان به تشریع احکامی بپردازد که از ویژگی های دوران تأسیس محسوب گردد. دوم، دوره ای که ارکان و پایه های دین نو بنیاد تثبیت شده و مسلمانان در استقرار و آرامش اند، و دیگر آن خطرهای دوران تأسیس آن ها را تهدید نمی کند و ملاحظات خاص آن دوره مورد توجه نیست. بی گمان کسی نمی تواند مدعی شود احکامی که از عصر بعثت در دوران مدینه تا عصر امامان معصوم علیه السلام تشریع و بیان شده همگی بر یک منوال اند و در شرایط مساوی تشریع و بیان شده اند و از وضع ثابت و دگرگون ناپذیری ارتداد، ص: ۲۱۲ برخوردارند. تحولات نخستین دوران صدر اسلام اقتضای قوانینی خاص را داشته که در قالب احکام عرضه شده است. (۱) «محقق مزبور پس از اشاره به چند نمونه از احکامی که به مرور زمان تغییر کرده یا نسخ گردیده است می گوید: مشکل اصلی در این میان؛ اولاً، تعیین معیارهای دوران تأسیس و دوران تثبیت و تفکیک دقیق آنهاست و این که به طور قطع بگوییم برخی از قوانینی که در صدر اسلام و دوران تأسیس تشریع شده و از سرعت و قاطعیت و احیاناً خشونت برخوردار است بر اثر آن تلاطم ها بوده است و این احکام، در شرایط فعلی قابل عمل نیست. ثانیاً، اثبات این که حکم مرتد نیز از همین قسم بوده است؛ ... لیکن ما نمی توانیم از این زاویه معیاری دقیق به دست دهیم و حکم مرتد را مخصوص دوران تأسیس بدانیم و بگوییم الزاماً در شرایط خاص آشفته گی و معارضه دشمن جعل شده و در دوران استقرار و تثبیت نظام و جامعه اسلامی چنین حکمی وجود ندارد. دست کم معیار مشخص و دقیقی که فقیه بتواند براساس آن فتوا دهد از این تقسیم بندی نمی توان به دست آورد. (۲) در پاسخ به عدم طرح عقوبت دنیوی مرتد در قرآن باید گفت: آیات مربوط به

ارتداد و مجازات مرتد، در آیاتی که ایشان ذکر کرده‌اند منحصر نیست، بلکه چنان که در ابتدای این بحث اشاره شد، آیات دیگری نیز به قتل و مجازات دنیوی مرتد اشاره دارد و برخی از مفسران و فقها آن‌ها را نیز دلیل بر قتل مرتد دانسته‌اند. درباره بحث «حکم دوران تأسیس و دوران تثبیت» می‌گوییم: اولاً، همان‌گونه که خود ایشان یادآور شده‌اند نمی‌توان معیار قتل مرتد را منحصر^(۱) آزادى در قرآن، ص ۲۷۵-۲۷۶ (۲). همان، ص ۲۷۸ ارتداد، ص: ۲۱۳ آشفتگی وضع مسلمانان در صدر اول دانست، بلکه ممکن است تشریع آن علت دیگری داشته یا افزون بر علت مذکور ملاک‌ها و معیارهای دیگری نیز مورد توجه شارع بوده و با ملاحظه همه آن‌ها چنین حکمی تشریع شده است که ما از آن‌ها بی‌خبریم و در دسترس ادراک عقل محدود ما نیست. به همین سبب که معیار دقیق این امر برای ما مشخص نیست، ادعای انحصار این حکم به دوران تأسیس نیز وجهی ندارد. ثانیاً، بر فرض که واقعاً ملاک آن حکم این بوده باشد که ارتداد افراد سبب تزلزل اعتقاد دیگر مسلمانان و سرانجام تزلزل پایه‌های حکومت اسلامی در صدر اول می‌شده است، باز هم نمی‌توان این حکم را مختص همان مقطع خاص دانست و گفت در عصرهای دیگر ضرورتی برای اجرای این حکم نیست، زیرا در این صورت، حکم قتل مرتد تابع ملاک و معیار آن خواهد بود، نه مختص عصر و زمانی خاص؛ بدین معنا که در هر عصر و زمانی که ملاک و معیار دوران تأسیس وجود داشته باشد آن حکم نیز جاری خواهد شد و گرنه جایی برای اجرای حکم ارتداد نیست. خلاصه این که اگر این حکم را تابع چنین معیاری بدانیم این معیار در عصرهای بعدی و حتی در دوران تثبیت نیز ممکن است وجود داشته باشد و ارتداد افرادی سبب تزلزل در عقاید دیگر مسلمانان شده و این امر نظام اسلامی را با خطر مواجه سازد، چنان‌که بیشتر محققان در تشریح فلسفه حکم قتل مرتد، یکی از علت‌های تشریع چنین حکمی را همین امر دانسته‌اند، بنابراین توجیه یاد شده برای محدود کردن این حکم به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوران تأسیس اسلام ناتمام است. ثالثاً، بسیاری از روایات ناظر به این حکم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و بر زمان این دو امام بزرگوار نمی‌توان عنوان دوران تأسیس اسلام را گذارد و گفت در این زمان نیز مانند عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام دوران آشفتگی و تزلزل خود را می‌گذرانده و ارتداد افراد موجب تزلزل و آشفتگی وضع مسلمانان می‌شده است، بلکه اسلام در ارتداد، ص: ۲۱۴ این عصر دوران تثبیت و اقتدار خود را می‌گذرانده است. مؤید این امر وجود و بروز نحله‌های مختلف فکری منحرفی بوده که افکار کفرآمیز خود را آشکارا مطرح می‌کردند و امام صادق علیه السلام و شاگردان آن حضرت شبهات آنان را با استدلال و برهان پاسخ می‌دادند، پس این که عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز هم چون عصر پیامبر صلی الله علیه و آله دوران تأسیس اسلام دانسته شود، پنداری است که بر اساس حقایق تاریخی بطلان آن روشن است. رابعاً، روایات ناظر به حکم قتل مرتد، عام و همه زمان‌ها را شامل است. در این روایات قیدی نیست که این حکم را به صدر اول مقید کند، حال این که اگر واقعاً مقصود از آن حکم حفظ اسلام در دوران تأسیس بود، می‌بایست در روایات به این اختصاص اشاره می‌شد. حاصل این که تشریع حکم قتل مرتد برای همه عصرهاست، نه برای دوران و زمانی خاص.

فلسفه کیفر مرتد

برای مسلمانی که بعد از شناخت صحیح اسلام به طور آشکارا دست از اسلام بردارد یا برخی از ضروریات دین را انکار کند شدیدترین مجازات مقرر شده است که نظیر آن در دیگر جرم‌ها کمتر دیده می‌شود. حال سؤال این است که چرا اسلام چنین مجازات شدیدی را برای ارتداد در نظر گرفته است؟ و آیا بین ارتداد و مجازات آن تناسبی وجود دارد؟ قبل از پاسخ باید گفت: به یقین همه احکام و مجازات‌های اسلامی مقدر برای مجرمان، در جهت مصالح انسان‌ها است، زیرا قانون‌گذار اسلام، خداوندی است که انسان را آفریده و به سود و زیان او از همه آگاه‌تر است، از این رو در تشریع قوانین و احکام به آن چه به نفع بشر است امر کرده و از آن چه به ضرر آنان بوده نهی کرده است. در این باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ارتداد، ص: ۲۱۵ اِنَّهَا النَّاسُ،

أنتم كالمرضى و رب العالمين كالطبيب فصالح المرضى فيما يعلمه الطبيب و يدبره لافئما يشتهي المريض؛ ای مردم، شما مانند بیمارانید و پروردگار جهانیان همانند پزشک است، پس مصلحت بیمار در تشخیص و دستور پزشک است، نه تمایلات و خواسته‌های بیمار. «۱» گاه حکمت و فلسفه احکام و قوانین الهی برای بشر روشن نیست و انسان با عقل محدود خود نمی‌تواند راز اصلی تشریع آن‌ها را ادراک کند، هرچند ممکن است به برخی از ملاک‌های تشریع بعضی از احکام دست یابد، بنابراین، اگر کسی نتوانست دلیل واقعی تشریع حکمی از احکام الهی را ادراک و خود را اقناع کند، نباید اساس آن حکم را انکار کرده و یا آن را برخلاف مصالح بشریت بپندارد، زیرا چه بسا آن چه را مضر برای خود می‌پندارد به صلاح وی است، و آن چه را به مصلحت خویش می‌داند، به زیان اوست، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ «۲» و چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید که ضرر شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. در این آیه به اصلی کلی درباره همه قوانین الهی اشاره شده است و آن این که انسان نباید در برابر قوانین الهی که منشأ آن علم نامحدود خداست، فهم قاصر و علم محدود خود را ملاک قضاوت قرار داده و روی درهم کشیده و آن را به ضرر بشر بداند، بلکه باید در برابر حکم خدا و رسول او تسلیم بوده و از خود رأیی نداشته باشد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۱). مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۷۷؛ عده الداعی، ص ۳۱ و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۷ (۲). بقره، آیه ۲۱۶ ارتداد، ص: ۲۱۶ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»؛ «۱» و هیچ مرد و زن با ایمانی را نسزد هرگاه خدا و پیامبرش امری کنند در برابر فرمان خدا اختیاری [دیگر] داشته باشد، و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است. زیرا مسلمان با توجه به معنای لغوی اسلام، کسی است که همیشه در برابر حکم و فرمان خداوند تسلیم و مطیع باشد، هرچند آن حکم بر خلاف میل و خواسته او باشد. اما فلسفه کیفر مرتد از برخی آیات و روایات در مورد تشریع این حکم به دست می‌آید که سبب چنین حکم کیفری، صرف تغییر عقیده فرد مسلمان و روی گردانیدن او از اسلام نیست، بلکه هدف جلوگیری از پیامدهای مخرب ارتداد برای عقاید مؤمنان و نظام اسلامی و خود شخص مرتد است. برخی از پیامدهای ارتداد بدین شرح است: الف. تزلزل عقاید مسلمانان و تضعیف نظام اسلامی: هر مکتب و آیینی که ورود و خروج افراد به آن بدون قانون باشد، به طوری که پیوسته گروهی به آن مکتب گرویده و گروهی از آن خارج شوند، چنین مکتبی گرچه حق باشد، عظمت و اقتدار خود را از دست خواهد داد، بلکه در معرض خطر نابودی است، از این رو قوانینی لازم است تا کیان آن مکتب را از تهدید و خطر نابودی نگاه دارد. قرآن کریم پیامد ارتداد از دین را چنین بیان می‌کند: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكُفُّوا أَعْيُنَهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «۲» و جمعی از اهل کتاب گفتند: بروید در آغاز روز به آن چه بر مسلمانان نازل شده (۱). احزاب، آیه ۳۶ (۲). آل عمران، آیه ۷۲ ارتداد، ص: ۲۱۷ ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید تا مسلمانان از دین خود بازگردند. طبق این آیه، یکی از پیامدهای ارتداد از دین، تزلزل در عقاید مؤمنان و بازگشت آنان از دین است. قرآن کریم در این آیه و آیاتی دیگر این خطر را هشدار داده است. از آیاتی دیگر نیز استفاده می‌شود که ارتداد تنها تغییر عقیده و انتخاب دینی غیر از اسلام برای رسیدن به سعادت نبوده، بلکه اقدامی توطئه‌آمیز و با هدف انتقام‌گیری و ضربه زدن به اسلام و مسلمانان است و هدف نهایی مرتدان از ارتداد از بین بردن اساس اسلام است، از جمله: ۱. «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ «۱» و کسی که بعد از آشکار شدن حق برای او با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مسلمانان پیروی کند، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و سرانجام بدی است. ۲. «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ «۲» چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آن‌ها کافر شده‌اند و خدا جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. ۳. «إِنَّ الَّذِينَ

ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ؛ «۳» کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت برای آنان به حق پشت کردند، شیطان اعمال (۱). نساء، آیه ۱۱۵ (۲). آل عمران، آیه ۸۶ (۳). محمد، آیه ۲۵ ارتداد، ص: ۲۱۸ زشت آن‌ها را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. در این آیات، همراه بیان ارتداد، قیده‌های «مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»، «شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ» و «جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ» آمده که به معنای بازگشت از اسلام بعد از روشن شدن راه هدایت و شناخت حقانیت اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و گواه آن است که ارتداد این افراد، صرف تغییر عقیده بعد از تحقیق و تفحص نبوده است، بلکه آنان با هدف انتقام‌جویی، توطئه‌گری و ضربه زدن به اسلام دست از دین برداشته‌اند. شاهد این مدعا که ارتداد آنان توطئه‌آمیز بوده این آیه قرآن است: «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ «۱» آنان قطعاً سخن کفر گفتند و پس از اسلام آوردنشان کافر شدند و تصمیم به کاری گرفتند که موفق به انجام آن نشدند. آنان فقط از این انتقام می‌گیرند که خدا و رسولش آنان را به فضل خود بی‌نیاز ساخته‌اند. طبق نقل بسیاری از مفسران در تفسیر این آیه، منافقان مرتد تصمیم به کشتن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرفته بودند «۲» تا بدین وسیله اساس اسلام را نابود سازند، اما موفق به انجام آن نشدند. از این که ارتداد ماهیتی مجرمانه و توطئه‌آمیز دارد آن است که بیشتر کسانی که در صدر اسلام مرتد می‌شدند از مدینه رفته و به صف کفار و دشمنان اسلام می‌پیوستند و با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از آن که شمار آنان زیاد شد و توانستند اجتماعی تشکیل دهند، به قصد براندازی حکومت نوپای اسلامی به مدینه که مرکز حکومت اسلامی بود حمله کردند. (۱). توبه، آیه ۷۴ (۲). مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۷۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۱۳۱-۱۳۲ و المیزان، ج ۹، ص ۳۴۴ ارتداد، ص: ۲۱۹ عملی با چنین ماهیتی تهدیدآمیز برای عقاید مسلمانان و کیان حکومت اسلامی به یقین جرم است و مرتکب آن استحقاق کیفر دارد و باید به سختی مجازات شود، همان گونه که همه نظام‌های سیاسی و حکومتی در صیانت از اصل نظام خود حساس‌اند و با وضع مجازات سنگین با کسی که درصدد براندازی یا ضربه زدن به نظام سیاسی‌شان باشد به شدت برخورد می‌کنند. محمد عبدالقادر عوده در این باره می‌نویسد: در همه نظام‌های سیاسی اقدام براندازانه جرم است و چون در نظام سیاسی اسلام عقیده دینی پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد، «ارتداد» اقدام برای براندازی تلقی می‌شود. در حقیقت همه نظام‌های حقوقی، و از آن جمله اسلام، اتفاق نظر دارند که براندازی اقدامی مجرمانه و قابل تعقیب و مجازات است. تفاوت اسلام با قوانین امروزی در این باره، در تحلیلشان از موضوع ارتداد است. از نظر فقه اسلامی ارتداد مصداق براندازی است، زیرا مکتب زیربنای نظام اسلامی است و برای پاسداری از کیان نظام به ناچار باید جلو ارتداد را گرفت، ولی در نظام‌های سیاسی دیگر چون دین نقشی در نظام اجتماعی ندارد و دولت صرفاً بر مبنای قوانین بشری شکل می‌گیرد، تغییر عقیده دینی براندازی به حساب نمی‌آید، هر چند در آن نظام‌ها نیز نسبت به تفکری که اساس نظام اجتماعی مقبول را تهدید کند چنین حساسیتی وجود دارد و با آن برخورد می‌شود. «۱» در مباحث گذشته بیان شد که احکام ارتداد تنها درباره کسانی است که بعد از شناخت اسلام از آن دست برداشته و با اظهار و اعلان ارتداد خویش درصدد تبلیغ و ترویج باورهای کفرآمیز خود بر آمده‌اند، نه افرادی که در پی تحقیق درباره اصل یا ضروریات دین به شک و تردید افتاده‌اند و یا افرادی که بر اثر جهل و ناآگاهی تغییر عقیده داده یا منکر برخی از ضروریات دین گشته‌اند و یا کسانی که ارتداد خود را (۱). تشریع الجنائی الاسلامی، ج ۱، ص ۵۳۶ و ۶۶۱ ارتداد، ص: ۲۲۰ اعلان و تبلیغ نمی‌کنند. با توجه به این مطلب و نیز نکاتی که در مبحث اخیر درباره عنادآمیز و مجرمانه بودن ماهیت ارتداد بیان شد، راز وضع چنین حکم شدیدی برای مقابله با جرم مرتد روشن‌تر می‌گردد، زیرا با خروج این افراد از تحت عنوان ارتداد اصطلاحی، بی‌شک دیگر موارد بازگشت از دین از روی عناد و دشمنی و به قصد ضربه زدن به اسلام خواهد بود، از این رو استحقاق چنین مجازاتی را دارند. در این جا طرح این شبهه محتمل است که چه بسا ارتداد فردی خاص چنان پیامدی برای عقاید مسلمانان یا نظام اسلامی نداشته باشد، یا این که انگیزه فردی از تغییر عقیده ضربه زدن به اسلام و مسلمانان نباشد، پس اجرای احکام ارتداد درباره

او وجهی ندارد. پاسخ این است که احکام اسلامی هیچ گاه تابع افراد یا موارد خاص نیست، بلکه در تشریع احکام و قوانین اسلام، نظر به مجموع و نوع بشر است. «۱» ب. تجاوز به حقوق: پیامد دیگر ارتداد، تجاوز و تضییع حقوق دیگران توسط شخص مرتد است. توضیح این که یکی از حقوق مسلم مؤمنان بهره‌مند شدن آنان از نعمت دین است که از بالاترین نعمت‌هاست. دین تنها نعمتی است که خداوند به سبب اعطای آن بر انسان‌ها منت نهاده است «۲»؛ هم چنین هدایت یک فرد به سوی دین به منزله زنده کردن او و گمراه کردن وی از دین به مثابه کشتن او و حتی بالاتر از کشتن دانسته شده. «۳» و در روایت است که هدایت انسان به سوی دین از آن چه خورشید بر آن می‌تابد برتر است. «۴» نظر به همین اهمیت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه حادثه (۱). ر. ک: نمونه، ج ۱۱، ص ۴۲۷ (۲). آل عمران، آیه ۱۶۴ (۳). مائده، آیه ۳۲. این استفاده از آیه با توجه به روایات اهل بیت نبوت علیهم السلام در تفسیر این آیه است، ر. ک: نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۱۹ (۴). بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۴ ارتداد، ص: ۲۲۱ ناگواری برای دینتان رخ داد جان را فدای دین کنید و بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش هلاک شده باشد و تباه شونده کسی است که عقیده‌اش تباه شود». «۱» راز این اهمیت و ارزش نقشی است که دین در سعادت دنیا و آخرت انسان دارد. انسان بهره‌مند از این نعمت بزرگ الهی، از گمراهی و شقاوت ابدی نجات یافته و به سعادت ابدی و بهشت جاویدان نائل می‌شود، و چنان که گذشت یکی از پیامدهای ارتداد تزلزل در عقاید دیگران و محروم شدن مسلمانان از این نعمت بزرگ الهی است، و تشریع احکام شدید ارتداد برای جلوگیری از تجاوز به حقی با این درجه از اهمیت و ارزش نه تنها ناپسند نیست، بلکه پسندیده و بایسته است. فرزندگان بشری، مجازات مرگ را برای تجاوز به برخی حقوق مادی انسان‌ها به عنوان حق مسلم جامعه و حکومت پذیرفته‌اند، پس به یقین لزوم چنین مجازاتی را برای تجاوز به حقوق معنوی و دین مؤمنان که حیات واقعی انسان‌ها به آن است می‌پذیرند، زیرا نقصان در امور مادی به نحوی قابل جبران و تدارک است، اما فقدان دین را هیچ چیز تدارک و جبران نمی‌کند. به بیان دیگر، ارتداد تجاوز به حق توحید است، که یکی از حقوق الهی یا حقوق انسانی است و اسلام برای جلوگیری از تجاوز به چنین حقی این حکم شدید را وضع کرده است. علامه طباطبائی قدس سره درباره حق توحید، که از آن حکمت تشریع حکم مرتد نیز استفاده می‌شود، چنین می‌آورد: اساس اسلام بر حکم فطرت بشر است؛ فطرتی که هیچ کس در احکام آن تردید نمی‌کند و همگان کمال انسان در زندگی‌اش را همان می‌دانند که فطرت به آن حکم کرده باشد. این فطرت حکم می‌کند که تنها اساس و پایه بایسته قوانین فردی و اجتماعی بشر، توحید است. دفاع از چنین اساس و ریشه‌ای و انتشار آن در میان (۱). همان، ۷۵، ص ۵۵ ارتداد، ص: ۲۲۲ جامعه و نگرهبانی از نابودی و فساد آن حق مشروع بشر است، و بشر به هر وسیله ممکن باید حق خود را استیفا کند. البته از آن جا که ممکن است در استیفای این حق خود دچار تندروی‌ها و کندروی‌ها شود قرآن راه اعتدال و میانه‌روی را ارائه داده است؛ نخست، استیفای این حق را با صرف دعوت آغاز کرده و دستور داده تا در راه خدا اذیت‌های کفار را تحمل کنند. در مرحله دوم، از جان و ناموس مسلمانان و از کیان اسلام دفاع نمایند. در مرحله سوم، اعلام جنگ و قتال ابتدایی کنند که این جنگ هرچند قتال ابتدایی است، لیکن در حقیقت دفاع از حق انسانیت و کلمه توحید و یکتاپرستی است. اسلام هرگز قبل از دعوت با زبان نیک و اتمام حجت، جنگ را آغاز نکرده است. «۱» در همین باره، در تحقیقی با عنوان «ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد» چنین آمده است: متفکران اجتماعی و فلاسفه حقوق در غرب فقط قائل به دو حق‌اند: «حق فرد» و «حق جامعه»، از این رو همه اهتمامشان مصروف آن است که در موارد تعارض حقوق فردی و اجتماعی چاره‌ای بیندیشند... که در هنگام تراحم حق فرد و حق جامعه، کدام یک را باید مقدم داشت و تا چه اندازه و چگونه می‌توان قوانینی وضع کرد که میان حق فرد و جامعه جمع شود، ولی ما [مسلمانان] بر پایه بینش الهی خود به حق سومی نیز قایلیم که از آن دو بسی مهم‌تر است و آن «حق خدا» است. حق خدای متعالی بر انسان‌ها این است که او را عبادت و از وی اطاعت کنند و طریق استکمال خود را که خدای متعالی ارائه کرده است بپیمایند... شخصی که علناً به مبارزه با دین و مقدسات دینی برخواسته و بدان توهین روا داشته، حیات مادی و ظاهری کسی را سلب نکرده است، ولی به حق الهی

که بر همه حقوق (۱). ر. ک: المیزان، ج ۲، ص ۶۷-۶۸ ارتداد، ص: ۲۲۳ فر... و اجتماعی مقدم و حاکم است تجاوز کرده و در صدد نقض هدف آفرینش بر آمده است، زیرا آدمیان آفریده شده‌اند تا استکمال معنوی بیابند و چون این استکمال فقط در پرتو دین حق به دست می‌آید، هر گونه نبرد و دشمنی با دین حق، ستیزه با غرض خلقت است و قهراً مرگ یا عقوبتی دیگر در پی خواهد داشت و کوتاه سخن آن که در فقه اسلامی برای مرتد حدود و عقوبت‌هایی مقرر گشته، زیرا چنین کسی حق الهی را ضایع کرده است. «۱» ج. نفوذ بیگانگان: اگر دخول به اردوگاه اسلام و ارتداد و خروج از آن آسان باشد، دشمنان اسلام همواره به آسانی خواهند توانست با اظهار اسلام به اردوگاه مسلمانان رخنه و نفوذ کرده و پس از آگاهی یافتن بر اسرار مسلمانان و رسیدن به مقاصد خویش از آن خارج گردند و این امر خطرهای بالقوه فراوانی برای جامعه و حکومت اسلامی و اعتقادات مسلمانان در پی دارد و جبهه یک پارچه مسلمانان را در معرض تفرقه و تشّت قرار می‌دهد و موجب هرج و مرج در میان آنان می‌گردد «۲»، از این رو اسلام با وضع حکم شدید برای ارتداد، راه ورود و نفوذ بیگانگان به اردوگاه اسلام و نابودی آن را از این طریق بسته است.

ارتداد و آزادی عقیده

یکی از مباحث مهم در مسئله ارتداد، توهم تنافی احکام ارتداد با آزادی عقیده است. به باور برخی، احکام مرتد را به سبب منافات آن با حق مسلم آزادی عقیده نمی‌توان پذیرفت. این دیدگاه را دو گروه مطرح کرده‌اند: گروه نخست: که بیشتر غیر مسلمانان حکم مرتد را منافی حقوق بشر می‌دانند، (۱). معرفت، ش ۴۷، ص ۱۰۷-۱۰۸ (۲). حوزه، ش ۴۲، ص ۶۲ ارتداد، ص: ۲۲۴ زیرا طبق اعلامیه حقوق بشر، انسان در اختیار یا ترک هر عقیده‌ای آزاد است و حق دارد هر دینی را برای خود برگزیند یا اساساً همه ادیان الهی را رها کرده و بی‌دین و ملحد زندگی کند و کسی حق ندارد او را به داشتن یک عقیده ملزم کرده یا او را برای ترک عقیده‌ای سرزنش یا مجازات کند، زیرا انتخاب یا ترک یک عقیده و مذهب حق هر انسانی است و نمی‌توان کسی را برای استفاده از حق خودش مذمت یا مجازات کرد. اطلاعیه حقوق بشر در این باره می‌گوید: هر کس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند گردد. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و هم چنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً، به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد. «۱» برخی روشنفکران اسلامی نیز بر مبنای همین باور، حکم فقهی ارتداد را منافی با حقوق بشر و غیر عقلایی و نپذیرفتنی دانسته و گفته‌اند: اگر ما از منظر حقوق بشر و از دیدگاه معرفت‌شناسی و خردسنجی به مسئله ارتداد و تغییر عقیده دینی و فکری نگاه کنیم، اصلاً به سراغ تمثیل «غده سرطانی» و «آلوده کردن اجتماع» و «تضییع حقوق انسان» و نظایر آن که در مورد ارتداد به کار می‌رود نخواهیم رفت. «۲» به باور این افراد، در حکم فقهی ارتداد حق انسان‌ها در انتخاب عقیده، و قدرت عقل انسان‌ها در تشخیص حقیقت نادیده گرفته شده است و این بی‌تفاوتی به حقوق بشر و عقل بشر است که کار را به آسیب‌شناسی پدیده ارتداد کشانده است. براساس این عقیده، تنها تعرض به حقوق دیگران و جامعه مجاز نیست و در غیر این مورد (۱). حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، ص ۲۳۰ (۲). کیان، ش ۴۶، ص ۱۵ ارتداد، ص: ۲۲۵ انسان به طور مطلق آزاد است که هر عقیده و آیینی را برای خویش برگزیند، هر چند آن عقیده یا عمل منجر به هلاکت وی گردد. گروه دوم: کسانی هستند که معتقدند قرآن کریم خود آزادی عقیده را روا دانسته و انسان را در انتخاب دین و عقیده آزاد گذاشته است، بنابراین حکم قتل مرتد را به سبب منافات آن با آیات قرآن کریم نمی‌توان پذیرفت. این گروه در این باره به آیاتی از قرآن نیز استناد جسته‌اند، مانند: ۱. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ؛ «۱» پس تذکر بده که تو فقط تذکر دهنده‌ای. تو سلطه‌گر بر آنان نیستی [که بر ایمان مجبورشان کنی. ۲. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأَمَّنْ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ «۲» و اگر پروردگار تو می‌خواست همه کسانی که روی زمین هستند همگی [به اجبار] ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان آورند؟. ۳. «وَقُلْ

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ»؛ «۳» و به مردم بگو، سخن راست و درست از پروردگار شماست، پس هر کس که بخواهد ایمان آورد و هر کس که بخواهد کافر شود. ۴. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»؛ «۴» و اگر خدا می خواست [همه به اجبار ایمان می آوردند] و هیچ یک مشرک نمی شدند (۱). غاشیه، آیات ۲۱-۲۲ (۲). یونس، آیه ۹۹ (۳). کهف، آیه ۲۹ (۴). انعام، آیه ۱۰۷ ارتداد، ص: ۲۲۶ و ما تو را مسئول آنها قرار نداده ایم و تو وکیل آنان نیستی. ۵. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَيَجْمَعُ عَلَيْهِمْ»؛ «۱» در قبول دین اکراهی نیست، زیرا راه راست از راه انحرافی روشن شده است، بنابراین کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست. پاسخ اجمالی: اسلام هیچ گاه از پیروانش نخواستہ است که این دین را بر دیگران تحمیل کنند. خداوند سبحان در آیات فراوان که به برخی از آنها اشاره شد به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «نباید دین را با زور و اجبار بر کسی تحمیل کنی، تو مسلط بر کافران نیستی تا آنان را به پذیرش اسلام واداری، هم چنین تو وکیل مردم نیستی تا از جانب سوی آنان تصمیم بگیری، بلکه تنها پیام رسان خداوند هستی، پس پیام حق را به گمراهان برسان، آن گاه هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود». سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نیز چنین بود، که با کفار و صاحبان عقاید مخالف با نرمی و مدارا برخورد می کردند و موردی نمی توان یافت که آنان کسی را به خودداری از اظهار عقیده یا به رها کردن آن واداشته و یا او را به جرم ابراز عقیده اش مجازات کرده باشند. گواه صدق این مدعا یهودیان و مسیحیان فراوان ساکن در جوامع و سرزمین های اسلامی است که آزادانه عبادات و مراسم مذهبی خود را بدون هیچ گونه تعرضی انجام می دهند. اسلام نه تنها این گونه عقاید را در حوزه حکومت اسلامی تحمل می کند، بلکه برای معتقدان به آنها نیز حقوقی را در نظر گرفته است و بر همان اساس از آنها دفاع می کند و امنیت و دیگر حقوق اجتماعی آنها را تأمین می کند، البته تا زمانی که این عقاید آثار و پیامدهایی سوء برای افراد و جامعه اسلامی نداشته (۱). بقره، آیه ۲۵۶ ارتداد، ص: ۲۲۷ باشد و تهدیدی برای اسلام و مسلمانان به شمار نیاید، و گرنه حکومت اسلامی به شدت با این گونه عقاید برخورد خواهد کرد و در این مسئله بین عقاید کفار و اهل کتاب و انسان های مرتد تفاوتی نیست. بر این اساس علت مجازات شدید مرتدان نیز آن است که آنان با بازگشت از اسلام و اظهار و تبلیغ ارتداد، دین و عقاید مسلمانان را به خطر انداخته و بدین وسیله مرتکب جرم شده اند، نه این که آنان از اسلام تغییر عقیده داده و آیینی دیگر را برای خود برگزیده اند تا گفته شود اسلام با آزادی عقیده مخالف است.

پاسخ تفصیلی

پاسخ دیدگاه نخست: چنان که گذشت گروهی با این باور که بشر آزاد است هر عقیده و آیینی را برای خود برگزیند، مشروط بر این که کارهای او مزاحم حقوق دیگران نباشد، حکم اسلام درباره مرتد را منافی با این حق بشر دانسته اند. پاسخ این است که دیدگاه اسلام درباره بشر و حقوق انسان با دیدگاه غرب و تدوین کنندگان اعلامیه حقوق بشر متفاوت است. اسلام منشأ حقوق بشر را خداوندی می داند که خالق انسان است، از همه اسرار هستی و عالم ماورای طبیعت آگاه است، مصالح و مفسدات واقعی بشر و خیر و شر او را می داند و بر اساس این سیطره همه جانبه و مصالح و مفسدات واقعی انسان حقوقی را برای بشر در نظر گرفته است، اما نویسندگان اعلامیه حقوق بشر بر مبنای اندیشه و تمایلات نفسانی خود به بشر نگرسته و برای او حقوق و قوانینی وضع کرده اند، در حالی که به یقین فکر و اندیشه ناقص بشری، انسان را به خوبی نمی شناسد، از نیازهای مادی و معنوی واقعی او اطلاع کافی ندارد و از عاقبت او و نیز جهان ماورای طبیعت آگاه نیست. و روشن است کسی که بشر را به خوبی نشناسد و از نیازهای او بی اطلاع باشد و از طرفی خود اسیر هواها و تمایلات نفسانی باشد نمی تواند برای بشر قوانینی با لحاظ مصالح و مفسدات ارتداد، ص: ۲۲۸ واقعی او

وضع کند، به گونه‌ای که سعادت دنیوی و اخروی او را تأمین کند. در دیدگاه اسلام، انسان مختار و آزاد و در عین حال در برابر خداوند مکلف و مسئول است و به اقتضای همین تکلیف باید همه تصمیم‌ها و اهداف وی خدا محور بوده و از بسیاری از هوا و هوس‌ها و خواهش‌های نفسانی چشم‌پوشد، بنابراین اساس، علاوه بر این که حق تهدید و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی دیگران را ندارد، هم چنین حق ندارد به بهانه آزاد بودن و اختیار داشتن، منافع خود را نیز به خطر اندازد و سبب متضرر شدن خویش شود، از همین رو در اسلام ضرر زدن به خود و خودکشی حرام است و بر همین اساس هیچ کس نمی‌تواند بگوید من آزادم، پس می‌توانم اموال خود را از بین ببرم، به سلامتی خویش آسیب برسانم و خود را نابود کنم یا عقیده و آیین دلخواهم را برگزینم، هر چند این عقیده به هلاکت من منجر شود. از دیدگاه اسلام هر کاری که سبب تضییع حقوق مادی و معنوی خود و دیگران شود حرام و ممنوع است و مجازات‌هایی را به دنبال دارد. البته این ممنوعیت نسبت به حقوق خود تکلیف شخصی است، و از این رو در بسیاری از موارد حکومت اسلامی کسی را بر حفظ حقوق و تکالیف شخصی مجبور نکرده و او را تعقیب و محاکمه نمی‌کند و فقط خداوند وی را مؤاخذه و مجازات می‌کند، اما آن جا که عمل یا عقیده فرد سبب تضییع و تجاوز به حقوق دیگران شود، حکومت و قانون موظف است جلو این تعدی را گرفته و خطاکاران را مجازات کند. اما در دیدگاه تدوین‌کنندگان اعلامیه حقوق بشر و کسانی که آزادی مطلق را حق هر انسانی می‌دانند، انسان در گزینش هر عقیده و مذهب و کاری مختار است، هر چند این عقیده یا عمل به هلاکت او منجر گردد. در چنین دیدگاهی افزون بر عدم لحاظ رابطه انسان با خالق هستی و نیز روز جزا از نیازهای روحی و معنوی انسان در این دنیا نیز غفلت شده است و نادیده گرفتن این امور در کنار آزادی مطلق برای انسان می‌تواند پیامدهای زیان‌باری برای بشر داشته باشد و اسباب و زمینه سقوط و هلاکت ارتداد، ص: ۲۲۹ فرد و جامعه را فراهم سازد، چنان که شهید مطهری یادآور شده است: اگر گفتیم مردم در انتخاب عقیده آزادند معنایش این است که مردم آزادند هر گونه فکر و راهی را برگزینند، گرچه بت‌پرستی یا سخیف‌ترین و خرافی‌ترین راه باشد. هر عقیده‌ای ناشی از تفکر صحیح و درست نیست، ریشه بسیاری از عقیده‌ها یک سلسله عادت‌ها، تقلیدها و تعصب‌هاست. به این جهت، عقیده به این معنا نه تنها راه‌گشا نیست، که به عکس نوعی انعقاد اندیشه به حساب می‌آید، یعنی فکر انسان در چنین حالتی، به عوض این که باز و فعال باشد بسته و منعقد شده است. آزادی عقیده در معنای اخیر نه تنها مفید نیست، بلکه زیان‌بارترین اثرات را برای فرد و جامعه به دنبال دارد. «۱» علامه محمدتقی جعفری نیز در این باره می‌نویسد: شاید بتوان گفت بیش از یک قرن است که برخی از جوامع که خود را متمدن نامیده‌اند این آزادی را به طور مطلق، چه با وسایل معمول بیان و چه در تدریس‌های دانشگاهی و با هر گونه وسایل تبلیغ، ترویج نموده و گاه نیز آن را یکی از افتخارات ترقی و اعتلای جوامع خود تلقی می‌کنند. جمله‌ای که این آزادی را بیان می‌کند این است که فقط مزاحم دیگران مباش سپس هر چه می‌خواهی بکن. در مقابل این جمله ضد انسانی، در نظر بگیریم که مشاهدات و تجارب دائمی اثبات می‌کند که هرگز چنین نبوده است که تمایلات و خواسته‌های انسان به طور عموم موافق با عقل و منطبق با واقعیات باشد، زیرا آن قسمت از خواسته‌ها و تمایلات صد در صد موافق با عقل و منطبق با واقعیات در اقلیت است و اختصاص به افرادی دارد که پای‌بند دین و اخلاق و ارزش‌های عالی انسانی هستند. این همه جرم‌ها و خیانت‌ها و جنایت‌ها و حق‌کشی‌ها که سطور کتاب تاریخ بشری را پر کرده است با خواسته‌ها و تمایلات بشری انجام می‌گیرد. (۱). پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸ ارتداد، ص: ۲۳۰ نتیجه چنین بی‌پروایی و بی‌اصل و قانون بودن ذات انسان، این است که انسان درباره خودش (جان و روان و مغز خویش) هر کاری انجام بدهد آزاد و بی‌مهار است، یعنی او می‌تواند از می‌گساری گرفته تا خودکشی، تمام جرم‌ها و خیانت‌ها و جنایت‌ها را درباره جسم و جان و روان و مغز خویش انجام دهد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان کسی را که کمترین حق و قانونی برای خویشتن قایل نیست الزام کرد که تو باید حق و قانون دیگران را بپذیری؟ آیا می‌توان کسی را که مراعات حق و قانونی را درباره خویشتن لازم نمی‌داند درباره دیگران الزام کرد که باید حقوق و قوانین آنان را مراعات کنی؟ کسانی که می‌گویند فقط

مزاحم حقوق دیگران مباش سپس هر چه می خواهی بکن، مانند این است که به کوه آتش فشان توصیه نمایند که تو در درون خود تمام فعل و انفعالات را انجام بده و سرتاسر مواد گداخته باش، ولی لطفاً به مزارع و خانه ها و کلبه های مردم تعدی نفرما. این اشخاص باید بدانند شخصی که از درون فاسد می شود محال است برای انسان های دیگر حق حیات و حق کرامت و حق آزادی قائل شود. اصلاً چنین شخصی حق و حکم و حیات و کرامت و آزادی را نمی فهمد، چه رسد به این که آن ها را مراعات کند. در حقیقت این اشخاص فاسد تجسمی از تراحم و تعدی و خیانت و جنایت بالقوه هستند که کمترین انگیزه ای برای به فعلیت رسیدن پلیدی های آنان کفایت می کند. (۱) حاصل این که پندار آزادی مطلق انسان در اختیار و گزینش هر عمل یا عقیده دلخواه، نه با موازین عقلی سازگاری دارد و نه با موازین اسلامی، در نتیجه دیدگاهی که براساس این پندار حکم اسلام درباره مرتد را منافی چنین حقی می داند مردود است. (۱). حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، ص ۴۳۸-۴۴۲ ارتداد، ص: ۲۳۱ پاسخ دیگری که می توان به این نظریه داد این است که بفرض درستی این دیدگاه و پذیرش چنین آزادی و حقی برای بشر باز هم حکم اسلام در مورد مرتد با آن سازگار است، زیرا طبق این دیدگاه انسان در گزینش هر عقیده یا کار دلخواه خود به طور مطلق آزاد است، مشروط به این که آزادی او با حقوق دیگران مزاحمتی نداشته باشد، و چنان که گذشت ارتداد علنی از اسلام موجب تزلزل عقاید دیگران و تضعیف دین و نظام اسلامی و تجاوز به حقوق دیگران است که براساس همین دیدگاه نیز فرد مرتد مجاز به ارتکاب آن نبوده و در صورت ارتکاب باید به جرم تجاوز به حقوق دیگران مجازات گردد. پاسخ دیدگاه دوم: صاحبان این نظریه حکم مرتد را در تضاد و تنافی با آیاتی از قرآن می دانند که بر آزادی عقیده و نفی اکراه و اجبار در دین دلالت دارد. طبق این باور، با وجود دلالت صریح آیات قرآن بر آزادی عقیده، حکم قتل مرتد پذیرفتنی نیست. در پاسخ باید گفت: بین حکم اسلام در مورد مرتد و آیات مذکور که سرآمد آن ها آیه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۱) است، هیچ گونه تنافی و تضادی نیست، زیرا: اولاً، آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و مانند آن، از امری خارجی و تکوینی خبر می دهند و آن این که دین قابل اکراه و اجبار نیست، زیرا دین از امور اعتقادی و باطنی و مربوط به قلب است که در دسترس اراده و توان دیگران نیست، از این رو نه می توان آن را بر کسی تحمیل کرد و نه می توان آن را به زور از کسی گرفت. در حقیقت این آیات تذکر این مطلب است که دین و امور اعتقادی قابل تحمیل و اجبار به دیگران نیست و شما نباید کسی را به زور به پذیرش اسلام وادارید. تحمیل اسلام بر دیگران و پذیرش با اکراه اسلام از سوی آنان هیچ سودی برای شما (۱). بقره، آیه ۲۵۶ ارتداد، ص: ۲۳۲ ندارد، زیرا حتی اگر توانستید آنان را در ظاهر و با زور به پذیرش اسلام وادارید، اما هرگز نخواهید توانست ایمان را در قلوب آنان وارد کنید، زیرا این کار در توان شما نیست، بنابراین تنها وظیفه شما ابلاغ سخن حق و رسالت الهی است، حال هر کس که خواست ایمان می آورد و هر کس که نخواست ایمان نیاورده و بر کفر خود می ماند: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ (۱) و بگو: سخن حق و راست از پروردگار شماست، پس هر کس خواست ایمان آورد و هر کس خواست کافر شود. طبق این معنا، آیات مذکور ربطی به امور تشریعی و حکم ارتداد ندارد. ثانیاً، بر فرض که آیه یاد شده امور تشریعی را نیز در بر گرفته و مسلمانان را از اکراه دیگران بر دین نهی کند، می گوئیم هدف احکام ارتداد هیچ گاه بازگرداندن دوباره مرتد به اسلام نیست تا شبهه ایمان تحمیلی در میان باشد و بدین سبب با آیه پیشین منافات داشته باشد، بلکه سبب اجرای آن جرم و خیانت گذشته مرتد است که با ارتداد خویش و اظهار و ترویج آن زمینه تضعیف عقاید دیگر مسلمانان و تضعیف نظام اسلامی را فراهم کرده و بدین گونه به حقوق آنان تجاوز کرده است. مؤید این سخن که هدف از تشریع حکم قتل مرتد، تنبیه و مجازات مرتد است نه مجبور کردن او برای بازگشت به اسلام، حکم مرتد فطری است. مرتد فطری، بنابر فقه امامیه در هر صورت کشته می شود، خواه پس از دستگیری توبه کند و به اسلام بازگردد یا بر کفر و ارتداد خویش اصرار ورزد. ثالثاً، بر فرض که آیات یاد شده اطلاق داشته، و حکم قتل مرتد را نیز در بر گیرد، خواهیم گفت: طبق این فرض، آیات مذکور عام و روایات رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و (۱). کشف، آیه ۲۹ ارتداد، ص: ۲۳۳ اهل بیت علیهم السلام در مورد کشتن مرتد خاص است. و بر

این اساس که سنت معتبر می تواند عموم قرآن را تخصیص بزند «۱» روایات قتل مرتد مخصص آیات فوق خواهد بود و دلیل خاص هیچ گاه معارض و منافی با دلیل عام نیست. (۱). محاضرات فی اصول الفقه، ج ۵، ص ۳۰۹

فصل دوم: آثار و پیامدهای غیر فقهی ارتداد

اشاره

ارتداد افزون بر پیامدها و احکام فقهی، آثار و پیامدهای غیر فقهی و اخروی نیز دارد که در دنیا و آخرت دامنگیر شخص مرتد می شود. برخی از این پیامدها که قرآن کریم بدانها اشاره کرده به شرح ذیل است.

۱. تحیر و سرگردانی

راه حق و هدایت که انسان را از سرگردانی و گمراهی نجات داده و به سعادت می رساند تنها یک راه بوده و آن تمسک به اسلام و دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. ترک این راه و گرایش به هر عقیده و مسلک دیگر، در واقع گام نهادن در بیراهه و کژراهه‌ایی است که انسان را دچار حیرت و سرگردانی می کند. قرآن کریم این پیامد ارتداد، یعنی تحیر مرتد را چنین بیان می کند: «قُلْ أُنَادِعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعِيدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوْنَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْنًا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ؛ «۱» (۱). انعام، آیه ۷۱ ارتداد، ص: ۲۳۵

بگو: آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی، و به عقب بازگردیم بعد از آن که خدا ما را هدایت کرده است، همانند کسی که بر اثر وسوسه‌های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان است، در حالی که یارانی هم دارد که او را به راه هدایت دعوت می کنند. بگو: هدایت خداوند تنها هدایت است و ما دستور داریم تسلیم پروردگار عالمیان باشیم. طبق این آیه کسی که در برابر درخواست مشرکان برای ترک اسلام و بازگشت به سوی کفر تسلیم می شود و قدم در راه کفر می گذارد، همانند سرگشته‌ای است که بر اثر وسوسه‌های شیاطین راه و مقصد خود را گم کرده و سرگردان و حیران در بیابان مانده است. سرگردانی و حیرت مرتدان از دین حق بدان جهت است که شیاطین فکر و عقل آنان را می ربایند، از این رو در تشخیص حق ناتوان‌اند، بدین سبب در هر زمان عقیده یا رنگی خاص پذیرفته و به گروه و فرقه‌ای خاص متمایل می شوند، به گمان این که هدایت و نجات و سعادت آنان در ترک اسلام و پذیرش عقاید دیگر و گرویدن به این دسته یا آن دسته است، در حالی که همه صاحبان عقاید دیگر در گمراهی به سر می برند. در برخی تفاسیر، جمله «استهوته الشیطان» در آیه به جن زده تفسیر شده است. طبق این تفسیر شخص مرتد مانند جن زده‌ای است که بی هدف و سرگردان راه می پیماید و نمی داند راه حق کدام است. «۱» قرآن کریم، در آیه ۱۳۸ نساء نیز از ارتداد مکرر برخی مرتدان و عدم هدایت آنان به راه حق از سوی خداوند یاد کرده است، که این امر نشانگر تحیر و سرگردانی این (۱). راهنما، ج ۵، ص ۱۹۵-۱۹۶ ارتداد، ص: ۲۳۶ افراد است. «۱» «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (۲) در آیاتی دیگر نیز قرآن ارتداد را، گمراهی دانسته و از مرتدان به عنوان افرادی گمراه یاد کرده است، چنان که خداوند سبحان می فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» ؛ «۳» کسی که کفر را به جای ایمان پذیرد، مسلماً از راه مستقیم گمراه شده است. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» ؛ «۴» کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس به کفر خود افزودند هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهان‌اند. مفاد این آیات آن است که راه حق و صراط مستقیمی که انسان را به سعادت ابدی می رساند اسلام است و کسی که آن را وانهد راه حق و مستقیم را گم کرده و دچار حیرت و سرگردانی شده است.

۲. ذلت زندگی دنیا

کسی که دین الهی اسلام را رها کند و عقیده‌ای دیگر برگزیند، خداوند او را در دنیا خوار و ذلیل خواهد کرد، چنان که اسرائیلیانی که توحید را رها کرده و به گوساله‌پرستی روی آوردند بدان گرفتار آمدند و خداوند درباره آنان (۱). راهنما، ج ۴، ص ۱۰۶ (۲). نساء، آیه ۱۳۸ (۳). بقره، آیه ۱۰۸ (۴). آل عمران، آیه ۹۰ ارتداد، ص: ۲۳۷ فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»؛ «۱» آنان که گوساله را معبود خود برگزیدند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی دنیا به آن‌ها می‌رسد، و کسانی را که به خدا افترا ببندند این چنین کیفر خواهیم داد. شاید ذلتی که بنی اسرائیل در دنیا گرفتار آن شدند، یکی همان بوده باشد که خداوند به آنان فرمان داد تا بر روی یکدیگر شمشیر کشیده و یکدیگر را به قتل برسانند، یا این که مراد سرگردانی چهل ساله آنان در بیابان تیه باشد، و یا مصیبت‌های دیگری که این قوم بدان گرفتار شدند. «۲» ذلت و خواری یاد شده تنها به گرفتار شدن فرد در رنج‌ها و سختی‌های دنیوی نیست، بلکه محرومیت از رحمت و پشتیبانی و عنایت خداوند عزیز مقتدر، که در پی ارتداد دامنگیر فرد مرتد می‌شود یکی از بزرگ‌ترین ذلت‌هاست، هرچند ممکن است شخص پس از ارتداد از بهترین امکانات مادی و دنیوی برخوردار باشد، زیرا عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنانی است که از او پیروی کنند: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۳)، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ان ربکم يقول: کل يوم انا العزيز فمن اراد عزالدارین فلیطع العزیز؛ «۴» پروردگار شما هر روز می‌گوید: من عزیزم و هر کس عزت دو جهان را می‌خواهد باید اطاعت عزیز کند. بنابراین اساس، کسی که از دین الهی دست برداشته و از اطاعت خداوند بیرون رود، عزت را از کف داده و به جای آن ذلت و خواری دنیوی و اخروی را برای خویش کسب کرده است. (۱). اعراف، آیه ۱۵۲ (۲). مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۴۳ و نمونه، ج ۶، ص ۳۸۳ (۳). منافقون، آیه ۸ (۴). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۹؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۲۰؛ و کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۴

۳. خسران در دنیا و آخرت

اسلام برای پیروان خود نعمت‌ها و برکت‌های فراوان دنیوی و اخروی به ارمغان آورده است. ارتداد از اسلام سبب می‌شود انسان از این نعمت‌ها محروم شده و جزو زیان کاران قرار گیرد. قرآن در این باره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُزِدُواكُمْ عَلَى أَغْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ «۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند اطاعت کنید شما را از باورتان باز می‌گردانند و زیان کار خواهید شد. طبق هشدار این آیه، پیامد پیروی از کافران، بازگشت به کفر و سرانجام خسران و تباهی است، زیرا کافران با سلب نعمت سعادت بخش دین از مسلمانان، آنان را به بی‌دینی و کفر سوق خواهند داد، که عاقبتی جز شقاوت و هلاکت اخروی ندارد. این هشدار، در آیات دیگر چنین آمده است: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «۲» کسی که انکار کند آن‌چه را باید به آن ایمان آورد، اعمال او تباه می‌گردد و در آخرت از زیان کاران خواهد بود. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ و هر کس جز اسلام دینی دیگر جوید هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود. «۳» خسران مرتد در آخرت این است که از بهشت جاویدان و نعمت‌های فراوان (۱). آل عمران، آیه ۱۴۹ (۲). مائده، آیه ۵ (۳). آل عمران، ۸۵ ارتداد، ص: ۲۳۹ اخروی محروم و گرفتار آتش جهنم و عذاب‌های دردناک آن می‌گردد. در آیه‌ای دیگر، خداوند سبحان درباره تازه مسلمانانی که به سبب وخیم شدن وضع مادیشان پس از اسلام از دین روگردانده و مرتد می‌شدند، «۱» فرموده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسِرَانُ الْمُبِينُ»؛ «۲» و برخی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند و ایمان قلبی آنان ضعیف است، پس همین که دنیا به آنان رو کند اطمینان یابند، اما اگر مصیبتی به آنان رسد دگرگون شده به کفر روی می‌آورند. اینان هم در این دنیا زیان دیده‌اند و هم در آخرت و این است همان زیان آشکار. این آیه ارتداد را سبب خسران

در دنیا و آخرت دانسته و این خسران را به «مبین» وصف کرده است، یعنی خسران و زیانی که بر هیچ کس پوشیده نیست، زیرا مرتد با این عمل هم به دنیای خویش زیان زده و هم آخرت خود را تباه ساخته است. زیان دنیایی او از آن روست که با دست برداشتن از دین الهی خود را از امتیازهای یک مسلمان محروم ساخته است. در آخرت نیز از نعمت‌های جاویدان بهشتی محروم گشته و عذاب را جای‌گزین آن کرده است. خسرانی بالاتر از این نیست که فردی با این که می‌تواند با سرمایه عمر کوتاه خویش نعمت جاویدان بهشت و راحتی ابدی را به دست آورد آن را به نعمت و عذاب دردناک تبدیل کرده و زندگی جاوید خود را برای همیشه تباه سازد. شایان ذکر است که زیان و خسران ارتداد تنها متوجه خود شخص مرتد می‌شود و هرگز از ارتداد و انحراف وی به خداوند زیانی نخواهد رسید: (۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹ و التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳ (۲). حج، ۱۱ ارتداد، ص: ۲۴۰ «وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»؛ «۱» هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خداوند نمی‌رساند. این معنا در آیات ۱۷۶ و ۱۷۷ سوره آل عمران و آیه ۳۲ سوره محمد [صلی الله علیه و آله نیز آمده است. از این که در این آیات سخن از ضرر و زیان است به دست می‌آید که ارتداد به طور قطع زیان بار است و چون خداوند آن زیان را از خود نفی کرده، ناگزیر این زیان دامن گیر خود شخص مرتد است. «۲» خداوند نه تنها از ارتداد شخص یا گروهی زیانی نمی‌بیند، بلکه اگر همه جهانیان دست از دین الهی بردارند نیز زیانی به خداوند نخواهد رسید: «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ «۳» اگر شما و هر کس که در روی زمین است کافر شوید بی گمان خداوند بی نیاز ستوده است.

۴. ظلم و ستم بر خود

کسی که خویش را از نعمت‌های ویژه الهی در دنیا و آخرت محروم و به هلاکت دنیوی و عذاب جاویدان اخروی گرفتار سازد، بر نفس خویش ستم روا داشته است، و مرتدان این چنین‌اند، چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید: الف. «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ»؛ «۴» و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با پرستش گوساله بر خود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید. (۱). آل عمران، آیه ۱۴۴ (۲). راهنما، ج ۳، ص ۹۶ (۳). ابراهیم، آیه ۸ (۴). بقره، آیه ۵۴ ارتداد، ص: ۲۴۱ ب. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»؛ «۱» سپس در غیاب موسی گوساله را به خدایی گرفتید و ستمکار بودید. ج. «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ»؛ «۲» و قوم موسی بعد از او از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای ساختند ... آن را به پرستش گرفتند و ستمکار بودند. د. «سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ»؛ «۳» چه بد مثلی دارند [بلعم باعورا و] مردمی که آیات ما را تکذیب کردند، ولی آن‌ها به خود ستم می‌کردند. ه. «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ «۴» چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول بر حق است و برای ایشان دلائل روشن آمد و خداوند قوم ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. ظلم مرتدان به خویش، چنان‌که اشاره شد از آن جهت بدان سبب است که با برگشت از دین خود را از نعمت‌های دنیوی و اخروی که مخصوص مؤمنان است محروم کرده و به جای آن نفس خویش را به عذاب دردناک اخروی می‌افکنند. البته اگر ارتداد فرد سبب تزلزل در عقاید دینی دیگران شود، مرتد افزون بر ستم بر خود به دیگران نیز ظلم روا داشته است، زیرا نعمت دین و برکات آن را از آنان نیز بازداشته است. (۱). بقره، آیه ۹۲ (۲). اعراف، ۱۴۸ (۳). اعراف، آیه ۱۷۷ (۴). آل عمران، ص ۸۶

۵. خشم و غضب خداوند

از دیگر پیامدهای ارتداد فرود آمدن خشم و غضب الهی است، که سبب گرفتار آمدن مرتد به عذاب‌ها و سختی‌های گوناگون

دنیوی و اخروی است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «۱» هر کس پس از ایمان آوردن به خدا کفر ورزد ... پس خشم خداوند بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود. درباره مرتدان بنی اسرائیل نیز فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ»؛ «۲» کسانی که گوساله را به پرستش گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان به ایشان خواهد رسید. در آیه‌ای دیگر وعده خشم و غضب الهی به آنان را از زبان موسای کلیم علیه السلام چنین بازگو می‌کند: «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي»؛ «۳» آیا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟. غضب کردن خدا بر مرتد به این است که او را از شمول رحمت خویش بیرون کرده و دیگر به او نظر رحمت نخواهد داشت، از این رو باید منتظر انواع سختی‌ها و (۱). نحل، آیه ۱۰۶ (۲). اعراف، آیه ۱۵۲ (۳). طه، آیه ۸۶ ارتداد، ص: ۲۴۳ گرفتاری‌های دنیوی و اخروی باشد، زیرا رانده شده از رحمت الهی، به درّه هلاکت و نابودی سقوط کرده و اهل نجات و سعادت نخواهد شد، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَحِلِّلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى»؛ «۱» هر کس غضب من بر او وارد شود به تحقیق سقوط کرده است.

۶. محرومیت از هدایت و راهنمایی خداوند

مرتدانی که بعد از شناخت حقیقت و حقانیت اسلام از سر عناد و دشمنی از آن رو بر می‌گردانند، توفیق ترک راه ضلالت و هدایت دوباره به اسلام را نخواهند یافت، زیرا اینان با علم به این که اسلام حق و تنها راه هدایت است تنها به سبب عناد با اسلام و مسلمانان یا مقدسات اسلامی از دین حق و راه هدایت بازگشته و عقیده‌ای دیگر را برگزیده‌اند، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «كَيْفَ يَهْدِيَ اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ «۲» چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول بر حق است و برای ایشان دلایل روشن آمد و خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. از ظاهر این آیه برمی‌آید که خداوند به این دسته از مرتدان توفیق راه یافتن به مسیر حق و هدایت را عطا نخواهد کرد، اما علامه طباطبائی قدس سره در تفسیر این آیه آورده است: صفت ظلم که در این آیه برای مرتدان آورده شده در واقع علت است برای عدم (۱). طه، آیه ۸۱ (۲). آل عمران، آیه ۸۶ ارتداد، ص: ۲۴۴ هدایت، و معنای آیه چنین است که خداوند این قوم را تا زمانی که بر این صفت باشند هدایت نخواهد کرد و این منافات با هدایت آنان در صورت رجوع و توبه ندارد. «۱» بنابراین تفسیر، عدم هدایت مرتدان تا زمانی است که آنان خود کفر را به عنوان آیین خویش برگزینند، اما اگر زمانی خواستند به راه حق و هدایت بازگردند از جانب خداوند منعی برای آنان نیست، بلکه خداوند در این راه آنان را کمک و یاری خواهد کرد. در آیه‌ای دیگر، از تهدید به عدم هدایت مرتدانی یاد شده است که مکرر ایمان آورده و سپس به کفر بازمی‌گردند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا- لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا»؛ «۲» کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند سپس کافر شدند، آن گاه بر کفر خود افزودند، خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید و آنان را به راه راست هدایت نخواهد کرد. راز این که خداوند چنین مرتدانی را هرگز هدایت نکرده و راه حق را به آنان نمی‌نمایاند این است که آنان به جای رجوع به راه حق و پایداری در راه هدایت، اسلام و دین الهی را به بازی و مسخره گرفته و با ارتدادهای مکرر خود به جنگ با خدا و رسول او برخاسته‌اند، از این رو آنان تا هر زمان که چنین روشی دارند از عنایت و توجه خداوند برای بازگشت به راه حق و کسب سعادت محروم خواهند بود. (۱). المیزان، ج ۳، ص ۳۴۰ (۲). نساء، آیه ۱۳۷

۷. محرومیت از ولایت و پشتیبانی خداوند

خداوند تنها دوست و پشتیبان کسانی است که به او ایمان آورده و با پایداری در راه توحید و رسالت انبیای الهی علیهم السلام، از

دستورهای او پیروی کنند، اما کسانی که به خداوند ایمان نیاورده یا بعد از پذیرش دین الهی از آن دست برمی دارند و راه کفر و نفاق را در پیش می گیرند از تحت ولایت و عنایت خداوند بیرون اند. قرآن در این باره می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «۱» خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند، خداوند آنان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد؛ اما کسانی که کافر شدند اولیا و دوستان آنها طاغوت می باشند که آنها را از نور به سوی ظلمت ها می کشانند. آنها اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند. بنابراین خداوند سبحان کسانی را که بعد از پذیرش اسلام و دین الهی از آن باز گردند، در دنیا و آخرت به حال خود وا گذارده و آنان را حمایت و هدایت نخواهد کرد، از این رو در هنگامه های سخت و دشوار زندگی دنیا و عذاب های آخرت هیچ یاور و پشتیبانی نخواهند داشت، چنان که می فرماید: «يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ (۱). بقره، آیه ۲۵۷ ارتداد، ص: ۲۴۶ وَلِيُّ وَلَا- نَصِيرٍ»؛ «۱» به خدا سوگند می خورند که سخنان کفرآمیز نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده اند و تصمیم به کاری گرفتند که موفق به آن نشدند. آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل خود بی نیاز ساختند، با این حال اگر توبه کنند برای آنها بهتر است و اگر روی گردانند خداوند آنان را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر زمین نه دوستی دارند و نه یآوری. این آیه گروهی از منافقان را به سبب سخنان کفرآمیزشان کافر شمرده و به آنان هشدار داده است که چنانچه توبه نکنند به مجازاتی دردناک در دنیا و آخرت کیفر داده خواهند شد و در مقابل این کیفر الهی هیچ یاور و پشتیبانی نخواهند داشت، زیرا کسی که از کمک و پشتیبانی خداوند محروم ماند، یاری دیگر قدرت ها در مقابل عذاب و کیفر خداوند هیچ سودی به حالش ندارد. قرآن کریم به مؤمنان نیز هشدار داده است که اگر از دین الهی دست بردارند خداوند افراد بهتری را جایگزین آنان خواهد کرد که هم خداوند آنان را دوست دارد و هم آنان خداوند را دوست دارند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «۲» ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد به زودی خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند، در برابر (۱). توبه، آیه ۷۴ (۲). مانده، آیه ۵۴ ارتداد، ص: ۲۴۷ مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این فضل خداوند است که بر هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر دانا است. از تقابل مرتدان و مؤمنان در این آیه و ذکر محبت خدا به خصوص مؤمنان استفاده می شود که مرتدان از دایره دوستان خدا بیرون و از شمول محبت خداوند بی نصیب اند، بلکه آنان مغضوب خدایند و باید منتظر عواقب انحراف خود از دین خدا و راه هدایت باشند.

۸. لعن خدا، ملائکه و مردم

یکی دیگر از پیامدها و عواقب سوء ارتداد، گرفتار آمدن مرتد به لعن خدا، ملائکه و مردم در دنیا و آخرت است. قرآن در این باره می فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «۱» چگونه خداوند گروهی را هدایت کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند و خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آنان این است که مورد لعن خداوند و فرشتگان و مردم هستند مرتدان در آن [لعن و نفرین جاودانه اند و مجازات آنها تخفیف نمی یابد و به آنها مهلت داده نمی شود،

مگر کسانی که پس از آن توبه و اصلاح کنند که خداوند آمرزنده و بخشنده است. (۱). آل عمران، آیات ۸۶-۸۹ ارتداد، ص: ۲۴۸ تعبیر «الناس أجمعين» همه مردم، حتی کفار و خود مرتدان را نیز در برمی گیرد. برخی مفسران در این باره که چگونه آنان که خود کافر یا مرتدند مرتدان را لعن می کنند، گفته اند: این آیه ناظر به قیامت است که در آن جا مرتدان و کافران یکدیگر را لعن می کنند، زیرا هر یک دیگری را عامل گمراهی و رو گرداندن خود از دین می دانند (۱) چنان که در آیه ای دیگر آمده است: «كُلَّمَا دَخَلْتُ أُمَّةً لَعَنْتُ أَخْتَهَا حَتَّى إِذَا أَرَاكَوَا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمُ لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتَتْهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ»؛ (۲) هر بار که امتی در آتش در آید هم کیشان خود را لعن کند تا وقتی که همگی آن ها به هم بیوندند، آن گاه پیروان در مورد پیشوایان گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند پس دو برابر عذاب آتش به آنان ده. درباره چگونگی لعن خدا، فرشتگان و مردم مفسران بر یک نظر نیستند. بیشتر بر آنان اند که لعن خداوند، همان دور ساختن افراد از رحمت خویش است، اما لعن فرشتگان و مردم، یا خشم و تنفر و طرد معنوی است یا نفرین زبانی بدین امید که بر اثر آن، خداوند مرتدان را از رحمت خود دور کند. (۳)

۹. تباه شدن اعمال

کسی که از دین الهی دست بردارد همه اعمال خیر وی از بین می رود و این اعمال هیچ اثر و سودی برای او در هنگام مرگ و قیامت نخواهد داشت، چنان که قرآن کریم می فرماید: (۱). التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۳۷ و الفرقان، ج ۳-۴، ص ۲۳۹-۲۴۰ (۲). اعراف، آیه ۳۸ (۳). مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۹۰؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۹۰ و نمونه، ج ۲، ص ۶۴۹ ارتداد، ص: ۲۴۹ الف. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۱) و هر کس به دین اسلام کافر شود عمل خود را تباه کرده و در آخرت از زیان کاران خواهد بود. ب. «لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۲) [ای پیامبر]، اگر شرک ورزی مسلماً کردارت تباه و از زیانکاران خواهی شد. ج. «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (۳) اگر [آن پیامبران مشرک می شدند آن چه را انجام داده بودند نابود می شد. مخاطب این دو آیه پیامبران الهی هستند، لیکن پیام به همه مؤمنان است که مبادا به فکر بازگشت از توحید و اسلام باشند، زیرا پیامد شرک و بازگشت از توحید، حبط و باطل شدن همه اعمال است، هر چند بازگشت کننده پیامبر الهی باشد. د. «وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ (۴) و کسانی از شما که از دین خود بازگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می گردد. طبق تأکید آیات یاد شده هر مسلمانی که به کفر بازگردد همه اعمال خیر او حبط شده و از بین می رود. درباره معنای حبط عمل و این که ارتداد چگونه اعمال خیر انسان را از بین می برد، آرای مختلفی است. عده ای از مفسران می گویند: استحقاق پاداش در هر کار نیکی مشروط و مقید است به این که در آینده، عامل آن خیر کفر نورزد یا گناه کبیره ای که (۱). مائده، آیه ۵ (۲). زمر، آیه ۶۵ (۳). انعام، آیه ۸۸ (۴). بقره، آیه ۲۱۷ ارتداد، ص: ۲۵۰ موجب بطلان عمل است مرتکب نشود، اما چنان چه مرتد یا مرتکب چنان گناه کبیره ای شد، روشن می شود که از روز نخست عمل وی مستحق پاداش نبوده است. (۱) گروهی دیگر از مفسران در این باره می گویند: مؤمن در برابر عمل صالح و ایمان خود مستحق پاداش است و در نامه عمل او نیز این پاداش به صورت قطعی نوشته می شود، ولی ارتداد یا گناهان کبیره دیگر سبب می شود که اعمال خیر ثبت شده در نامه عمل او محو و باطل گردد؛ یعنی آتش ارتداد یا گناه کبیره، خرمن ایمان و عمل صالح او را می سوزاند. (۲) فخر رازی بر آن است که حبط عمل مرتد در دنیا به معنای از بین رفتن آثاری است که بر اسلام و ایمان یک مسلمان مترتب است؛ مانند حرمت خون، وجوب دوستی و نصرت و برقراری رابطه زوجیت. براساس این تفسیر، حبط عمل مرتد در دنیا به معنای حلال بودن خون مرتد بر مسلمانان، نقض زوجیت، نقض مالکیت و تقسیم اموال وی است. به نظر فخر رازی، حبط عمل در آخرت به معنای بطلان استحقاق ثواب است؛ یعنی مرتد در آخرت هیچ استحقاقی برای دریافت ثواب اعمال خیر ندارد. (۳) زمان تباه شدن اعمال مرتدان، مورد دیگری از بحث در مسئله حبط عمل است. برخی مفسران در این باره گفته اند: به

محض ارتداد همه اعمال خیر مرتد تباه می گردد. برخی دیگر گفته اند: چنان چه شخص با کفر و ارتداد از دنیا برود اعمال خیرش باطل می گردد، اما اگر توبه کرده و مسلمان شود اعمال خیر او باقی است، زیرا طبق آیه ۲۱۷ سوره بقره خداوند حبط و تباهی اعمال را بر مردن در حال کفر متوقف (۱). التبیان، ج ۲، ص ۲۰۸ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۲ (۲). کشف المراد، ص ۵۶۰ و منشور جاوید، ج ۸، ص ۲۵۰ (۳). ر. ک: التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۴۰ ارتداد، ص: ۲۵۱ کرده است. (۱)

۱۰. مهر خوردن بر قلب، گوش و چشم

خداوند بر قلب، گوش و چشم مرتدان به سبب ارتداد آنان مهر زده و راه دیدن حقایق و سیر در مسیر هدایت را بر آنان می بندد، از این رو آن ها از ادراک حقایق و تشخیص راه از چاه ناتوان اند، هر چند در ظاهر هم قلب دارند تا با آن حقایق را ادراک کنند و هم گوش دارند تا سخن خیر و شر را بشنوند و هم چشم دارند تا آن چه را به مصلحت است ببینند، لیکن این وسایل برای آن ها ناکار آمد است. قرآن کریم در این باره می فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَصَبَّحَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «۲» کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، به جز آن ها که مجبور به کفر شده، در حالی که قلبشان به ایمان مطمئن است، و لکن آن ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند... آنان کسانی هستند که خداوند بر قلب و گوش و چشمان آن ها مهر زده است و غافلان واقعی همانها هستند. درباره گروهی از منافقان نیز که بعد از پذیرش اسلام به کفر بازگشته بودند می فرماید: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»؛ «۳» (۱). ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۷ (۲). نحل، آیات ۱۰۶-۱۰۸ (۳). منافقون، آیه ۳ ارتداد، ص: ۲۵۲ این بدان سبب است که آنان ایمان آوردند و سپس کافر شدند و در نتیجه بر دل هایشان مهر زده شد. مهر زدن خداوند بر قلب و گوش و چشمان مرتدان جبر از سوی خدا و ابتدایی نیست، بلکه کیفر و بازتاب اعمال خود آنان در انتخاب اختیاری راه کفر و ارتداد است و آنان خود چنین سرنوشتی را برای خویشتن رقم زده اند.

۱۱. سختی جان دادن

فرشتگان و مأموران الهی قبض ارواح، جان مرتدان را به سختی خواهند گرفت و آنان لحظه ای آسایش و راحتی نداشته و جان دانی بسیار سخت خواهند داشت. قرآن کریم لحظات احتضار و مرگ مرتدان را چنین ترسیم می کند: الف. «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَيُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ»؛ «۱» کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنان، به حق پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است، پس چگونه تاب می آورند وقتی که فرشتگان عذاب جانشان را می ستانند و بر پشت و چهره آنان تازیانه می نوازند. ب. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ (۱). محمد، آیات ۲۵-۲۷ ارتداد، ص: ۲۵۳ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ»؛ «۱» و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد یا می گوید: به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده است و آن کس که می گوید: به زودی نظیر آن چه خدا نازل کرده نازل می کنم. و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ می دیدی که فرشتگان به سوی آن ها دست هایشان را گشوده اند و نهیب می زنند که جان هایتان را فرو دهید؛ امروز به سزای آن چه به ناحق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید به عذاب

خوارکننده کیفر می‌باید. در روایتی درباره شأن نزول این آیه وارد شده است که یکی از کاتبان وحی به نام عبدالله بن ابی سرح به پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت کرده و وحی را بر خلاف آن چه بر او القا می‌شد می‌نوشت. وی سپس مرتد شد و به مکه گریخت و ادعا کرد که من هم می‌توانم همانند قرآن بیاورم. طبق روایتی دیگر، آیه مذکور درباره مسیلمه کذاب نازل شد که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شد و ادعای پیامبری کرد. «۲» این آیه افزون بر دروغ‌گو و ظالم خواندن آن‌ها از عذاب دردناک آنان هنگام مرگ خبر می‌دهد که فرشتگان عذاب در آن هنگام سخت آن‌ها را شکنجه و مجازات کرده و جان‌های آنان را به سختی خواهند گرفت.

۱۲. حسرت خوردن در آخرت

مرتد در قیامت با مشاهده عذاب الهی و حرمان خویش از نعمت‌های بهشتی حسرت می‌خورد، که چرا در دنیا راه گمراهی را در پیش گرفت و چرا دین و راه پیامبر را که ضامن سعادت دنیا و آخرت بود رها کرد و بر اثر پیروی از گمراهان و کافران (۱). انعام، آیه ۹۳ (۲). مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۸ ارتداد، ص: ۲۵۴ عاقبت و آخرت خود را تباه ساخت: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» یا وَيَلْتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعِيدٍ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا؛ «۱» و روزی است که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. ای وای بر من، کاش فلان شخص را دوست خود برگزیده بودم؛ او مرا از یاد حق گمراه ساخت بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است. این آیات چنان که قبلاً اشاره شد، درباره عقبه‌بن ابی معیط نازل شد که به سبب دوستی با ابی بن خلف و پیروی از او، از اسلام دست برداشت و مرتد شد. «۲» براساس این آیات، عقبه و امثال وی در قیامت از شدت تأسف دستان خود را به دندان گرفته و بر آن‌چه در دنیا از دست داده‌اند حسرت می‌خورند. در قیامت بیشتر انسان‌ها از کوتاهی‌های خود در دنیا در حسرت‌اند، لیکن حسرت کافران از همه بیشتر است، چه آنان که هرگز اسلام را نپذیرفته‌اند و چه آنان که پس از پذیرش اسلام آن را رها کرده و به کفر گراییده‌اند، از این رو قرآن در هشدار به همه کافران از این حسرت اخروی می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بِغَتِيٍّ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ * أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ «۳» (۱). فرقان، آیات ۲۷-۲۹ (۲). مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۱-۲۶۲ (۳). زمر، آیات ۵۵-۵۸ ارتداد، ص: ۲۵۵ و از بهترین دستورهای که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آن که عذاب الهی ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید. این دستورها برای آن است که مبدا در روز قیامت کسی بگوید: افسوس بر من در مورد کوتاهیایی که نسبت به فرمان خدا کردم و از مسخره کنندگان بودم، یا بگوید: اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد از پرهیزکاران بودم، یا هنگامی که عذاب را می‌بیند بگوید: ای کاش بازگشتی به دنیا برایم باشد تا از نیکوکاران شوم.

۱۳. عذاب دردناک قیامت

جای گاه‌نهایی و جاودانه مرتدان از دین، جهنم و گرفتار آمدن به انواع شکنجه‌ها و عذاب‌های دردناک و سبک‌ناشدنی و بدون مهلت در قیامت است. قرآن در آیات زیر به این مجازات‌ها و انواع آن اشاره کرده است: الف. «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ «۱» و هر کس بعد از آن که راه هدایت بر او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدان چه روی خود را بدان سو کرده و گذاریم و به

دوزخش کشانیم و چه بد باز گشتگاهی است. ب. «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» ؛ «۲» آن روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد، به سیاه‌رویان [که همان مرتدان‌اند] گویند: آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید. (۱). نساء، آیه ۱۱۵ (۲). آل عمران، آیه ۱۰۶ ارتداد، ص: ۲۵۶ ج. «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» ؛ «۱» آنان قطعاً سخن کفر گفتند و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند ، ... پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذابی دردناک عذاب خواهد کرد و در روی زمین یار و یابری نخواهند داشت. د. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» ؛ «۲» هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد ... پس خشم خداوند بر آنان بوده و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود. ه. «أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ» ؛ «۳» آنان [مرتدان ، سزایشان این است که لعنت خدا، فرشتگان و مردم همگی بر ایشان است. در این لعن جاودانه بمانند، نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند. و. «وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» ؛ «۴» کسانی که از دین خود برگردند ... آنان اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود. عذاب مرتدان چنان سخت و بزرگ است که اگر همه آن چه در زمین است طلا و ملک این افراد باشد و اینان بخواهند آن را برای آزادی خود فدیة دهند، هرگز خداوند (۱). توبه، آیه ۷۴ (۲). نحل، آیه ۱۰۶ (۳). آل عمران، آیات ۸۷-۸۸ (۴). بقره، آیه ۲۱۷ ارتداد، ص: ۲۵۷ از آنان نپذیرفته و آنان را از این عذاب نجات نخواهد داد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» ؛ «۱» کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند اگر زمین پر از طلا باشد و بخواهند آن را به عنوان فدیة و کفاره عمل بد خویش بپردازند، هرگز از هیچ‌یک از آنان قبول نخواهد شد و برای آنان مجازات دردناکی است و یاورانی نیز نخواهند داشت. افزون بر این، عذر و بهانه‌های آنان برای رهایی خود از آتش جهنم نیز پذیرفته نمی‌شود، چنان‌که خداوند سبحان در پاسخ و رد عذر برخی مسلمانان مرتد که چنین عذر می‌آورند که ما در محیط خود از مستضعفان بودیم، و مجبور بودیم خواست کفار را اجرا کنیم. «۲» می‌فرماید: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» ؛ «۳» مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جای گاهشان دوزخ است و دوزخ بد سرانجامی است. (۱). آل عمران، آیه ۹۱ (۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۰ (۳). نساء، آیه ۹۷

بخش چهارم: ارتداد در بستر تاریخ

اشاره

کفر و ایمان، هدایت و ضلالت، و صعود و سقوط، در طول تاریخ در میان بشر جاری بوده و خواهد بود و همواره انسانهای ضعیف‌النفس پرشماری بوده‌اند که پس از پذیرش دین حق با اثر پذیری از وسوسه‌های شیاطین و پیروی از هواهای نفسانی، از دین حق منحرف شده و راه کفر و انحطاط را در پیش گرفته‌اند. قرآن کریم با اشاره به سرگذشت برخی از این افراد، عوامل و زمینه‌های انحراف آنان را یادآور شده و سرنوشت سوء آن‌ها در دنیا و عاقبتی را که در آخرت در انتظار آنان است بیان کرده است تا مؤمنان و پیروان ادیان الهی از آن عبرت گیرند، چنان‌که پس از اشاره به انحراف و فرجام یکی از موحدان، به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که قصه وی را برای مردم بازگوید تا آنان درباره پیامد انحراف خود از دین بیندیشند: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ

آيَاتِنَا فَانْسِلْخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَّةَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (۱) و بر آنان بخوان خبر آن کس که آیات خود را به او دادیم پس او از آن عاری گشت آن گاه که شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. اگر می‌خواستیم او را به وسیله آن [آیات بالا می‌بردیم؛ (۱). اعراف، آیات ۱۷۵-۱۷۶ ارتداد، ص: ۲۶۲ اما او به دنیا گرایید و از هوای نفس پیروی کرد... این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس این داستان را حکایت کن، شاید آنان بیندیشند. زیرا نقل سرگذشت پیشینیان، خواه کسانی که از ادیان توحیدی منحرف شده‌اند و یا کسانی که با پایداری بر ایمان خود راه تعالی را طی کرده‌اند، مایه عبرت آیندگان است: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»؛ (۱) در سرگذشت پیشینیان عبرتی است برای صاحبان اندیشه. بر این اساس، در این بخش از کتاب در دو فصل جداگانه سرگذشت کسانی بازگو می‌شود که پس از پذیرش حق و هدایت و گام برداشتن در مسیر توحید از آن منحرف شده و به کفر گراییدند؛ فصل نخست به بررسی انحراف و ارتداد در اقوام گذشته و ملت‌های قبل از اسلام اختصاص دارد و در فصل دوم محور سخن ارتداد و انحراف کسانی است که بعد از پذیرش دین اسلام از آن دست برداشته و به کفر گراییده‌اند. (۱). یوسف، آیه ۱۱۱

فصل اول: نمونه‌های تاریخی کفر و ارتداد پیش از اسلام

نخستین کافر و بازگشت کننده به کفر

شیطان نخستین کسی است که پس از ایمان به خداوند متعال و گذران سالیان متمادی در عبادت و همگامی با مؤمنان، بر اثر تکبر و نافرمانی در برابر خداوند از راه حق و هدایت منحرف و جزو کافران شد. در بیان سرگذشت او و چگونگی امتناعش از پذیرش فرمان خداوند و اخراج او از صف فرشتگان مقرب، قرآن کریم نخست فرمان خداوند به فرشتگان را یادآور شده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ* فَبَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ (۱) آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خواهم آفرید. پس چون او را کاملاً درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم برای او به سجده افتید. همه فرشتگان با اطاعت از این فرمان بر آدم سجده کردند، اما شیطان از آن امتناع ورزید: «فَسَاجِدُوا لِلْإِنْسَانِ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»؛ (۲) (۱). ص، آیات ۷۱-۷۲ و اعراف، آیه ۱۱ (۲). اعراف، آیه ۱۱ ارتداد، ص: ۲۶۴ پس همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. «فَسَاجِدُوا لِلْإِنْسَانِ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ (۱) پس همه سجده کردند جز ابلیس که امتناع کرد و کبر ورزید و از کافران شد. خداوند از ابلیس علت سجده نکردن را پرسید و فرمود: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسِيتَكَبَّرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»؛ (۲) ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که با دستان قدرت خویش خلق کردم سجده نکردی، آیا تکبر نمودی یا از برتری جویانی؟ شیطان در جواب گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ (۳) من از او به‌ترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل. شیطان با این عصیان و نافرمانی از مقام و منزلتی که در پیشگاه خداوند داشت و در صف ملائکه مقرب و جزو عبادت کنندگان پروردگار بود رانده شد و تا قیامت مورد لعن و نفرین خدا قرار گرفت: «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»؛ (۴) [خداوند] گفت: از آن مقام و مرتبهات فرود آی؛ تو حق نداری در آن مقام و مرتبه تکبر ورزی؛ بیرون رو که تو از افراد پست و حقیر هستی. و «قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَبِإِنَّكَ رَجِيمٌ* وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»؛ (۵) (۱). بقره، آیه ۳۴ و ص، آیات ۷۳-۷۴ (۲). ص، آیه ۷۵؛ اعراف، آیه ۱۲ و حجر، آیه ۳۲ (۳). ص، آیه ۷۶؛ و حجر، آیه ۳۳ (۴). اعراف، آیه ۱۳ (۵). حجر، آیات ۳۴-۳۵ ارتداد، ص: ۲۶۵ [خداوند] فرمود: از این مقام بیرون شو که تو رانده شده‌ای، و تا روز جزا بر تو لعنت باد. در این جا سؤال این است، که آیا شیطان ایمان داشت و سپس به کفر گرایید یا این که از

همان ابتدا کافر بوده و هرگز به خدای تعالی ایمان نیاورده است؟ در این باره دو دیدگاه است: دیدگاه نخست، این است که شیطان به خداوند ایمان داشت و پس از آن تکبر ورزید و از زمره اهل ایمان و عبادت بیرون رفت و به کافران پیوست. مؤید این دیدگاه، اولاً، جمله «کان من الکفرین» در آیه ۳۴ سوره بقره و آیه ۷۴ سوره ص است که «کان» در آن به معنای «صار» است، بدین معنا که ابلیس ابتدا از مؤمنان بود، سپس به کفر گرایید و از کافران شد. نظیر این تعبیر، درباره فرزند نوح نیز آمده است: «وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ»؛ «۱» و موج میان آن دو حائل شد و پسر نوح از غرق شدگان گشت. ثانیاً قرار گرفتن او در صف و جای گاه فرشتگان مطیع خداوند است، زیرا اگر شیطان از همان ابتدا کافر بود حضور او در جای گاه رفیع عبادت و اطاعت کنندگان خداوند توجیهی نداشت، پس او در این جای گاه مانند آن فرشتگان اهل طاعت و ایمان بوده است، اما بر اثر تکبر و نافرمانی و عصیان مزبور کافر شد و بدین سبب از این مقام عالی که مقام فرشتگان مؤمن است ساقط شد. ثالثاً، روایات اهل بیت علیهم السلام است که این نظر از آن‌ها استفاده می‌شود، از جمله در روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام درباره نخستین کسی که کافر شد و کفر را بنیان نهاد سؤال شد؛ آن حضرت فرمود: «ابلیس که لعنت خدا بر او باد». «۲» (۱). هود، آیه ۴۳ (۲). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۱؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۱۵ و بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۴۹ ارتداد، ص: ۲۶۶ در روایتی دیگر آن حضرت می‌فرماید: فاعتبروا بما كان من فعل الله بابليس إذ احبط عمله الطويل و جهده الجهد و كان قد عبد الله ستة آلاف سنة، لا يدري من سني الدنيا، ام من سني الآخرة، عن كبر ساعة واحدة؛ «۱» پس پند و عبرت گیرید به آن چه خداوند با ابلیس رفتار کرد که بر اثر یک تکبر او، اعمال و عبادات طولانی و کوشش‌های سخت عبادی وی را باطل و نابود کرد، در حالی که شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود که معلوم نیست از سال‌های دنیا بوده است یا از سال‌های آخرت. امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ سؤالی درباره تقدم کفر و شرک فرمود: الکفر اقدم و ذلک ان ابليس اول من کفر، و کان کفره غیر الشرک؛ «... ۲» کفر بر شرک مقدم است، زیرا ابلیس نخستین کسی بود که کافر شد و کفر او شرک نبود ... حاصل این که ابلیس به خدا ایمان داشته و خداوند را عبادت می‌کرده است و عبادات او اثر نیز داشته است، اما تکبر و عصیان او در برابر خداوند همه آن آثار را باطل و تباه کرد. در این جا ممکن است این پرسش پیش آید که چگونه شیطان با یک نافرمانی و تکبر و گناه جزو کافران شد، با این که گناه، هر چند هم بزرگ، چنان چه با انکاری همراه نباشد موجب کفر نمی‌گردد؟ در پاسخ این سؤال گفته شده کفر شیطان بدان جهت بود که وی همراه ترک سجده، برخی از خصلت‌های کفر را نیز جمع کرد؛ مانند: (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (۲). قرب الاسناد، ص ۴۸ الکافی، ج ۲، ص ۳۸۶ ارتداد، ص: ۲۶۷ أ. وی سجده را از سر تکبر در برابر خدا و رد فرمان او ترک کرد و هر کس که سجده را بدین سبب ترک کند کافر خواهد شد. ب. شیطان با این کار در واقع پیامبر خدا را تحقیر کرد و او را به استهزا گرفت و این عمل جز از کافر سر نمی‌زند. ج. شیطان امر خدا به سجده را حکیمانه ندانسته و با این باور که خداوند او را به کاری قبیح امر کرده است از سجده سرباز زد. «۱» در تفسیر نمونه نیز در این باره آمده است: امتناع شیطان از سجده بر آدم علیه السلام امتناعی ساده و معمولی و گناهی عادی نبود، بلکه سرکشی و تمردی آمیخته با اعتراض و انکار مقام پروردگار بود، زیرا این سخن شیطان که گفت: من از او بهترم، در واقع به این معناست که فرمان تو در مورد سجده بر آدم، بر خلاف حکمت و عدالت، و مقدم داشتن مرجوح بر راجح است، به این جهت مخالفت او به کفر و انکار علم و حکمت خدا انجامید و به همین سبب می‌بایست همه مقام‌ها و موقعیت‌های خویش را در درگاه خداوند از دست بدهد، از این رو خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد و به او فرمود: «فاهبط منها؛ «۲» از این مقام و مرتبه فرود آی. براساس این دیدگاه شیطان بنیان گذار کفر و ارتداد است، زیرا او نخستین کسی است که پس از ایمان به خداوند متعالی کفر ورزید، پس کسانی که از دین الهی دست بر می‌دارند و عقیده و آیینی دیگر را بر می‌گزینند در حقیقت همان راهی را می‌روند که شیطان آن را گشود و در آن گام نهاد و از این رو پیشوا و رهبر مرتدان شیطان است. دیدگاه دوم، این است که ابلیس از قبل کافر بود و عبادت او نه از سر ایمان و (۱). ر. ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹۲ (۲).

نمونه، ج ۶، ص ۱۰۵-۱۰۶ ارتداد، ص: ۲۶۸ اخلاص، بلکه ریاکارانه و منافقانه و برای همرنگی با فرشتگان بوده است. طبق این دیدگاه، فعل «کان» در جمله «کان من الکفرین» به ظاهر خود حمل می‌شود که دلالت بر زمان گذشته دارد و معنای جمله چنین است که او از کافران بود. علامه طباطبائی قدس سره نیز سخن ابلیس را که گفت: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ»؛ «۱» گواه آن دانسته که امتناع از سجده کردن بر آدم جزو ذات ابلیس بوده و از او چنین کاری متوقع بوده است. «۲» مؤید دیگر این رأی، دیدگاه موافات است که بر اساس آن، استحقاق ثواب مشروط به آن است که عامل خیر ایمانش را تا هنگام مرگ حفظ کند. «۳» براساس تعریفی دیگر از موافات، جمع بین کفر و ایمان در شخص واحد، هر چند در دو زمان باشد محال است، زیرا ایمان موجب استحقاق ثواب دائمی، و کفر موجب استحقاق عقاب همیشگی است و جمع بین دو استحقاق، مانند جمع بین خود ثواب و عقاب دائمی، محال است، بنابراین، وجود یکی از آن دو یا زایل کننده دیگری است یا می‌نمایاند که دیگری از اول نبوده است. براساس این تعریف از موافات، اگر ابلیس مؤمن و عبادتش ناشی از ایمان بود هرگز به کفر و عذاب الهی دچار نمی‌شد. «۴» مرحوم طبرسی دیدگاه دوم را به سبب انطباق آن با موافات که به آن اعتقاد دارد پذیرفته است. «۵» (۱). حجر، آیه ۳۳ (۲). المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۵ (۳). کشف المراد، ص ۵۵۷ (۴). تفسیر صدر المتألهین، ج ۳، ص ۷۳ (۵). مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹۱

قابیل فرزند آدم علیه السلام

قصه دیگری که قرآن کریم آن را یاد آور شده و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که آن را برای مؤمنان باز گوید، داستان دو فرزند آدم، یعنی هابیل و قابیل است. هابیل و قابیل در ابتدا هر دو اهل ایمان و طاعت بودند، به همین سبب هر یک برای تقرب بیشتر به خداوند، مأمور به آوردن قربانی شدند، اما تنها قربانی یکی از آن دو پذیرفته شد، بدین سبب آن دیگری که قربانی‌اش قبول نشد به برادر خود حسد ورزید و او را به قتل رساند و به دنبال آن از راه حق منحرف شد و از گمراهان شد. قرآن داستان آنان را این گونه بیان می‌کند: «وَإِذْ عَلَيْنَا نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْثُغَ بِإِثْمِي وَتَتَّكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «۱»؛ و داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که هر کدام کاری برای تقرب به خدا انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شده و از دیگری پذیرفته نشد. برادری که عملش رد شده بود به برادر دیگر گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت. برادر دیگر گفت: خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد؛ اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من هرگز به کشتن تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم؛ من می‌خواهم تو با گناه من و خودت از این عمل بازگردی و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. پس نفس اماره‌اش او را به قتل برادر ترغیب کرد و برادرش (۱). مائده، آیات ۲۷-۳۰ ارتداد، ص: ۲۷۰ را کشت و از زیانکاران گشت. طبق برخی روایات، این قربانی به ازدواج آن دو با خواهران یک‌دیگر مربوط است که هابیل حکم خداوند در این باره را پذیرفت، اما قابیل چون خواهرش زیباتر بود آن را نپذیرفت و گفت: خداوند چنین دستوری نداده است. «۱» در روایات دیگر علت اختلاف آن دو، مسئله وصایت و جانشینی حضرت آدم علیه السلام ذکر شده است؛ به این بیان که چون خداوند به آدم علیه السلام امر کرد که وصیت و اسم اعظم را به هابیل بدهد، قابیل که برادر بزرگ‌تر بود غضبناک شد و خود را مستحق به کرامت و وصیت پدر دانست. برای پایان دادن به این نزاع وحی آمد که هریک به درگاه خدا قربانی آورند؛ آن دو نیز قربانی آوردند، اما خداوند قربانی قابیل را نپذیرفت، بدین سبب قابیل به هابیل حسد ورزیده و او را به قتل رساند. «۲» در قرآن کریم از گرایش قابیل به کفر سخنی نیست، بلکه تنها از خسران و زیان کار بودن او یاد شده است: «فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «۳» اما در روایت آمده است که وی پس از کشتن برادرش، به کفر گرایید و آتش پرست شد. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«پس از آن که قربانی قابیل پذیرفته نشد او به آتش متوسل شد و برای آن خانه‌ای ساخته و او نخستین کسی بود که آتشکده ساخت و گفت: من این آتش را می‌پرستم تا قربانی مرا قبول کند». (۴) از امام صادق علیه السلام نیز روایت است که فرمود: پس از این که قابیل برادرش را کشت شیطان نزد او آمد و گفت: آتشی که قربانی را قبول می‌کند محترم و عظیم است، پس آن را احترام کن و برای آن خانه‌ای بنا کن و اهلی قرار ده و عبادت آتش را به نحو نیکو (۱). مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۸۳ و الدرالمثور، ج ۳، ص ۵۴-۵۶ (۲). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۲ و بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۴۵ (۳). مائده، آیه ۳۰ (۴). الکافی، ج ۸، ص ۱۱۳؛ کمال الدین، ص ۲۱۳ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹ ارتداد، ص: ۲۷۱ به جای آور تا قربانی تو پذیرفته شود. قابیل این کار را انجام داد و او نخستین آتش‌پرست و بینان‌گذار آتشکده است. (۱)

سامری

سامری، و به زبان عبری «شمری»، از بنی اسرائیل است. وی از نواده‌های شمرون و منسوب به اوست و شمرون فرزند یشاکر چهارمین فرزند یعقوب است. (۲) «سامری از یاران حضرت موسی علیه السلام بود و به هنگام فرار از جنگال فرعون پیشاپیش بنی اسرائیل از رود نیل عبور کرد. وی در میان بنی اسرائیل به سخاوت و کرم معروف بود و از علم نجوم، زرگری و کهانت نیز اطلاع و بهره کافی داشت، لیکن در زمان غیبت حضرت موسی علیه السلام که برای گرفتن تورات به میقات رفته بود، طلاها و جواهرات بنی اسرائیل را از آنان گرفت و آن‌ها را گداخت و از آن‌ها گوساله‌ای ساخت و با کاری دقیق و ظریف آن را طوری طراحی کرد که وقتی باد از پشت آن وارد و از دهانش خارج می‌شد صدایی شبیه صدای گاو واقعی داشت. سامری پس از آن که گوساله را ساخت به بنی اسرائیل گفت: این خدای شما و خدای موسی است. آنان نیز چون سابقه گوساله‌پرستی داشتند بدان رو آوردند و آن را معبود خود قرار دادند. سامری با این کار هم خود مرتد شد و از دین موسی باز گشت و هم بنی اسرائیل را به ارتداد کشاند. حضرت موسی علیه السلام چون از میقات بازگشت و دید که سامری خود گمراه شده و بنی اسرائیل را نیز گمراه کرده است به شدت غضبناک شد و با سامری برخوردی شدید کرد و خواست او را به قتل رساند که خداوند متعال او را از این کار بازداشت. (۳)» (۱). بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۷-۲۲۸ و النور المبین، ص ۶۵ (۲). اعلام قرآن، ص ۳۵۹ (۳). الصافی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۴۴ و روح المعانی، مج ۹، ج ۱۶، ص ۳۷۵ ارتداد، ص: ۲۷۲ داستان ارتداد سامری و سرنوشت او و مجازاتی که موسی برای وی در نظر گرفت در قرآن کریم آمده است. قرآن گفت و گوی موسای کلیم علیه السلام و سامری را چنین بازگو می‌کند: «قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» قَالَ بَصِيرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي»؛ (۱) [موسی گفت: تو چرا این کار را کردی ای سامری؟] سامری گفت: من چیزی را دیدم که آن‌ها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول را گرفتم سپس آن را افکندم. نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد. مقصود سامری از «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا» طبق نظر برخی مفسران، این است که هنگام عبور از نیل من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق لشکر فرعون به کنار رود آمده بود و من در آن زمان قسمتی از خاک زیر پای جبرئیل یا خاک زیر پای مرکب او را بر گرفتم و آن را برای امروز ذخیره کرده و آن را درون گوساله افکندم و این صدایی که از گوساله خارج می‌شود از برکت آن خاک است (۲). یا این که مراد از رسول در آن جمله، حضرت موسی است، نه جبرئیل، و مقصود سامری نیز این است که من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار ایمان آوردم؛ ولی بعداً در آن شک کرده و آن را به دور افکندم و به آیین بت‌پرستی گرایش یافتم و این در نظر من جالب‌تر و زیباتر بود. (۳) به هر تقدیر پاسخ و عذر سامری به هیچ وجه برای موسی علیه السلام قانع کننده نبود، از این رو او را به مجازاتی سخت محکوم ساخت و سه دستور درباره او و گوساله‌اش صادر کرد: (۱). طه، آیات ۹۵-۹۶ (۲). مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۴۴؛ الکشاف، ج ۳، ص ۸۴ و المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵ (۳). المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۶ و نمونه، ج ۱۳، ص ۲۸۵ ارتداد، ص: ۲۷۳

نخست، این که باید از میان مردم دور شود و کسی با او تماس نگیرد: «قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ»؛ «۱» [موسی گفت: برو، بهره تو در باقی مانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک شود خواهی گفت: با من تماس نگیر. حضرت موسی با این فرمان قاطع، سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشاند، به گونه‌ای که هیچ یک از بنی اسرائیل حق هم‌نشینی، گفت و گو و معامله با او را نداشت، از این رو سامری به اجبار از مردم و جامعه کناره گرفت و سر به بیابان گذاشت. «۲» بعضی از مفسران گفته‌اند: جمله «لَا مِسَاسَ» به یکی از قوانین جزایی شریعت موسی علیه السلام اشاره دارد که درباره مرتکب بین گناهان سنگین صادر می‌شد. محکوم به چنین حکمی چونان موجودی پلید و نجس، هیچ کس با او تماس نمی‌گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس گیرد. «۳» ممکن است این حکم مانند حکم نجاست کفار در اسلام بوده باشد، یعنی همان طور که کافر و مرتد از نظر اسلام نجس‌اند و مسلمان نباید در موارد احتمال تنجس با آنان تماس داشته باشد، محکومان یاد شده نیز در شریعت موسی علیه السلام پلید و محکوم به حرمت تماس با دیگران بوده‌اند. جمله «لَا مِسَاسَ» را بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که پس از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی علیه السلام وی را نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی‌توانست با او تماس گیرد و اگر کسی تماس می‌گرفت او نیز به آن بیماری گرفتار می‌شد. یا این که سامری به نوعی بیماری روانی به صورت (۱). طه، آیه ۹۷ (۲). التیان، ج ۷، ص ۲۰۴ و روح المعانی، مج ۹، ج ۱۶، ص ۳۷۴ (۳). فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۳۴۹ ارتداد، ص: ۲۷۴ و سواس شدید و وحشت از انسان‌ها مبتلا- شد، به طوری که هر کس نزدیک او می‌شد فریاد می‌زد: «لَا مِسَاسَ»؛ «۱» با من تماس نگیرید. برخی آن بیماری محتمل را جزام دانسته و گفته‌اند: چون بیماری جزام مسری است و به نص تورات بیمار جذامی پلید است، سامری عرفاً و شرعاً به قانون «لَا مِسَاسَ» محکوم و از شهر رانده شده است. «۲» دوم، این که عذابی دردناک در انتظار اوست: «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ»؛ «۳» و تو می‌عادی از عذاب خدا داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد. این بیان، هم می‌تواند تهدید به مجازات دنیوی باشد، به این معنا که تو در وقت معین در دنیا هلاک خواهی شد، و هم می‌تواند اشاره به عذاب آخرت باشد. سوم، این که معبود را که مدت‌ها پرستیده‌ای می‌سوزانم و آن را به دریا می‌ریزم: «وَأَنْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»؛ «۴» و بنگر به معبود که پیوسته آن را پرستش می‌کردی، ما آن را می‌سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می‌ریزیم. درباره چگونگی سوختن آن گوساله طلایی شاید بتوان گفت که تمام گوساله از طلا- نبوده است، بلکه اشیایی قابل سوختن نیز در آن به کار رفته بود. البته حتی شیئی که همه آن از طلاست را نیز می‌توان با آتش زیاد ذوب کرد و از بین برد. راز به دریا ریختن طلاها با وجود ارزش زیاد آنها نیز این بود که دوباره کسی به فکر ساختن چنین گوساله و معبودی نیفتد و ریشه بت‌پرستی سوزانده شود. در (۱). تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۶۰ و المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۷ (۲). اعلام قرآن، ص ۳۶۲ (۳). طه، آیه ۹۷ (۴). طه، آیه ۹۷ ارتداد، ص: ۲۷۵ تفسیر نمونه در این باره چنین آمده است: گاهی برای هدفی عالی و مهم‌تر، مانند کوبیدن فکر بت‌پرستی، چنین کاری ضروری است، مبدا ماده فساد در میان مردم بماند و باز هم برای مردم و سوسه‌انگیز باشد. به عبارت روشن‌تر اگر موسی علیه السلام طلاهایی را که در ساختن گوساله به کار رفته بود باقی می‌گذارد و یا مثلاً در میان مردم تقسیم می‌کرد، ممکن بود روزی دوباره افراد نادان به نظر قداست به آنها نگاه کنند و خاطره گوساله‌پرستی از نو در آنها زنده گردد، از این رو در این جا می‌بایست این ماده گران قیمت را فدای حفظ اعتقاد مردم کرد و راهی جز این نبود. به این ترتیب موسی علیه السلام با روش قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله در پیش گرفت توانست غائله گوساله‌پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها محو کند. «۱»

برصیصای عابد

برصیصای عابد از راهبان بنی اسرائیل بود. او پیوسته در صومعه خویش بود و شصت یا هفتاد سال خداوند را عبادت کرد و به

درجه‌ای رسید که دعایش مستجاب بود، از این رو دیوانگان و بیماران را نزد او می‌آوردند و با دعای وی شفا می‌یافتند، لیکن زمانی بر اثر وسوسه‌های شیطان و غلبه هوای نفس با زنی کاری ناشایست کرد، و سپس وی را به قتل رساند. هنگامی که می‌خواستند او را به دار آویزند شیطان نزد او آمد و گفت: اگر بر من سجده کنی تو را نجات خواهم داد. برصیصا برای نجات خود به خدای خویش کفر ورزید و با سجده بر شیطان مرتد شد، چنان که قرآن کریم درباره او می‌فرماید: «كَمَّلَ الشَّيْطَانُ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ (۲) (۱). همان، ج ۱۳، ص ۲۸۹ (۲). حشر، آیه ۱۶ ارتداد، ص: ۲۷۶ [کار آنان هم‌چون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو [تا مشکلات تو را حل کنم و] چون کافر شد گفت: من از تو بیزارم، زیرا من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم. مراد از «انسان» در این آیه، به نظر بیشتر مفسران، برصیصای عابد است که با اطاعت از شیطان و سجده بر او به خدا کفر ورزید و مرتد شد. داستان انحراف او از مسیر حق و ارتداد او به تفصیل در کتاب‌های تفسیر و تاریخ آمده است. (۱)]

بنی اسرائیل

اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است، و «بنی اسرائیل» عنوانی برای فرزندان اوست. این نام نخست بر دوازده فرزند آن حضرت اطلاق می‌شد. سپس نسل و اولاد این دوازده نفر نیز به این نام خوانده شدند. این عده در عصرهای بعد به پیامبران الهی، مانند موسی و عیسی علیهما السلام ایمان آوردند. گروهی از بنی اسرائیل در زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه و اطراف آن زندگی می‌کردند و به یهود و نصاری شهرت داشتند. بنی اسرائیل در طول دوران حیات خود به سبب ایمان به پیامبران الهی و پذیرش ادیان توحیدی فراز و نشیب‌های بسیاری را گذرانده‌اند. آنان گاهی به پیامبران الهی ایمان می‌آوردند و گاهی نیز به کفر گراییده یا به عقایدی معتقد می‌شدند که کفر و خروج از خط توحید به شمار می‌رفت. دو مورد عمده از انحراف آنان از دین الهی و توحید که در قرآن بدان اشاره شده به این شرح است: ۱. گوساله‌پرستی: بنی اسرائیل پس از فرار از چنگال فرعون و عبور از رود نیل به منطقه‌ای رسیدند که قومی بت‌پرست در آن زندگی می‌کردند. آنان با مشاهده صحنه (۱). مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۹۷؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۱۷ و البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۶۲ ارتداد، ص: ۲۷۷ بت‌پرستی این قوم گذشته خود را به یاد آورده و چون همه ریشه‌های جهل و بت‌پرستی هنوز از اذهان آنان پاک نشده بود میل بازگشت به بت‌پرستی کردند، از این رو از حضرت موسی علیه السلام خواستند که برای آنان نیز بتی مانند بت پرستان قرار دهد: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَانٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»؛ (۱) و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم تا به قومی رسیدند که به پرستش بت‌های خویش همت می‌گماشتند. آنان گفتند: ای موسی، همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما نیز خدایی قرار ده. گرچه در این جا حضرت موسی علیه السلام با ارشاد و راهنمایی آنان و این هشدار که فرجام بت‌پرستی و بازگشت از توحید هلاکت و نابودی است، مانع ارتداد آنان شد و به آنان گفت: «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَبِاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ (۲) شما قومی نادان هستید. این بت پرستان را که می‌بینید سرانجام کارشان نابودی است و آن چه انجام می‌دهند باطل و بیهوده است. [سپس گفت: آیا غیر از خداوند معبودی برای شما بطلبم، در حالی که او شما را بر جهانیان برتری داد. لیکن زمانی که برای گرفتن الواح به میقات رفت و برادرش هارون را به جانشینی خود در میان قوم خود گذاشت، آنان از راه توحید باز گشته و به گوساله‌پرستی رو آوردند و سامری که مردی کاهن و زیرک بود از طلا و جواهرات آنان گوساله‌ای ساخت و آنان را به پرستش آن فراخواند. آن قوم نیز چون سابقه گوساله‌پرستی داشتند (۱). اعراف، آیه ۱۳۸ (۲). اعراف، آیات ۱۳۸-۱۳۹ ارتداد، ص: ۲۷۸ با استقبال از پیشنهاد سامری به پرستش گوساله رو آوردند. تفصیل جریان این انحراف بنی اسرائیل در قرآن کریم آمده است. خداوند سبحان ابتدا درباره میقات رفتن موسی علیه السلام و جانشینی برادرش

هارون می‌فرماید: «وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ قَتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»؛ «۱» و ما با موسی سی شب وعده گذاردیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم. به این ترتیب میعاد پروردگارش چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قوم من باش و آن‌ها را اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما. طبق برخی روایات، افزایش ده روزه این میقات برای آزمایش بنی‌اسرائیل بود تا منافقان اسرائیلی از مؤمنان واقعی مشخص و بازشناخته شوند «۲»، چنان که وقتی این ده شب افزوده شد بیشتر بنی‌اسرائیل که افرادی سست ایمان بودند گمراه شده و از پیروی موسی و خدای او دست برداشتند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»؛ «۳» و موسی برای شما معجزات آشکاری آورد؛ سپس در غیاب وی گوساله را به خدایی گرفتید و ستمکار شدید. «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ»؛ «۴» (۱). اعراف، آیه ۱۴۲ (۲). نمونه، ج ۶، ص ۳۴۰ (۳). بقره، آیه ۹۲ (۴). اعراف، آیه ۱۴۸ ارتداد، ص: ۲۷۹ و قوم موسی بعد از رفتن او به میعاد، از زیورآلات خود گوساله‌ای ساختند، جسدی [بی‌روح بود که صدای گاو داشت. آیا آن‌ها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی هدایتشان نمی‌کند؟ آن را خدای خود گرفتند و ظالم بودند. البته همه آن قوم مرتد نشدند، چنان که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛ «۱» و جماعتی از قوم موسی به حق هدایت یافته و حاکم به حق و عدالتند. هارون بسیار کوشید تا قوم خود را از ارتداد باز دارد؛ لیکن موفق نشد: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي* قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى»؛ «۲» و در حقیقت هارون قبلاً به آنان گفته بود: ای قوم من، شما به وسیله این گوساله آزموده شدید و پروردگار شما خدای رحمان است، پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید، اما آنان گفتند: ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما باز گردد. خداوند در میقات، گمراهی بنی‌اسرائیل را به موسی علیه السلام خبر داد. آن حضرت با شنیدن این خبر، خشمناک و ناراحت به سوی قوم خویش بازگشت: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ* فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِيدًا حَسِينًا أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي»؛ «۳» [خداوند] فرمود: ما قوم تو را پس از تو به آزمایش گذاردیم و سامری آن‌ها را گمراه کرد. موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: مگر پروردگار (۱). اعراف، آیه ۱۵۹ (۲). طه، آیات ۹۰-۹۱ (۳). طه، آیات ۸۵-۸۶ ارتداد، ص: ۲۸۰ شما وعده‌ای نیکو به شما نداد؟ آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید؟ یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کرده‌اید؟ «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَ مَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»؛ «۱» و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش بازگشت گفت: پس از من بد جانشینی برایم بودید. آیا در فرمان پروردگارتان عجله کردید؟ سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت و با عصبانیت به سوی خود می‌کشید. موسای کلیم علیه السلام با عصبانیت به برادرش هارون گفت: «یا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا* أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي»؛ «۲» ای هارون، وقتی دیدی آن‌ها گمراه شدند، چه چیزی مانع تو شد که از انحراف آنان جلوگیری نکردی آیا فرمان مرا عصیان کردی؟ در این جا طرح این پرسش محتمل است که چرا حضرت موسی علیه السلام چنین واکنش شدیدی بروز داد و آیا این واکنش با مقام نبوت و عصمت انبیا سازگار است؟ نیز این که آیا هارون در وظیفه خود کوتاهی کرده است که از انحراف بنی‌اسرائیل جلوگیری نکرد و آیا سرزنش شدن او از سوی موسی علیه السلام دلیلی بر کوتاهی وی در انجام وظیفه‌اش نیست؟ در پاسخ باید گفت: اولاً، آن واکنش هیچ منافاتی با مقام نبوت و عصمت حضرت موسی علیه السلام نداشت، زیرا هدف وی از چنین واکنش شدیدی خشکاندن ریشه این انحراف و گناه بزرگ و بیدار کردن مغزهای خفته بنی‌اسرائیل از خواب سنگین غفلت و جهالت و هشدار به (۱). اعراف، آیه ۱۵۰ (۲). طه / ۲۰، ۹۲-۹۳ ارتداد، ص: ۲۸۱ آنان نسبت به عواقب این عمل زشت بود. بدون

این عکس العمل شدید بنی اسرائیل هیچ گاه به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اذهان آن ها بماند، چنان که برخی از مفسران گفته اند: حضرت موسی علیه السلام یقین داشت که برادرش هارون بی گناه است، اما با این کار می خواست به بنی اسرائیل بفهماند که آنان گناه بسیار بزرگی مرتکب شده اند؛ گناهی که حتی برادر موسی را که خود پیامبری عالی قدر بود به محکمه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل؛ یعنی مسئله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند. انحراف از توحید و بازگشت به شرک، آن هم بعد از آن همه تعلیمات و دیدن آن همه معجزات و آثار عظمت حق تعالی باور کردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد. گاه که حادثه عظیمی رخ می دهد انسان گریبان چاک می کند و بر سر خود می زند، چه رسد به این که برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد. بدون شک این واکنش ها برای حفظ هدف و اثرگذاری روانی در افراد منحرف و نشان دادن عظمت گناه به آن ها مؤثر است. قطعاً هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است. «۱» مؤید درستی چنین برخوردی تأثیر آن بر بنی اسرائیل است، زیرا آنان با مشاهده چنین برخوردی از موسی علیه السلام به کلی منقلب گشته و از عمل خود پشیمان شده و توبه کردند، در حالی که اگر حضرت موسی علیه السلام به آرامی و با سخنان نرم و ملایم آن ها را اندرز می داد شاید چنین اثری نمی داشت. ثانیاً، این گونه خشم و ناراحتی شدید، عکس العمل طبیعی هر انسان آگاه و با ایمان در برابر چنان انحراف بزرگی است. موسای کلیم نیز در آن هنگام خود را در برابر بدترین صحنه ای دید که ممکن است برای یک مؤمن پدید آید، پس واکنش وی (۱). نمونه، ج ۱۳، ص ۲۸۴ ارتداد، ص: ۲۸۲ طبیعی بود، به ویژه این که موسی صاحب شریعت است و سال ها زحمت و رنج کشیده تا این مردم را از گوساله پرستی و بت پرستی رها ساخته و تا حدودی با احکام دین و شریعت الهی آشنا سازد، از این رو خشم و غضب شدید در آن لحظه که همه تلاش چندین ساله خود را بر باد رفته می دید امری طبیعی بود. ثالثاً، هارون نیز کمترین سستی در انجام وظیفه خود نکرده بود و آن چه لازم بود برای جلوگیری آنان از شرک و بت پرستی انجام داد، ولی جهالت مردم از یک سو و رسوبات دوران بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر، کوشش های او را خنثی کرد و آنان از راهی که رفته بودند باز نگشتند. مؤید این ادعا پاسخی است که هارون علیه السلام به برادرش موسی علیه السلام داد و گفت: «إِنَّ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّ عَفْوِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتُ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ «۱» [ای فرزند مادرم، این قوم مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند، آن چنان که نزدیک بود مرا بکشند، پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده. «يَنْتَوِمُ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»؛ «۲» [ای فرزند مادرم، ریش و سر مرا مگیر؛ من ترسیدم بگویی تو در میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی. از این دو آیه به دست می آید که هارون با تمام توان و تا حد ممکن، برای جلوگیری از انحراف بنی اسرائیل سعی کرده است، اما برای این که کشته نشود و نیز پافشاری او بر رأی و عقیده خود سبب تفرقه بنی اسرائیل نگردد، از اصرار بیش از حد و از کاربرد (۱). اعراف، آیه ۱۵۰ (۲). طه، آیه ۹۴ ارتداد، ص: ۲۸۳ زور در این راه خودداری کرد. با واکنش و اندرزها و اندازهای موسای کلیم علیه السلام بنی اسرائیل توبه کرده و از راهی که رفته بودند باز گشتند: «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «۱» و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعاً گمراه شده اند گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشاید، قطعاً از زیان کاران خواهیم بود. اما خداوند توبه و ندامت تنها را کافی ندانست و شرط پذیرش توبه آنان را این قرار داد که یکدیگر را به قتل رسانند: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «۲» و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با پرستش گوساله بر خود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران خود را به قتل رسانید که این کار نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است، پس خداوند توبه شما را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است. پس از این فرمان بنی اسرائیل به قصد کشتن هم با یکدیگر درگیر شدند تا این که هزاران نفر از آنان کشته شد. در بحث احکام قتل

مرتد در تفسیر آیه فوق به برخی از اقوال مفسران درباره کیفیت قتل و کشتن مرتدان و این که چه کسانی مرتدان را کشتند اشاره شد. (۱). اعراف، آیه ۱۴۹ (۲). بقره، آیه ۵۴ ارتداد، ص: ۲۸۴. ۲. اعتقاد به فرزند خدا بودن عزیر: دومین بار که بنی اسرائیل از توحید منحرف شده و به عقاید کفرآمیز رو آوردند زمانی بود که عزیر را به سبب احیای تورات فرزند خداوند دانستند. عزیر یا عذرا و ملقب به «سوفر»، یعنی کاتب؛ از نوادگان هارون برادر موسی بن عمران علیهما السلام و یکی از احبار و پیامبران بنی اسرائیل و از عالم‌ترین و حافظ‌ترین افراد به تورات بود و به همین سبب نزد یهود بسیار مقدس و محترم بود. «۱» در سن چهل سالگی خداوند روح او را قبض کرد و صد سال بعد به او باز گرداند، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةً عَامٌ ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ أَوْ يَبْعَثُ يَوْمَ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِئَةً عَامٌ...» (۲) یا همانند کسی که از کنار یک آبادی ویران عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن بر روی سقف‌ها فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند این‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ در این هنگام خداوند او را یکصد سال میراند سپس او را زنده کرد [به او] گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز. [خداوند] فرمود: نه بلکه یکصد سال درنگ کردی... بنی اسرائیل پس از شنیدن خبر زنده شدن عزیر نزد وی آمده و گفتند: ما از بزرگانمان شنیده بودیم که حافظ‌ترین مردم نسبت به تورات عزیر بوده است. کتاب تورات به دست بخت‌النصر سوزانده شده است و اکنون کسی در میان ما نیست که آن را حفظ داشته باشد. تو اگر واقعاً عزیری تورات را برای ما قرائت کن و آن را بنویس. (۱). اعلام القرآن، ص ۶۶۲-۶۶۳ (۲). بقره، آیه ۲۵۹ ارتداد، ص: ۲۸۵ خداوند به عزیر الهام کرده و او تورات را به خاطر آورد و بدون هیچ کم و کاستی تورات را از ابتدا تا انتها نوشت. بنی اسرائیل وقتی نبوغ و حافظه او را دیدند گفتند: عزیر فرزند خداست «۱»: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ»؛ «۲» و یهود گفتند: عزیر پسر خدا است. قرآن کریم با رد این سخن و اعتقاد یهود، آن را شبیه اعتقاد کافران دانسته است و آنان را لعن و نفرین کرده است: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِإِفْوَاحِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ «۳» این سخن آنان است که بر زبان می‌آورند و به گفتار کافران پیشین شباهت دارد. لعنت خدا بر آنان باد، چگونه از حق منحرف می‌شوند. درباره حقیقت اعتقاد یهود به فرزند خدا بودن عزیر، دو احتمال هست: نخست، این که اطلاق «فرزند خدا» بر عزیر از باب احترام و تکریم بوده است، چنان که خود یهود هنگام احتجاج با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتند: «ما این عنوان را از باب احترام بر عزیر گذاشته‌ایم.» «۴» احتمال دوم، این که این اطلاق حقیقی بوده و آنان حقیقتاً عزیر را فرزند خدا می‌دانستند. احتمال دوم با ظاهر آیه و روایات سازگارتر است، زیرا اولاً، آیه یاد شده اعتقاد آنان را شبیه اعتقاد کافران دانسته و آنان را به سبب چنین باوری لعن و نفرین کرده است، حال آن که اگر چنین اطلاقی تنها به صرف احترام بود هیچ گاه موجب کفر و استحقاق لعن الهی نمی‌شد. ثانیاً، در همان احتجاج، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در (۱). اعلام القرآن، ص ۶۶۳-۶۶۴ (۲). توبه، آیه ۳۰ (۳). توبه، آیه ۳۰ (۴). نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۰۵ ارتداد، ص: ۲۸۶ پاسخ یهود که گفتند: ما این عنوان را از باب احترام بر عزیر نهاده‌ایم، فرمود: «اگر عزیر را به سبب خدمات بزرگش احترام می‌کنید و این نام را بر او می‌نهد، پس چرا این نام را بر موسی نمی‌گذارید که بسیار بیش از عزیر به شما خدمت کرده است؟» آن‌ها پاسخی برای این سؤال نداشتند. در تفسیر نمونه نیز در این باره آمده است: «ولی هر چه بود، این نام‌گذاری در اذهان گروهی از بنی اسرائیل از صورت احترام بالاتر رفته و آن چنان که روش عوام است آن را طبعاً بر مفهوم حقیقی حمل کرده و عزیر را حقیقتاً فرزند خدا می‌پنداشتند، زیرا هم آنان را از آوارگی نجات داده بود و هم به وسیله بازنویسی تورات به آیینشان سر و سامانی بخشید.» «۱» گفتنی است که این انحراف و ارتداد تنها در باره یهودیان عصر عزیر صادق است، نه درباره نسل‌های بعد که این انحراف را از پدران خود به ارث بردند. نسل‌های بعد کافر اصلی‌اند و نمی‌توان آنان را مرتد شمرد.

مسیحیت نیز پس از عروج حضرت عیسی علیه السلام به انحراف کشیده شد و بسیاری از مسیحیان پس از اعتقاد به توحید از راه حق منحرف شدند و به عقاید کفرآمیز همچون عقیده تثلیث رو آوردند. تثلیث یعنی اعتقاد به وجود سه خدا: خدای پدر، خدای پسر و روح القدس. این سه خدا گرچه متعددند، ولی با یکدیگر اتحاد دارند؛ یعنی تثلیث در وحدت، بدین صورت که این سه خدا در عین این که سه وجودند، اما در یک وجود و یک ذات با هم متحدند و وجودی یگانه دارند. (۱). تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۶۲-۳۶۳ ارتداد، ص: ۲۸۷ عقیده خرافی، انحرافی و کفرآمیز تثلیث هم مخالف با عقل است و هم با شرایع الهی و تعالیم آسمانی ناسازگار است و معتقدان به آن کافر و مشرکند؛ خواه پس از پذیرش توحید و اعتقاد به دین حق الهی بدان معتقد شده باشند، مانند مسیحیان نخستین - که محل شاهد ما در این بحث همین عده از مسیحیان هستند - یا آن که از ابتدا در باور آن‌ها چنین عقایدی بوده باشد، مانند نسل‌های بعدی مسیحیان که این عقاید کفرآمیز را از اجداد خود به ارث برده و از ابتدا کافر و منحرف از دین الهی بودند. قرآن کریم همه معتقدان به تثلیث را کافر و منحرف از دین الهی می‌شمرد: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ «...» کسانی که گفتند: خدا همان مسیح فرزند مریم است، مسلماً کافر شده‌اند». «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ «۲» کسانی که گفتند: خدا سومین شخص از سه شخص است، قطعاً کافر شده‌اند، حال آن که هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست. قرآن کریم منشأ عقاید کفرآمیز مسیحیان را تقلید آنان از بت پرستان پیشین دانسته است: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ «۳» این [فرزند خدا دانستن مسیح سخن آنان است که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شدند شباهت دارد. لعنت خدا بر آنان باد چگونه از حق منحرف می‌شوند. آنان با پیروی و الگو گرفتن از کفار به تدریج از مسیر توحید منحرف شده و به (۱). مائده، آیات ۱۷ و ۷۲ (۲). مائده، آیه ۷۳ (۳). توبه، آیه ۳۰ ارتداد، ص: ۲۸۸ چنین عقاید کفرآمیزی رو آوردند. محققان، انطباق عقاید مسیحیت و تثلیث با عقاید بت پرستان قدیم، از جمله هندوها، یونانیان و چینی‌ها را به اثبات رسانده و منشأ انحراف مسیحیت و زمان این انحراف را با ادله روشن مشخص کرده‌اند. «۱» در تحقیقی با عنوان «دعوت مسیحیان به توحید» در این باره چنین آمده است: تردیدی نیست که مسیحیان، نوپرداز تئوری تثلیث نبوده‌اند و عقیده مزبور در مذاهب کهن و در میان مشرکان هند و مصر و یونان سابقه داشته است. در هند قدیم و آیین ودایی «۲» پندار تثلیث به نام «تریمورتی» شهرت داشته است. تریمورتی در زبان سانسکریت، از دو کلمه «تری» به معنای سه و «مورتی» به معنای اشکال یا اقانیم «۳» ترکیب یافته است. این اقنوم‌های سه گانه که در عین کثرت، با یکدیگر وحدت داشتند، «برهما» و «ویشنو» و «شیوا» نامیده می‌شدند. «برهما» به زعم هندوها، خالق موجودات و کارپرداز آفرینش بوده است و «ویشنو» حافظ و نگهبان موجودات به شمار می‌رفته و «شیوا» هلاک و فنای آن‌ها را برعهده داشته است. هندوان این هر سه اقنوم را یگانه و متحد می‌پنداشتند و با رمز «الف، واو، میم» به صورت «اوم» از آن‌ها یاد کرده و این رمز را محترم و ارجمند شمرده و در معابد خود به هنگام نماز و پرستش بر زبان می‌آوردند. نزد پیروان ودایی، «ویشنو» و «شیوا» دو صفت یا دو صورت از ذات یگانه «برهما» به شمار می‌آمدند و «ویشنو» به عنوان فرزند «برهما» که از سوی پدر مأموریت یافته، در عالم بشری جلوه گر شد و به شکل «کریشنا» رهبر بزرگ هندوان ظهور کرد. این آرای شرک‌آمیز و افسانه مانند، براساس تحقیقات پژوهشگران خاوری و (۱). النصرانیة من التوحید الى التثلیث، ص ۱۴۱-۱۸۸؛ عقائد الوثنية فی الديانة النصرانية، ص ۱۷-۱۴۷ (۲). وداء، نام کتاب قدیمی و مقدس هندوهاست (۳). کلمه اقانیم جمع اقنوم است که واژه‌ای سریانی است و به معنای اصل و ذات و شخص به کار می‌رود ارتداد، ص: ۲۸۹ باختری، دقیقاً به عقایدی شباهت دارد که مسیحیان مدت‌هاست درباره «خدا» و «عیسی» و «روح القدس» ابراز می‌دارند و مسیح را اقنومی می‌انگارند که با روح القدس در ذات یگانه الهی متحد بودند، سپس هر دو از مقام ازلی تنزل کردند و عیسی مسیح، هم چون کریشنای هندی به صورت یک انسان برای نجات آدمیان به این جهان پانهاد. الهیات مسیحی نه تنها به پندارهای هندوان کهن می‌ماند، بلکه در مسئله «الوهیت عیسی» و «فداء» و «نجات» با آئین بودا نیز هم شکل است. «۱» از هند که بگذریم، در مصر قدیم نیز

در باب «تثلیث الوهیت» اندیشه‌هایی رواج داشته که بی‌شبهت به آرای مسیحیان نیست. اسطوره خدایان سه گانه مصری، یعنی «اوزیریس» و «ایزپس» و «هروس» که مصریان او را فرزند «اوزیریس» می‌پنداشتند از افسانه‌های باستانی مصر است. یونانیان هم در اعتقاد به تثلیث و چند خدایی مشهور بودند. اورفوس، شاعر یونانی که چند قرن پیش از مسیح می‌زیسته، چنان که روایت کرده‌اند، به خدای واحدی باور داشته که اسما و اقانیم سه گانه داشته است. یونانی‌ها هنگام تهیه قربانی سه بار (اشاره به سه اقنوم) محل ذبح را می‌شستند و اطراف قربانگاه را سه مرتبه آب می‌کشیدند و به قول رادها کریشنال، فیلسوف هندی، یونانی‌ها تنها خدای زئوس را نمی‌پرستیدند بلکه اجتماع کلی خدایان و الهه‌ها را پرستش می‌کردند. (۲) در پژوهش یاد شده، درباره زمان و مسبب انحراف و ارتداد مسیحیان از توحید آمده است: نخستین کسی که مسیحیت را به انحراف کشید پولس یا پول بوده است. این مرد که امروز در تمام کلیساهای مسیحی تقدیس می‌شود، در روزگار مسیح علیه السلام از دشمنان (۱). دعوت مسیحیان به توحید، ص ۱۳-۱۴ (۲). همان، ص ۱۵ ارتداد، ص: ۲۹۰ آن پیامبر پاک بود و از یهودیان سرسخت و متعصب به شمار می‌آمد، تا آن‌جا که حواریون را بی‌پرده به قتل تهدید می‌کرد. پس از عروج مسیح علیه السلام ناگهان ادعا کرد که در راه دمشق عیسی بر وی آشکار شده و معجزه آسا به مسیح ایمان آورده است. پولس مدعی شد که از سوی مسیح مأمور تبلیغ آیین او می‌باشد. سپس با برگزیده‌ترین حواریون عیسی، یعنی پطرس و برنابا مخالفت آغاز کرد و با ارسال نامه‌هایی به هر طرف از نفاق پطرس و برنابا سخن گفت. آن گاه پولس کوشید تا آیین مسیح را به سویی کشاند که پیوندش با شریعت موسی تا حدود زیادی بگسلد؛ مثلاً با این که عیسی و حواریون وی همگی بنا بر شریعت ابراهیم و تعلیم تورات، ختنه شده بودند، پولس به مسیحیان نوشت: اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید مسیح برای شما هیچ نفعی ندارد. (۱) بنابراین پولس را تحقیقاً باید بدعت‌گذاری در آیین مسیح شمرد که از سر خصومت یا رقابت با حواریون، افکار و منویات خود را در آیین تازه داخل ساخت. نتیجه این رقابت، انتخاب تعلیمات ویژه و انجیل مخصوص و نفی دیگر اناجیلی بود که به نظر پولس تبدیل و تحریف در آن راه داشت. (۲) وی به سرزمین‌های مختلف، از جمله روم و یونان مسافرت کرد و بر اثر معاشرت با آنان از عقاید و افکار آنان تأثیر پذیرفت و آن عقاید را در افکار و دین مسیحیت داخل کرد که یکی از آن‌ها عقیده به تثلیث و خدا شمردن عیسی علیه السلام است. این عقاید باطل را در نامه‌های وی به «عبرانیان» به خوبی می‌توان معلوم کرد. وی در آغاز رساله خود به عبرانیان می‌نویسد: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راه‌های مختلف به وسیله پیامبران با پدران ما تکلم کرد، ولی در این روزهای آخر به وسیله پسر خود با ما سخن گفته (۱). کتاب مقدس، رساله پولس به غلاطیان، ۵: ۲ (۲). دعوت مسیحیان به توحید، ص ۱۳-۱۷ ارتداد، ص: ۲۹۱ است. خدا این پسر را وارث کل کائنات گردانیده و به وسیله او همه عالم هستی را آفریده است. آن پسر فروغ جلال خدا و مظهر کمال وجود اوست و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه می‌دارد و پس از آن آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید، در عالم بالا در دست راست حضرت اعلی نشست». (۱) در نامه دیگری به کلیسای شهر «فیلیپی» چنین می‌نگارد: «گر چه او (عیسی مسیح) از ازل دارای الوهیت بود ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمت حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم کرد، به صورت یک غلام در آمد و شبیه انسان شد». (۲) پولس، منشأ پیدایش و آغازگر و طراح عقاید باطل و انحرافی و کفرآمیز در میان مسیحیت بود، ولی چون تنها او مبلغ آیین مسیحیت نبود و حواریون عیسی، مانند پطرس، برنابا، یعقوب، اندریاس و فیلیپوس نیز مردم را به دین مسیح و پیروی از او و به انجیل و دستورهای آن فرا می‌خواندند، عقیده تثلیث در قرن اول مسیحی رواج نیافت و تا قرن سوم مسیحیان بر عقیده توحید باقی بودند. از قرن سوم به بعد بود که این عقیده در میان مسیحیت رواج پیدا کرد و آنان بر اثر اختلاط و ارتباط با مشرکان و بت‌پرستان به تثلیث و عقاید کفرآمیز روی آوردند. (۳) در قرآن کریم تاریخ و زمانی مشخص برای انحراف مسیحیت و پیروان عیسی ذکر نشده است، اما از برخی آیات استفاده می‌شود که این انحراف بعد از عروج عیسی علیه السلام و در زمان غیبت آن حضرت از میان بنی‌اسرائیل رخ داده است. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ

(۱). کتاب مقدس، نامه پولس به عبرانیان، ۱: ۱-۳ (۲). همان، نامه پولس به کلیسای شهر فیلیپی، ۲: ۶-۷ (۳). دعوت مسیحیان به توحید، ص ۲۵ ارتداد، ص: ۲۹۲ دُونَ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ* مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ «۱» و یاد کن هنگامی که خدا فرمود: ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را هم چون دو خدا به جای خداوند [یگانه پرستید؟] [عیسی گفت: منزهی تو، من حق ندارم آن چه را که شایسته من نیست بگویم. اگر چنین سخنی گفته باشم تو می دانی. تو از آن چه در روح و جان من است آگاهی و من از آن چه در ذات توست آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها با خبری. من جز آن چه مرا فرمان به آن دادی چیزی به آن ها نگفتم. به آن ها گفتم: خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست، و تا زمانی که در میان آن ها بودم مراقب و گواهشان بودم، ولی هنگامی که مرا از میانشان بر گرفتی، تو خود مراقب آن ها بودی و تو بر هر چیز گواهی. از جمله «و کُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ» برمی آید که انحراف مسیحیان از توحید در زمان آن حضرت رخ نداده است، زیرا آن حضرت در پاسخ سؤال خداوند که فرمود: «آیا تو مردم را به این انحراف دستور دادی، گفت: من جز آن چه تو مرا به آن فرمان دادی، یعنی توحید و پرستش خدای یگانه، به مردم چیزی نگفتم و تا زمانی که در میان آنان بودم مراقب اعمال و عقاید آنان بودم، اما زمانی که مرا از میان آنان بر گرفتی تو خود مراقب و شاهد بر اعمال آنان بودی، یعنی تو خود دیدی که آنان پس از من گرفتار این انحراف و عقاید کفرآمیز شدند». (۱). مائده، آیات ۱۱۶-۱۱۷

فصل دوم: ارتداد در زمان پیامبر و دوران اسلام

اشاره

انحراف و ارتداد از دین الهی، مختص امت های پیشین و ادیان الهی گذشته نیست. در اسلام و میان مسلمانان نیز از آغاز گسترش اسلام، افراد و گروه هایی بوده اند که پس از پذیرش اسلام، از آن روی گردانده و به بت پرستی یا عقاید باطل دیگر گرویده اند. در این بخش، تاریخچه ارتداد در اسلام و سرگذشت مرتدان از دین اسلام آمده است، هر چند در برگیرنده همه افراد یا گروه های منحرف و بازگشته از اسلام نیست، زیرا چه بسا افراد و گروه های دیگری نیز مرتد شده اند که در کتاب های تفسیری یا تاریخی از آن ها یاد نشده است یا نام آن ها در کتاب های تاریخی و روایی آمده، لیکن در این بحث از آن ها سخنی به میان نیامده است، زیرا عمده افراد نام برده شده در این بحث، کسانی اند که در شأن نزول آیات قرآن کریم از آنان یاد شده و آیه ای درباره کفر و ارتداد آنان نازل شده است. البته در مواردی خاص، برای تکمیل بحث به سرگذشت برخی از مرتدانی که آیه ای نیز در مورد آن ها نازل نگشته اشاره شده است. برخی از افراد یا گروه هایی که منابع تفسیری و تاریخی از آنان به عنوان مرتدان از اسلام نام برده اند عبارت اند از:

پسران ابوالحصین

ابوالحصین یکی از انصار و ساکن مدینه بود. وی دو پسر داشت. گروهی از ارتداد، ص: ۲۹۴ بازرگانان شام که تجارت روغن می کردند، هنگام ترک مدینه این دو را به نصرانیت دعوت کردند. پسران ابوالحصین دعوت آنان را پذیرفته و نصرانی شدند و با آنان عازم شام گردیدند. ابوالحصین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پس از گزارش ارتداد فرزندان، از آن حضرت خواست که فرزندان را باز گردانده و آنان را به پذیرش اسلام وادارد. در این حال آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»؛ «۱» نازل شد و اکراه دیگران

بر پذیرش دین را ناروا دانست و فرمود: «دین را با اکراه و اجبار نمی‌توان بر فردی تحمیل کرده و یا از وی گرفت». پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندان ابوالحصین را نفرین کرد و فرمود: «آنان نخستین کسانی هستند که اسلام را رها کرده و کافر شدند»، و این زمانی بود که هنوز حکم قتل با اهل کتاب نازل نشده بود. شایان ذکر است، به دلالت روایتی دیگر در شأن نزول این آیه، فرزندان ابوالحصین از ابتدا مسلمان نبودند. (۲)

عبیدالله بن جحش

عبیدالله بن جحش در مکه اسلام را پذیرفت و به همراه همسرش ام حبیبه، دختر ابی سفیان، به حبشه مهاجرت کرد، اما پس از مدتی در حبشه دین اسلام را رها کرد و نصرانی شد و در همان جا مرد. (۳) از ام حبیبه، همسر عبیدالله نقل شده، که گفته است: من در عالم رؤیا شوهرم عبیدالله را دیدم که در بدترین حالت و با صورتی زشت بر من ظاهر شد. من از دیدن این منظره ناراحت شدم. از خواب که بیدار شدم، عبیدالله گفت: ای ام حبیبه، من دین (۱). بقره، آیه ۲۵۶ (۲). مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۳۰ و روض الجنان، ج ۳، ص ۴۱۳ (۳). الدرالمثور، ج ۱، ص ۳۲۹ و الطبقات، ج ۸، ص ۲۱۸ ارتداد، ص: ۲۹۵ نصرانیت را بررسی کردم و دینی بهتر از آن نیافتم، از این رو من این دین را پذیرفته و نصرانی شدم. (۱) پس از ارتداد به مسلمانان می‌گفت: فَقَحْنَا وَصَأْصَأْتُمْ؛ چشمان ما باز شده و حقیقت را یافتیم، ولی شما هنوز چشمانتان بسته است و در انتظار باز شدن به سر می‌برید. (۲) پس از ارتداد عبیدالله، همسرش ام حبیبه از وی جدا شد و بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را به خواستگاری او فرستاد و او را در حبشه به همسری خویش برگزید. (۳)

عقبه بن ابی معیط

وی که یکی از بزرگان قریش و از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان بود، پس از گفتن شهادتین و پذیرش اسلام مرتد گشت و آیاتی از قرآن درباره ارتداد او نازل شد. ابن عباس می‌گوید: عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف دو دوست صمیمی و بسیار نزدیک بودند. عادت عقبه چنین بود که هرگاه از سفری برمی‌گشت مجلسی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می‌کرد. با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زیاد معاشرت داشت. در برگشت از یکی از سفرها مهمانی و غذایی ترتیب داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز به این مهمانی دعوت کرد. هنگامی که غذا آماده شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من از غذای تو نمی‌خورم مگر به یگانگی خدا و نبوت رسول او شهادت دهی». عقبه گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. خبر به دوستش ابی بن خلف رسید؛ ابی به او گفت: ای عقبه، آیا از آیینت منحرف شده‌ای. او گفت: نه به خدا سوگند، من منحرف نشدم و لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز این که شهادتین را بگویم و من از این شرم داشتم که او بدون این که از غذای من خورده باشد از سر سفره (۱). الطبقات، ج ۸، ص ۷۷ (۲). السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۲۱ و موسوعه التاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۵۸۸-۵۸۹ (۳). همان؛ الطبقات، ج ۸، ص ۷۷-۷۸ ارتداد، ص: ۲۹۶ من برخیزد، از این رو شهادتین را بر زبان جاری ساختم و او از غذایم تناول کرد. ابی گفت: من از تو هرگز راضی نخواهم شد مگر این که بروی و در برابر او بایستی و به صورت او آب دهان بیندازی. عقبه این کار را کرد و مرتد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو را در خارج مکه ملاقات نخواهم کرد مگر این که سرت را بالای شمشیر ببرم». عقبه در جنگ بدر شرکت کرد و به اسارت مسلمانان درآمد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را به قتل رسانند. از اسرای بدر، تنها درباره عقبه و یک نفر دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور کشتن داد. ابی بن خلف نیز در جنگ احد کشته شد. آیات ۲۷ تا ۲۹ سوره فرقان درباره این دو نفر نازل شد: «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعِيدٍ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ

خَذُولًا»؛ و روزی که ستمکار دست خود را از شدت حسرت به دندان می‌گیرد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی را برگزیده بودم؛ ای وای بر من، کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از حق گمراه ساخت پس از آن که حق به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه خوارکننده انسان است.

عیاش بن ابی‌ربیع، ابی‌جندل بن سهیل و ولید بن مغیره

مشرکان و کفار مکه می‌کوشیدند تازه مسلمانان را به هر وسیله ممکن به کفر و آیین گذشته خود باز گردانند. وسیله و روش غالب آنان برای رسیدن به این هدف، زندانی کردن و شکنجه مسلمانان بود. در مقابل این فشارها گروهی از مسلمانان تا پای جان مقاومت می‌کردند و حتی برخی از آنان هم چون یاسر و سمیه، پدر و مادر (۱). الکشاف، ج ۳، ص ۲۷۶؛ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۶۰-۲۶۱ ارتداد، ص: ۲۹۷ عمار، جان خویش را فدا کردند؛ برخی نیز هم چون عمار تقیه کرده و کلمات کفرآمیز بر زبان راندند، اما گروه‌ای، مانند عیاش بن ابی‌ربیع، برادر رضاعی ابی‌جهل، ابی‌جندل بن سهیل بن عمرو و ولید بن مغیره، در برابر آن فشارها تاب و تحمل از کف داده و حقیقتاً از اسلام دست کشیدند و به کفر باز گشتند. آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰ سوره نحل درباره این عده نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ * لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ * ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ کسانی که بعد از ایمان کافر شدند [عذابی سخت خواهند داشت به جز آن‌ها که مجبور شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است، لیکن آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آن‌هاست و عذاب عظیمی در انتظارشان است. این بدان سبب است که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و خداوند افراد بی‌ایمان را هدایت نمی‌کند. آن‌ها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده و آن‌ها غافلان واقعی‌اند. ناگزیر آن‌ها در آخرت از زیان کاران خواهند بود، اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن [به ایمان بازگشته و هجرت کردند، سپس جهاد کردند و استقامت ورزیدند، پروردگارت پس از انجام این کارها آمرزنده و مهربان است. جمله «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ» قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» درباره عمار است، که برای نجات جان خویش و از روی تقیه کلمات کفرآمیزی را بر زبان جاری ساخت. عمار در پی ارتکاب این عمل و شنیدن مذمت و سرزنش مسلمانان که می‌گفتند: عمار از اسلام ارتداد، ص: ۲۹۸ بیرون رفته و کافر گشته است، گریه کنان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من کار بسیار بدی کرده‌ام. سپس گفت: مشرکان از من دست برداشتند تا آن که نسبت به شما جسارت کردم و از بت‌های آنان به نیکی یاد کردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارک، اشک از چشمان عمار پاک کرد و فرمود: «اگر باز هم تو را تحت فشار قرار دادند آن چه می‌خواهند بگو و جان خود را نجات ده» «۱». آن حضرت به انتقاد کنندگان از «عمار نیز فرمود: عمار از فرق سر تا قدمش از ایمان پر است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است و او هرگز دست از اسلام بر نداشته است». بقیه جمله‌های آیات یاد شده، درباره افراد دیگر از جمله سه نفر مذکور است، که به راستی از اسلام روی گردانده و به کفر باز گشتند. البته نقل است که این سه نفر بعد از ارتداد توبه کرده و به دامن اسلام باز گشتند و آیه گذشته درباره توبه و بازگشت آنان نازل شد. «۲» براساس نقلی دیگر در شأن نزول آیات یاد شده، این آیات ناظر به ارتداد عبدالله بن ابی‌سرح، مقیس بن ضبابه، عبدالله بن خطل و قیس بن ولید بن مغیره است. «۳» داستان ارتداد این عده در ادامه بحث خواهد آمد.

قیس بن الفاکه بن مغیره و...

قیس بن الفاکه بن مغیره، حارث بن زمعه بن الاسود، قیس بن الولید بن المغیره، ابوالعاص بن منبه بن الحجاج و علی بن امیه بن خلف در مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، اما همراه مسلمانان هجرت نکرده و در مکه ماندند. هنگام جنگ بدر، مشرکان به همه اهل مکه اعلام کردند که جز کودکان و پیران و بیماران هیچ کس حق (۱). جامع البیان، مج ۸، ج ۱۴، ص ۲۳۷ و مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۷ (۲). مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۸ و روض الجنان، ج ۱۲، ص ۱۰۷ (۳). تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۱۱۸ و روض الجنان، ج ۱۲، ص ۱۰۷ ارتداد، ص: ۲۹۹ ندارد در مکه بماند و جز اینان همه باید برای جنگ با مسلمانان حرکت کنند، از این رو افراد نامبرده نیز همراه سپاه کفر از مکه بیرون آمده و به بدر آمدند، اما با مشاهده شمار اندک نفرات سپاه اسلام، درباره اسلام به شک و شبهه و تردید افتادند و از اسلام دست کشیدند و همان باوری که کافران نسبت به اسلام داشتند در قلب اینان نیز پدید آمد، از این رو با لشکر اسلام رویاروی و درگیر شدند و در آن جنگ به قتل رسیدند. آیه ۹۷ سوره نساء درباره آنان نازل شد «۱»: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ کسانی که فرشتگان روح آن‌ها را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: شما در چه حال بودید؟ گفتند: ما در سرزمین خود در فشار و مستضعف بودیم. فرشتگان گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید. آن‌ها جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی است.

عبدالله بن سعد ابی سرح

ابویحیی عبد الله بن سعد برادر رضاعی عثمان (خلیفه سوم) بود. وی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و چون با سواد بود و خطی زیبا داشت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را جزو کاتبان وحی قرار داد، اما بعد در اسلام شک کرد و مرتد شد و آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله از وحی به او می گفت او بر عکس می نوشت و کلمات وحی را تغییر می داد؛ مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرمود: بنویس «سمیعاً علیماً»، او «علیماً حکیماً» می نوشت و گاه به او می فرمود: بنویس «علیماً حکیماً» او «غفوراً رحیماً» می نوشت، از این رو پیامبر او را از کتابت و (۱). جامع البیان، مج ۴، ج ۵، ص ۳۱۷-۳۱۸؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۰ و المیزان، ج ۵، ص ۵۶ ارتداد، ص: ۳۰۰ نوشتن وحی بر کنار کرد. وی سرانجام از مدینه گریخت و به مشرکان پیوست؛ و پیامبر نیز خونس را مباح شمرد. نقل است که پس از ارتداد و فرار به مکه می گفت: بر من نیز مثل آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده فرود می آید؛ هم چنین می گفت: اگر نبوت محمد راست است، بر من هم مانند آن چه بر او وحی شده نازل می شود و اگر چنین نیست و محمد کاذب است من نیز آن چه را او گفته است می گویم و اگر خداوند قرآن را بر او نازل کرده است من هم مانند آن را آورده‌ام. «۱» در این حال، آیه ۹۳ سوره انعام درباره وی نازل شد: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را به خدا ببندد یا بگوید: بر من وحی فرستاده شده در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: من نیز همانند آن چه خدا نازل کرده، نازل می کنم. عبدالله هنگام فتح مکه به عثمان پناهنده شد. عثمان او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و گفت: یا رسول الله، او را ببخش. پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت بود و سخنی نگفت. عثمان سخن خود را برای بار دوم و سوم تکرار کرد. در مرتبه سوم پیامبر فرمود: «او از آن تو باشد». زمانی که آن دو رفتند پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «مگر نگفته بودم که هر کس او را یافت به قتل برساند؟» عباد بن بشر گفت: یا رسول الله، من نگاهم به شما بود که اشاره فرمایید تا او را بکشم؛ ولی شما اشاره‌ای نکردید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیامبران با اشاره دستور قتل کسی را نمی دهند». «۲» طبری این قضیه را چنین نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام فتح مکه به همه فرماندهان لشکر اسلام دستور داد که هیچ کس را به قتل نرسانند، جز کسانی که با (۱). مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴ و اعلام القرآن، ص ۶۰۸-۶۱۰ (۲). مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۹؛ تفسیر

قرطبی، ج ۷، ص ۴۰ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵ ارتداد، ص: ۳۰۱ مسلمانان به رویارویی برخیزند؛ نیز جز چند نفر دیگر که آن حضرت آنان را نام برد و فرمود: «آنان را بکشید حتی اگر به پرده‌های کعبه چنگ زنند». یکی از این افراد، عبد الله بن سعد ابی سرح بود. علت حکم پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل او این بود که وی ابتدا اسلام آورد، اما مرتد شد و به مشرکان پیوست. وی برای در امان ماندن به عثمان که برادر رضاعی‌اش بود پناهنده شد. عثمان او را پناه داد و مخفی کرد تا این که او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و از آن حضرت برای او امان خواست. پیامبر در مقابل این درخواست سکوتی طولانی کرد، سپس به او امان داد. هنگامی که عثمان عبدالله را از نزد پیامبر بیرون برد آن حضرت خطاب به اطرافیان خود فرمود: «به خدا سوگند، سکوت نکردم جز برای این که کسی از میان شما برخیزد و گردن او را بزند». مردی از انصار بپاخواست و گفت: یا رسول الله، چرا به من اشاره نکردید که او را به قتل رسانم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انبا با اشاره کسی را به قتل نمی‌رسانند». «۱» پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبدالله با عمرو بن عاص در فتح مصر شرکت کرد. در سال ۲۵ هجرت از سوی عثمان به ولایت مصر منصوب شد. در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام حاضر به بیعت با آن حضرت نشد، از این رو او را از ولایت مصر عزل کرد و به جای او قیس بن سعد بن عباد را به ولایت مصر برگزید، پس وی به شام رفت و به معاویه پیوست و در جنگ صفین در مقابل آن حضرت قرار گرفت. مرگ او را در عسقلان یا عسفان در سال ۳۶، ۳۷ یا ۵۹ هجری ثبت کرده‌اند. «۲»

حارث بن سَویِد

حارث بن سَویِد صامت انصاری از صحابه پیامبر بود. وی در مدینه محذر بن زیاد بلوی را کشت و از ترس قصاص همراه یازده تن دیگر به مکه گریخته و مرتد شدند. (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۰ (۲). اعلام القرآن، ص ۶۰۸-۶۰۹ ارتداد، ص: ۳۰۲ آیات ذیل درباره آنان نازل شد «۱»: «أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ»؛ «۲» آیا آن‌ها غیر از آیین خدا می‌طلبند؟ در حالی که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند به اختیار یا اجبار در برابر فرمان او تسلیم‌اند و همه به سوی او باز گردانده می‌شوند... و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران است. چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آن‌ها کافر شدند؟ و خدا جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن‌ها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آن‌هاست. آنان همواره در این لعن می‌مانند و مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد و به آن‌ها مهلت داده نمی‌شود. البته خداوند به همینان نیز وعده پذیرش توبه داده و می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «۳» مگر کسانی که پس از آن [ارتداد] توبه و اصلاح کنند که خداوند آمرزنده و بخشنده است. «۴» (۱). همان و مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۸۹ (۲). (۳). آل عمران، آیات ۸۳-۸۸ (۴). آل عمران، آیه ۸۹ ارتداد، ص: ۳۰۳ از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی از قبیله حارث، خبر نزول این آیات را به حارث بن سَویِد رساند و به او گفت: اگر باز گردی خداوند توبه تو را خواهد پذیرفت. حارث در جواب گفت: من می‌دانم که تو راست می‌گویی و رسول خدا راست‌گوتر از توست و خدا از هر سه نفر راست‌گوتر است. پس توبه کرد و به مدینه بازگشت و در صف مسلمانان راستین قرار گرفت. «۱»

مقیس بن صبابه از شاعران جاهلی بود، که در مکه زندگی می کرد و همراه مشرکان در جنگ بدر با مسلمانان جنگید. وی برادری داشت به نام هشام بن صبابه که مسلمان بود و در سال ششم هجری در غزوه بنی مصطلق به دست یکی از انصار به خطا کشته شد. در پی آن مقیس به مدینه آمد و اسلام آورد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیه برادرش را طلب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد دیه برادرش را پرداختند. وی مدتی در مدینه زندگی کرد، اما پس از چندی قاتل برادرش را کشت و به مکه گریخت و مرتد شد. «۲» این آیه درباره او نازل شد: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ «۳» هر کس مؤمنی را به عمد به قتل رساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمت خویش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است. (۱). التبیان، ج ۲، ص ۵۲۱ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۸۹ (۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۰ و اعلام القرآن، ص ۹۲۸ (۳). نساء، آیه ۹۳ ارتداد، ص: ۳۰۴ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «نه در حرم و نه در خارج حرم او را ایمن نخواهم گذاشت». «۱» یکی از افرادی که هنگام فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور کشتن آنان را داد و فرمود: «آنان را بکشید هر چند به پرده های کعبه چنگ زده باشند»، مقیس بن صبابه بود که سرانجام در مکه به قتل رسید. «۲» بنا بر نقلی، وی پس از فتح مکه گریخت و خود را مخفی ساخت تا این که نميله بن عبدالله کنانی از مکان اختفای وی اطلاع یافت و او را به قتل رساند. «۳»

عبدالله بن خطل

عبدالله بن خطل از بنی تمیم و از مسلمانان صدر اسلام بود، که پس از چندی مرتد شد و به کفار پیوست. درباره چگونگی ارتداد او نقل است، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را با مردی از انصار برای جمع آوری زکات فرستاد. در بین راه در منزلی فرود آمدند. عبدالله به غلام خود دستور داد گوسفندی ذبح کرده و غذایی آماده کند و خودش خوابید. وقتی از خواب بیدار شد غلام هنوز غذا را آماده نکرده بود. عبدالله ناراحت شد و به غلام حمله کرد و او را کشت. پس از آن مرتد شد و به مکه گریخت. «۴» برخی گفته اند: وی از کاتبان وحی بود، اما وحی را برخلاف آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله به او املا می کرد می نوشت. سرانجام وی مرتد شد و به مکه رفت. «۵» (۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱ (۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۰ (۳). اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۲؛ الاصابه، ج ۶، ص ۳۷۳ و اعلام القرآن، ص ۹۲۸ (۴). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۰ و سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۸۹ (۵). سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۸۹ ارتداد، ص: ۳۰۵ عبدالله از جمله افرادی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام فتح مکه دستور کشتن آنان را صادر فرمود. وی برای در امان ماندن از مسلمانان به پرده های کعبه چنگ زد. سعید بن حرث و عمار بن یاسر برای کشتن وی شتافتند. سرانجام سعید بن حرث او را کشت. «۱»

بشیر بن ابیرق

یکی دیگر از مرتدان صدر اسلام، بشیر بن ابیرق است که به سبب نزول آیاتی در مذمت او و قومش از اسلام دست برداشته و به کفار پیوست. طبرسی رحمه الله آیات ۱۰۵ تا ۱۱۵ سوره نساء را ناظر به وی دانسته است. «۲» در آیه ۱۱۵ چنین آمده است: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ و هر کس پس از آن که راه هدایت برایش آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند او را به آن چه خواسته و دنبال کرده واگذاریم و او را به دوزخ کشانیم و بد جایگاهی است. «۳» ابوالفتح رازی گوید: وقتی این آیات مذمت نازل شد، هر سه برادر، یعنی بشیر، بشیر و مبشر مرتد شدند و به مکه گریختند و در آن جا با قریش مقام ساختند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله

مکه را فتح کرد آنان به شام گریختند که خداوند متعال درباره آنان آیه ۱۱۵ نساء را نازل کرد. «۴» (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۶ و اسدالغابه، ج ۴، ص ۵ (۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۶۰ (۳). نساء، آیه ۱۱۵ (۴). روض الجنان، ج ۶، ص ۱۰۳

مسيلمۀ بن حبيب

مسيلمۀ فرزند حبيب و از طايفه بنی حنيفه است، که در يمامه سکونت داشت. وی در سال دهم هجرت با گروهی از افراد قبیله خود به مدینه نزد رسول خدا آمدند و اسلام را پذیرفتند، اما هنگامی که به يمامه بازگشتند مرتد شدند. مسيلمۀ ادعای نبوت کرد و خود را با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شریک در نبوت دانست «۱»، چنان که در نامه‌ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت: من مسيلمۀ رسول الله إلی محمد رسول الله. سلام علیک؛ أما بعد، فإني قد اشرکت فی الامر معک فانّ لنا نصف الامر و لقریش نصف الامر و لکن قریش قوم لا یعتدون؛ از مسيلمۀ رسول خدا به محمد رسول خدا. سلام و درود بر تو باد؛ اما بعد، من با تو در رسالت و نبوت شریک هستم؛ نصف نبوت برای ماست و نصف آن برای قریش، و قریش قومی هستند که از حد خود تجاوز نمی کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب وی نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله الی مسيلمۀ الکذاب، سلام علی من اتبع الهدی، اما بعد، فإن الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین؛ به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد رسول خدا به مسيلمۀ دروغ گو. سلام بر کسی که از حق و هدایت پیروی کند؛ اما بعد، همانا زمین مال خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد آن را می دهد و عاقبت برای پرهیزکاران است. پیامبر به فرستادگان مسيلمۀ فرمود: آیا شما نیز به همان چیزی که مسيلمۀ می گوید (۱). الطبقات، ج ۱، ص ۲۴۰؛ البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۶۰-۶۱ و بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۲ ارتداد، ص: ۳۰۷ معتقدید؟ آن دو گفتند: آری. پیامبر فرمود: به خدا سوگند، اگر نبود این امر که رسولان و فرستادگان اشخاص نباید کشته شوند من گردن شما را می زدم. «۱» عیدالله بن مسعود می گوید: ابن نواحه و ابن اثال دو فرستاده مسيلمۀ کذاب خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند. آن حضرت به ایشان فرمود: «آیا شهادت می دهید که من رسول خدا هستم». آن دو گفتند: شهادت می دهیم که مسيلمۀ رسول خداست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا و رسولانش ایمان دارم و اگر من قاتل و کشنده فرستاده‌ای بودم، هر آینه شما دو نفر را می کشتم». «۲» مسيلمۀ پس از دعوی نبوت ادعا کرد که به او نیز مانند پیامبر اسلام وحی می شود، از این رو آیاتی ساخت و به نام آیاتی که بدو وحی شده بر مردم قرائت می کرد. وی ادعای داشتن معجزه نیز کرد، از این رو زنی نزد او آمد و گفت: نخل هایمان از بی آبی نزدیک است خشک شود، برای ما دعا کن، همان گونه که محمد برای قوم خود دعا کرد. وی مقداری از آب دهان خود را درون چاهی انداخت، آب چاه به کلی فرو نشست و چاه خشک شد. مردی به وی گفت: فرزندم را تبرک کن، همان گونه که محمد اولاد اصحابش را تبرک می کند. وی دستی بر سر فرزند او کشید، ولی همه موهای او ریخت. هم چنین نقل شده که وضو گرفت و آب وضویش را در زمینی ریخت تا برکت یابد، ولی در آن زمین دیگر هیچ گیاهی نروید. «۳» مفسران آیاتی از قرآن را درباره او دانسته اند «۴»؛ مانند: الف. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ (۱). البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۶۱-۶۲ و بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۲-۴۱۳ (۲). البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۶۲ (۳). بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۲-۴۱۳ (۴). مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۸ ارتداد، ص: ۳۰۸ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ»؛ «۱» و چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید: به من وحی شده است، در حالی که چیزی به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: من نیز همانند آن چه خدا نازل کرده نازل می کنم. و اگر بینی هنگامی که این ظالمان در شدايد مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دست ها را گشوده و به آنان می گویند: جانتان را خارج سازید، امروز مجازات خوار کننده ای خواهید شد در برابر دروغ هایی که به خدا بستید و در برابر آیات او تکبر ورزیدید. ب. «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ

إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ «۲» به برجای ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورند، پس اگر فرمان برید خدا شما را پاداش نیک بخشد و اگر هم چنان که پیش تر پشت کردید باز هم روی بگردانید، شما را به عذابی پردرد معذب خواهد کرد. از مصادیق «قَوْمِ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» قوم مسیلمه دانسته شده اند. «فتنه مسیلمه کذاب تا زمان خلافت ابوبکر ادامه داشت. در این زمان افراد و گروه هایی برابر حکومت مرکزی بپا خواستند؛ یکی از آنان سجاح دختر حارث بن سويد است که ادعای نبوت کرد و شمار زیادی از افراد قبیله اش را دور خود گرد آورد و عازم جنگ با ابوبکر شد. وقتی به سرزمین بنی تمیم رسید آنان را به سوی خویش (۱). انعام، آیه ۹۳ (۲). فتح، آیه ۱۶ (۳). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۶ ارتداد، ص: ۳۰۹ فرا خواند. بسیاری از آنان دعوت او را پذیرفته و وی را همراهی کردند. آنان تصمیم گرفتند که پیش از مدینه، به یمامه رفته و آن جا را از تصرف مسیلمه خارج سازند، پس به سوی یمامه حرکت کردند. طبق برخی نقل ها مسیلمه برای مذاکره نزد سجاح رفت. در ملاقاتی که بین سجاح و مسیلمه انجام شد آنان تصمیم گرفتند که با یکدیگر ازدواج کنند مهر مسیلمه برای ازدواج با سجاح، ترک نماز صبح و نماز عشا بود. مسیلمه این دو فریضه را از دوش سجاح و پیروانشان برداشت. پس از این ازدواج، سجاح به سرزمین خود بازگشت. ابوبکر، خالد بن ولید را برای سرکوبی مسیلمه به یمامه فرستاد. وی ابتدا با بنی تمیم درگیر شد و مالک بن نویره را به اتهام نپرداختن زکات به قتل رساند. سپس به سرزمین سجاح رفت و یاران او را از آن جا بیرون راند، آن گاه رهسپار یمامه شد و در نبردی طولانی فتنه مسیلمه را سرکوب کرد. در این جنگ حدود بیست هزار نفر از پیروان مسیلمه و حدود هزار و دویست نفر از مسلمانان کشته شدند، و خود مسیلمه به دست ابودجانه وحشی (قاتل حضرت حمزه علیه السلام) کشته شد، چنان که خود می گفت: من بهترین مردم و بدترین مردم را به قتل رساندم. (۱)»

اسود العنسی

اسود که نام وی عبهله یا عیهله بن کعب بن عوف عنسی بود از قبیله مذحج در یمن است. وی به ذوالخمار معروف بود، زیرا همیشه دستاری بر سر داشت و دامن آن را بر چهره خود می افکند. «۲» وی در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در یمن ادعای پیامبری کرد و بسیاری را گرد خویش جمع کرد. سپس به کارگزاران پیامبر نوشت که: (۱). البدایة والنهایه، ج ۶، ص ۳۷۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۸۵ و بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۳ (۲). الکامل، ج ۲، ص ۳۳۶ ارتداد، ص: ۳۱۰ «هر آن چه از سرزمین های ما گرفته اید به ما باز گردانید» (۱)، پس با کارگزاران آن حضرت درگیر شد و بسیاری از نواحی یمن را تصرف کرد و عاملان پیامبر، از جمله معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری را از آن جا راند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دریافت خبر فتنه اسود به کارگزاران خود و سادات یمن نامه نوشت که این فتنه را به هر نحو ممکن سرکوب کرده و او را چه با جنگ و چه مخفیانه به قتل رسانند. وقتی نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم یمن رسید آنان تصمیم گرفتند به کمک مرزبانان همسر اسود، او را به قتل رسانند. همسر اسود به کمک راذویه و نیز فیروز دیلمی که خواهرزاده نجاشی و پسر عموی مرزبانان بود، نقشه قتل اسود را پی ریختند. سرانجام اسود به دست فیروز دیلمی کشته شد. خبر کشته شدن اسود چند روز پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه رسید. نقل است همان شبی که اسود به قتل رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه فرمود: «اسود کشته شد و مردی خجسته از خاندانی فرخنده وی را نابود کرد». پرسیدند: چه کسی او را کشت؟ حضرت فرمود: «فیروز». (۲)

طلیحه بن خویلد

طلیحه بن خویلد از قبیله بنی اسد بود. وی در سال دهم هجری و در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله ضرار بن ازور را به عنوان کارگزار خویش به میان قبیله بنی اسد فرستاد و به او دستور داد با کسانی که از دین خدا بازگشته‌اند بجنگد. ضرار با طلیحه جنگید و شمشیری نیز بر وی وارد ساخت، لیکن شمشیر در او کارگر نیفتاد. این امر سبب شد که پیروان طلیحه شایع سازند که شمشیر در طلیحه (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۴۸ (۲). الکامل، ج ۲، ص ۳۴۱ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۵۹ ارتداد، ص: ۳۱۱ کارگر نیست، از این رو کار او بالا گرفت و افراد بیشتری گرد او جمع آمدند. «۱» فتنه طلیحه بن خویلد ادامه یافت تا این که پیامبر خدا از دنیا رفت. در این هنگام عیینة بن حصن فزاری از قبیله غطفان نیز از پرداخت زکات به حکومت مرکزی امتناع ورزید و چون در جاهلیت غطفان با بنی اسد هم‌پیمان بودند عیینة به غطفانیان گفت: به خدا سوگند، از وقتی پیمان ما با بنی اسد برید، حدود غطفان را نمی‌دانیم. من پیمانی را که در قدیم میان ما بوده تجدید می‌کنم و پیرو طلیحه می‌شوم. به خدا اگر تابع پیامبری از هم‌پیمانان خودمان باشم، بهتر است از این که پیامبری از قریش داشته باشم. اینک محمد مرده و طلیحه زنده مانده است. «۲» چون غطفانیان با بنی اسد و طلیحه بیعت کردند، ضرار بن ازور و دیگر کارگزاران حکومت، از سرزمین بنی اسد گریخته و به مدینه آمدند و ماجرا را به ابوبکر رساندند. طلیحه، بنی اسد و غطفان نیز که قدرت گرفته بودند نمایندگانی نزد ابوبکر فرستاده و گفتند: ما نماز را می‌پذیریم، ولی ما را از پرداخت زکات معاف کن. ابوبکر این درخواست را نپذیرفت و گفت: هر چه به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداختید باید به من نیز بپردازید. آنان این حکم را نپذیرفته و به سرزمین خویش بازگشتند. پس ابوبکر خالد را با لشکری به سوی آنان فرستاد. عیینة بن حصن همراه سپاه طلیحه در مقابل خالد قرار گرفت و درگیر نبرد شد. در این وقت طلیحه از میدان جنگ به کناری رفته و کسانی بر سر کشید، کنایه از این که به انتظار وحی نشسته است. عیینة مدتی جنگید. سپس نزد طلیحه آمد و گفت: آیا بر تو وحی شده است. طلیحه گفت: هنوز جبرئیل برای من وحی نیاورده است. عیینة به جنگ بازگشت. پس از مدتی برای بار دوم و سوم نزد طلیحه رفت. در مرتبه سوم وی گفت: الان این آیه بر من نازل شد: «ان لک رحاً کرحاه و حدیثاً لاتنساه». عیینة گفت: گمان می‌کنم که تو را به زودی حدیثی فرا (۱). الکامل، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۴ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۲ (۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۲ ارتداد، ص: ۳۱۲ رسد که فراموش نکنی. سپس نزد قوم خود آمد و گفت: ای گروه فراره، سوگند به خدا که این مرد دروغ گو است. مردم فراره که از جنگ به تنگ آمده بودند با شنیدن این سخن جنگ را رها کرده و گریختند به دنبال آنان، لشکریان طلیحه نیز از جنگ دست کشیدند و فرار کردند. طلیحه نیز چون اوضاع را چنین دید با همسرش بر اسبی سوار شد و به شام گریخت. پس از مدتی چون شنید که بنی اسد و غطفان دوباره اسلام را پذیرفته‌اند، او نیز اسلام آورد و به صف مسلمانان پیوست. «۱» شایان ذکر است، که در برخی منابع حدیثی و تاریخی از ارتداد افرادی دیگر از مسلمانان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سخن به میان آمده است. «۲»

زنان مرتد در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله

در صدر اسلام برخی از زنان نیز که اسلام را پذیرفته بودند پس از چندی مرتد شدند و بعضی از آنان به مشرکان پیوستند. این گروه که آیاتی نیز درباره ارتداد آنان نازل شد، عبارت‌اند از: ۱. ام‌حکم دختر ابی سفیان: وی همسر عیاض بن غنم فهری یا قرشی بود، که مرتد شد و به مشرکان پیوست. او تنها زن مرتد از قریش است و جز او کسی از آنان از اسلام دست برنداشت. وی هنگام فتح مکه با قبیله ثقیف به اسلام بازگشت و مسلمان شد. ۲. فاطمه دختر ابی امیة بن مغیره: وی خواهر ام سلمه است. هنگام هجرت مسلمانان به مدینه، او حاضر به همراهی با همسر خود عمر بن خطاب نشد و از اسلام (۱). الکامل، ج ۲، ص ۳۴۷-۳۴۸ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۲ (۲). سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۰۷؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۰۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۷-۳۲۸؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الاصابه، ج ۶، ص ۲۱۵؛ ج ۷، ص ۳۳۰؛ ج ۷، ص ۳۹؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۵۶؛ ج ۸، ص ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۹۱؛ ج ۵، ص ۴۰۷؛ البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۸۴؛ ج ۷، ص ۱۳۳-۱۳۴، ۱۶۰ و ... ارتداد، ص: ۳۱۳

دست کشید. ۳. بروع دختر عقبه: وی همسر شماس بن عثمان بود که مرتد شد و به مشرکان پیوست. ۴. عبده دختر عبدالعزی: وی همسر هشام بن عاص بود. ۵. ام کلثوم دختر جریول: او نیز همسر عمر بن خطاب بود. ۶. هند دختر ابی جهل بن هشام. «۱» در تفسیر قرطبی در شمار زنان مرتد به جای هند، نام شبیه دختر غیلان آمده است. «۲» در پی کفر و ارتداد زنان نامبرده، آیات ۱۰ و ۱۱ سوره ممتحنه نازل شد و به مسلمانان فرمان داد مردان مسلمانی که همسرانشان از اسلام بازگشته و کافر شوند نمی‌توانند آن زنان را در همسری خود نگاه دارند، و اگر همسرانشان به کفار پیوستند می‌توانند مهر آنان را از کفار مطالبه کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَمَاتِحُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمَ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتَوْهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید... هرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید [و اگر کسی از زنان شما کافر شد و به سرزمین کفر گریخت حق دارید مهری را که پرداخته‌اید مطالبه کنید، همان‌گونه که آنان حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا (۱). الکشاف، ج ۴، ص ۵۱۹؛ مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۴۱۳ و تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۴۷ (۲). تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۴۷ ارتداد، ص: ۳۱۴ شده‌اند درخواست کنند. این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند، و خداوند دانا و حکیم است. و اگر بعضی از همسران شما از دستتان بروند [و به سوی کفار باز گردند] و شما در جنگی بر آنان پیروز شدید و غنایمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته‌اند، همانند مهری را که پرداخته‌اند بدهید و از مخالفت خداوندی که به او ایمان دارید بپرهیزید. شرحی از چگونگی ارتداد زنان یاد شده، بیش از آن چه ذکر شد در دست نیست، ولی از آیات مذکور که به ارتداد زنان و پیوستن آنان به کفار یا دیگران اشاره دارد به وضوح بر می‌آید که در صدر اسلام شماری از زنان پس از پذیرش اسلام از آن دست برداشته و به کفار ملحق شده‌اند و بدین سبب خداوند سبحان حکم این زنان و وظیفه مسلمانان در برابر آنان را بیان فرمود. ۷. ساره کنیز عمرو بن عبدالمطلب بن هاشم: وی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و اسلام را پذیرفت. پیامبر او را اکرام کرد. وی سرانجام مرتد شد و به مکه گریخت. «۱» ساره همان زنی است که حاطب بن ابی بلتعه نامه‌ای را که درباره تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه به قریش نوشت بدو داد تا به قریش رسانده و آنان را از تصمیم رسول خدا آگاه سازد، اما جبرئیل نازل شد و پیامبر را از این امر آگاه کرد. «۲» طبق نقل ابن‌اثیر، وی سرانجام به دست علی بن ابی‌طالب علیه السلام کشته شد. «۳»

ارتداد در عهد خلافت ابی‌بکر

برخلاف دوران حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تنها گزارش‌هایی پراکنده از ارتداد برخی از مسلمانان در آن زمان رسیده است، تقریباً همه مورخان اسلامی به طور مشخص (۱). الکامل، ج ۲، ص ۲۵۱ (۲). البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۳۴۲ و بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۶ (۳). الکامل، ج ۲، ص ۲۵۱ ارتداد، ص: ۳۱۵ گزارش‌های کوتاه یا مفصلی را درباره ارتداد در عهد خلافت ابوبکر در کتاب‌های خود آورده‌اند و برخورد ابوبکر با مرتدان را از نخستین رویدادهای دوران خلافت وی دانسته‌اند. البته در این که همه افرادی که در این عهد مرتد نامیده شده‌اند واقعاً مرتد بوده‌اند یا نه تردید است، اما بدون شک مواردی هم چون مدعیان نبوت و تازه مسلمانان پیرو آنان از مصادیق حتمی ارتداد در این عهدند، زیرا ادعای نبوت پس از ختم نبوت به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هم چنین پیروی از این پیامبران دروغین در جامعه اسلامی به یقین ارتداد و خروج از اسلام است. ادعای نبوت در اواخر حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد و در عهد خلافت ابوبکر شدت گرفت و افراد و قبایل پرشماری از تازه مسلمانان با انگیزه‌های گوناگون از اسلام خارج شده و با پیروی از این مدعیان دروغین نبوت بر حاکمیت اسلامی می‌شوریدند. البته افراد و

قبایلی نیز با اهداف و انگیزه‌های دیگر، و نه از سر ارتداد، نافرمانی و علیه حکومت مدینه خروج کردند که در ادامه بحث بدان اشاره خواهد شد. ابن اعثم کوفی در بیانی اجمالی، حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین ترسیم می‌کند: بعضی شرع محمد باز دادند. بعضی دعوی پیغمبری آغاز نهادند. گروهی حقوق بیت المال در توقف داشتند نماز و روزه بگذاشتند. قبیله بنی اسد روباه بازی بر دست گرفتند و بر افسانه طلیحه بن خویلد خوش گفتند. حی بنی فزار، عیینه بن حصن را پیامبر خویش ساختند و علم کفر بر افروختند. بنو سلیم، نجاه السلمی را اقتدا کرده، دین محمدی رها نمودند و بنو تمیم از ادای زکات امتناع نموده بر مالک بن نویره اجتماع نمودند. بعضی از ایشان زنی به پیامبری اختیار کردند و به فتنه و فریب سجاح بنت المنذر کار کردند و اشعث بن قیس بنی کنده غرور بر پای نهاد تا جان و مال بیشتر از ایشان بر باد داد. اهل بحرین حضنم بن زید را مقتدا ساختند و قاعده محمدی بر انداختند. عامه یمامه بر مسیلمه کذاب مجتمع شدند و به نبوت او راضی ارتداد، ص: ۳۱۶ و قانع گشتند. «۱» برخی از مفسران در تفسیر آیه ۵۴ سوره مائده، قبایل مرتد در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا را نام برده و آنان را مصداق این آیه دانسته‌اند که قرآن کریم به اعجاز، از ارتداد آنان خبر داده است «۲»: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد خدا جمیعتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند ... لازم است عنایت شود که قبائل و افراد مذکور برخی از مصداق آیه یاد شده‌اند؛ نه مصداق منحصر آن، پس صحیح نیست گفته شود آیه فوق درباره ارتداد این افراد نازل شده و با اعجاز از ارتداد آنان خبر داده است؛ تنها می‌توان گفت که آیه مذکور این اصل کلی و فراگیر را بیان می‌کند که هر کس از اسلام و دین خدا دست بردارد و عقیده و دینی دیگر بر گزیند خداوند افرادی بهتر را جای‌گزین آنان خواهد کرد. افراد و قبایل مذکور که از اسلام دست برداشتند نیز یکی از مصداق این آیه‌اند و حکم مذکور در آیه آنان را نیز در برمی‌گیرد. در ادامه این نوشتار، به اختصار به برخی از افراد و قبایل مرتد و یا کسانی که متهم به ارتداد شده‌اند و نیز چگونگی خروج آنان از اسلام یا نافرمانی آنان در برابر حکومت اسلامی اشاره می‌کنیم:

سجاح بنت حارث بن سوید

سجاح دختر حارث بن سوید از قبیله بنی تغلب، چنان که گذشت، یکی از کسانی بود که در زمان خلافت ابوبکر ادعای نبوت کرد و در این راه با مسیلمه کذاب هم (۱). الفتوح، ص ۹ (۲). کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۶ و روض الجنان، ج ۷، ص ۲ ارتداد، ص: ۳۱۷ داستان شد و با او ازدواج کرد. سپس به دیار خود باز گشت. وی در زمان حکومت معاویه توبه کرد و به اسلام بازگشت «۱» و سرانجام در بصره یا در میان بنی تغلب از دنیا رفت. «۲»

مالک بن نویره

از جمله کسانی که به علت نافرمانی در برابر حکومت مدینه و امتناع از پرداخت زکات متهم به ارتداد گردیده مالک بن نویره از قبیله بنی تمیم است. نقل شده که وقتی سجاح مدعی نبوت در مسیر خود به سوی مدینه به سرزمین مالک رسید از وی برای نبرد با ابوبکر یاری خواست، مالک او را از جنگیدن با ابوبکر منع کرد، و لیکن برای مدتی با سجاح همکاری کرد و با حکومت مدینه به مخالفت برخاست و از پرداخت زکات به ابوبکر امتناع ورزید و قبیله‌اش را نیز از ارسال زکات به مدینه بازداشت. وقتی سجاح به دیار خود بازگشت مالک از کار خود پشیمان شد و حاضر شد زکات اموالشان را به مدینه بفرستند. هنگام ورود لشکر خالد به سرزمین بنی تمیم وی به افراد قبیله خود دستور داد پراکنده شوند و هیچ گونه مقاومتی در برابر خالد نکنند، ولی پس از آن که آنان سلاح را بر زمین گذاشتند و حتی با اصحابش نماز خواندند خالد او و مردان قبیله‌اش را اسیر کرده و سپس عده‌ای از آنان از جمله

مالک را به قتل رساند. (۳)

عینه بن حصن

عینه رئیس قبیله بنی غطفان یا قبیله بنی فزاره بود. او نیز بعد از وفات (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۱ (۲). الکامل، ج ۲، ص ۳۵۷ (۳). الفتوح، ص ۱۹؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۳۵۴ و الکامل، ج ۲، ص ۳۵۹-۳۵۷ ارتداد، ص: ۳۱۸ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دادن زکات به حکومت اسلامی خودداری کرد و به یکی از مدعیان نبوت، به نام طلیحه بن خویلد، پیوست و چنان که گذشت با هفتصد نفر از افراد قبیله اش در کنار طلیحه با لشکر اسلام به فرماندهی خالد وارد جنگ شد. پس از شکست و فرار طلیحه، عینه به اسارت خالد در آمد. خالد وی را نزد ابوبکر آورد. ابوبکر به او گفت: ای دشمن خدا، مسلمان شدی و قرآن را آموختی پس دین به دنیا فروختی؟ عینه گفت: ای صدیق اکبر، و ای خلیفه پیامبر، حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حال من از تو واقف تر بود، او دنیا را ترک کرد در حالی که من بر نفاق باقی بودم، اما در این ساعت به خدای باز گشتم و از مذهب گذشته بر گشتم. عفو کن از من تا خدای سبحان از تو عفو کند. آن گاه ابوبکر او را عفو کرد. (۱)

بنی کنده

قبیله کنده ساکن سرزمین حضرموت بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد بن لیید را به عنوان عامل و کارگزار خویش به میان آنان فرستاد. بنی کنده در زمان حیات آن حضرت زکات اموال خود را به زیاد می پرداختند و او به مدینه می فرستاد، اما پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنان دو دسته شدند؛ برخی زکات مال خویش را پرداخت می کردند، اما عده ای از پرداخت آن سر باز می زدند و بدین سبب مرتد شمرده شدند. برخی مورخان علت عدم پرداخت زکات از سوی این گروه از بنی کنده را این دانسته اند که آنان زمامداری ابوبکر را قبول نداشتند و خواهان حکومت فردی از اهل بیت پیامبر علیهم السلام بودند. آنان به زیاد بن لیید که از سوی حکومت مدینه مأمور جمع آوری زکات بود گفتند: ما به فرمان خدا از رسول او اطاعت می کردیم، زیرا او صاحب شریعت و رسالت بود تا این که پیامبر اسلام وفات یافت، حال اگر از اهل بیت آن (۱). الفتوح، ص ۱۹ ارتداد، ص: ۳۱۹ حضرت کسی به جای او نشیند، از او پیروی می کنیم و فرمان او را می پذیریم. ابوقحافه چکاره است که بر ما فرمانروایی کند؟ (۱) پس از سرپیچی کنندگان از قبول حکومت ابوبکر و پرداخت زکات به آن، ابوبکر سپاهی به فرماندهی زیاد بن لیید به سوی آنان گسیل داشت. بنی کنده در این جنگ شکست خوردند و اشعث بن قیس و عده ای دیگر از افراد این قبیله به اسارت در آمدند و به مدینه آورده شدند. ابوبکر اشعث را عفو کرد و خواهر خود ام فروه را به ازدواج او درآورد. (۲)

بنوبکر بن وائل

هم زمان با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منذر بن ساوی که عامل و کارگزار آن حضرت در سرزمین بحرین بود نیز از دنیا رفت. در پی آن مردم بحرین راه انکار و ارتداد در پیش گرفتند و گفتند: اگر محمد پیامبر خدا می بود از دنیا نمی رفت. همین زمان جارود بن معلی که بحرینی بود و در مدینه تعالیم دینی را از پیامبر فرا گرفته بود میان قوم خود، یعنی بنی عبدالقیس رفت و آنان را به اسلام فرا خواند و گفت: آیا می دانید که در گذشته نیز خداوند پیامبرانی داشته است؟ گفتند: می دانیم. گفت: آن پیامبران چه شدند؟ گفتند: همگان مرده اند. گفت: محمد نیز چون پیامبران گذشته از دنیا رفته است و من شهادت می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. قوم او گفتند: ما نیز شهادت می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، و با این گفتار توبه کرده و به اسلام باز گشتند، اما بنی بکر بن وائل به سرکردگی حطم بن ضبیعه که یکی دیگر از

قبایل بحرین بودند بر ارتداد خویش ماندند و با برخی از قبایل بت پرست هم پیمان شده و لشکری نیرومند (۱). الفتوح، ص ۳۵ و کتاب الردّه، ص ۱۶۷-۲۱۵ (۲). همان ارتداد، ص: ۳۲۰ تشکیل دادند. با رسیدن خبر این ارتداد و هم پیمانی به مدینه، ابوبکر لشکری را به فرماندهی علاء بن حضرمی به آن سرزمین گسیل داشت. لشکر علاء مرتدان را شکست داد و از آنان اسیران و غنائم بسیار گرفت. «۱» طبق نقلی دیگر، علت ارتداد بنوبکر بن وائل، کینه و دشمنی شدید آنان با قبیله بنی عبد القیس بود. توضیح این که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای از بت پرستان بحرین گفتند: بیایید بکوشیم پادشاهی را به خاندان نعمان بن منذر باز گردانیم که ایشان بر پسر ابوقحافه مستحق تر و سزاوارترند، از این رو عده‌ای را نزد کسری پادشاه ایران فرستاده و از او برای این هدف کمک خواستند. او نیز تاج شاهی را با دست خود بر سر نعمان نهاد و هفت هزار سوار جنگی را همراه وی کرد. بنو بکر بن وائل نیز که با مسلمانان بنی عبد القیس کینه و دشمنی داشتند با شنیدن خبر پشتیبانی شاه ایران از بت پرستان بحرین، از اسلام دست کشیده و به سرکردگی حطم بن ضبیعه به نعمان بن منذر پیوسته و همراه او به جنگ قبیله بنی عبد القیس رفتند. «۲» افزون بر افراد و گروه‌های مذکور، در منابع تاریخی از قبایلی دیگر نیز به عنوان مرتدان در عهد خلافت ابوبکر یاد شده است؛ مانند قبیله هوازن، بنی سلیم، بنی عامر، اهل عمان، مهره و اهل یمن. تفصیل کیفیت نافرمانی یا ارتداد این قبایل در کتاب‌های تاریخی آمده است. «۳»

علل شورش‌ها و نافرمانی‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

بی‌شک شورش برخی از قبایل جزیره العرب برابر حکومت اسلامی و خلافت (۱). الکامل، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۷۲ (۲). الفتوح، ج ۱، ص ۲۸- / ۲۹ و کتاب الردّه، ص ۱۴۷ (۳). الکامل، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۰-۵۵۱ و البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۳۶۴-۳۸۸ ارتداد، ص: ۳۲۱ ابی بکر از سر ارتداد و خروج از اسلام بوده است؛ مانند مدعیان نبوت و پیروانشان که حقیقتاً مرتد شده و پس از آگاهی و شناخت اسلام و تنها برای رسیدن به مقامات دنیوی و کسب مال و ثروت دست از اسلام برداشتند؛ منشأ ارتداد عده‌ای دیگر نیز، تازه مسلمان بودنشان و عدم شناخت صحیح آنان از اسلام بود، زیرا بسیاری از قبایل بادیه‌نشین عرب که پس از فتح مکه فوج فوج و یکی پس از دیگری مسلمان شدند، بدین سبب به اسلام گرویدند که قدرت اسلام هر روز رو به گسترش بود و هر آن ممکن بود نفوذ و سیطره اسلام سرزمین آنان را نیز فرا گیرد، بنابراین آنان باید راه جدید را، هرچند ظاهری و موقت، بپذیرند، در حالی که نه به درستی اسلام را می‌شناختند و نه با احکام و دستورهای سعادت بخش آن آشنایی کافی داشتند. بسیاری از آنان حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را یک لحظه نیز ندیده بودند. از سویی هنوز زنگارهای باورهای جاهلی از قلوب آنان زدوده نشده بود و آثار شرک و بت پرستی در درون آنان وجود داشت، از این رو با اندک تحریکی دست از اسلام کشیده و سر به مخالفت و شورش بر می‌داشتند؛ به ویژه اگر فراخوان آنان به نافرمانی و ارتداد از سوی رئیس قبیله و فردی صاحب نفوذ می‌بود که در این صورت تعصب‌های قومی و قبیله‌ای نیز مزید بر علت می‌شد و آنان سریع‌تر دعوت او را اجابت می‌کرده و از راهی که قبلاً برگزیده بودند باز می‌گشتند. اما در مقابل، علت بسیاری از مخالفت‌ها و شورش‌های پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ارتداد و خروج از اسلام نبود، بلکه عللی دیگر داشت که نخستین و عمده‌ترین آن‌ها مسئله پرداخت زکات بود. توضیح این که گروهی به سبب عدم ادراک صحیح از احکام اسلامی زکات را نوعی باج‌گیری از سوی مسلمانان می‌دانستند؛ مسلمانانی که در نظر این گروه کسانی جز قریش یا اوس و خزرج نبودند، چنان که برخی از افراد قبیله بنی‌کنده می‌گفتند: به خدا سوگند، که ما بنده قریش شده‌ایم. آنان یک بار ابی‌امیه را برای اخذ زکات ارتداد، ص: ۳۲۲ می‌فرستند و بار دیگر کسی چون زیاد بن لبید را که اموال ما را گرفته و اکنون نیز ما را به جنگ تهدید می‌کند. «۱» طبق تحقیق برخی تحلیل گران تاریخ سیاسی اسلام، حقیقت این است که عرب‌هایی که ابوبکر با آن‌ها جنگید و عنوان ارتداد بر آن‌ها نهاد، به اسلام کافر نشده بودند و آن را انکار نکرده بودند،

بلکه آن‌ها دو گروه بودند؛ گروه نخست، کسانی که از پرداخت زکات خودداری می‌کردند، بدین گمان که زکات باجی بوده که باید به رسول خدا می‌پرداختند. باید توجه داشت که اینان با اسلام دشمنی نداشتند و از آن بیزار نبودند. آن‌ها توحید را که اصل و اساس اسلام بود می‌پذیرفتند، اما چنین فکر می‌کردند که زکات را تنها باید به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دادند. «۲» برخی نیز الهی بودن حکم زکات را باور داشته و پرداخت آن را باج نمی‌دانستند، لیکن دوست داشتند آن را در میان فقرای قبیله خود تقسیم کنند؛ مانند گروهی از اهل یمامه که می‌گفتند: ما زکات را از اغنیای خود گرفته و به فقرا می‌دهیم؛ اما به کسی نخواهیم داد که کتاب و سنت پرداخت چیزی را به او بر ما لازم نشمرده است. «۳» در همین باره نقل است که قیس بن عاصم منقروی که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئول جمع آوری زکات قبیله خود بود، پس از رحلت آن حضرت زکات قبیله خود را گردآوری کرد، اما به جای آن که آن را نزد ابوبکر بفرستد میان فقرای قوم خویش تقسیم کرد. اقدام او چنان جنایت کارانه شناخته شد که ضرب المثل شد و می‌گفتند: «جنایت کارتر از قیس بن عاصم» «۴». شواهد فراوان از کتاب‌های تاریخ و سخنان بزرگان صحابه بر مسلمانی این گروه (۱). کتاب الزده، ص ۱۶۹-۱۷۶ (۲). ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۱۶ (۳). جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۵ (۴). جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۸۳ ارتداد، ص: ۳۲۳ دلالت دارد؛ مثلاً درباره قبیله مالک بن نویره که یکی از مانعین زکات بودند، ابوقتاده حارث بن ربیع که جزو لشکر خالد بود گوید: وقتی لشکر خالد شبانه بر آنان وارد شدند آنان سلاح برداشتند تا از خود دفاع کنند. گفتیم: ما مسلمانیم. آنان گفتند: ما نیز مسلمانیم گفتیم: چرا سلاح برگرفته‌اید؟ گفتند: شما چرا سلاح برداشته‌اید؟ گفتیم: اگر شما همان گونه که گفتید مسلمان هستید پس سلاح را بر زمین بگذارید. آنان سلاح را بر زمین گذاشتند. سپس ما نماز خواندیم. آنان نیز نماز خواندند؛ اما خالد دستور داد مردان آنان را دستگیر کردند. سپس مالک را به قتل رساند و گروهی را نیز اسیر کرد و در همان شب با همسر او هم‌بستر شد، چون این خبر به مدینه رسید عمر خواستار عزل خالد از فرماندهی لشکر شد و به ابوبکر گفت: دشمن خدا مرد مسلمانی را می‌کشد سپس با همسر او هم‌خوابی می‌کند، اما ابوبکر در مقابل اعتراض عمر از خالد دفاع کرد و گفت: من شمشیری که خداوند آن را در مقابل کافران بیرون کشیده در غلاف نمی‌کنم، خالد در این کار اجتهاد کرده، ولی در اجتهادش به خطا رفته است. «۱» پس از مدتی، متمم بن نویره برادر مالک، به مدینه آمد و اسیران خود را آزاد کرد و دیه مالک را نیز از بیت‌المال مسلمانان دریافت کرد. «۲» پرداخت دیه از جانب ابوبکر، شاهد دیگر بر مسلمان بودن مالک است، زیرا در غیر این صورت پرداخت دیه معنایی نداشت. ابن اعثم کوفی درباره گروهی دیگر از اسیران اهل ردّه آورده است که ابوبکر قصد کشتن اسیران اهل ردّه را داشت؛ اما عمر گفت: اینان بر دین اسلام هستند و در این باره قسم می‌خورند؛ فعلاً آنان را زندانی کن تا ببینیم چه می‌شود. ابوبکر دستور داد تا آنان (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۴ و الکامل، ج ۲، ص ۳۵۸-۳۵۹ (۲). الکامل، ج ۲، ص ۳۵۹ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۳ ارتداد، ص: ۳۲۴ را در خانه «رمله بنت حارث» زندانی کردند. پس از مرگ ابوبکر، عمر به آن‌ها گفت: می‌دانید عقیده من در باره شما چه بود. اکنون شما بدون هیچ گونه فدیهای آزادید. به هر کجا که می‌خواهید بروید. «۱» ابوبکر خود شورش‌های مسلمانان بعد از پیامبر را چنین وصف می‌کند: «و منهم من ارتدّ و ادّعی النبوة و منهم من ارتدّ و منع الزکاة؛ برخی از آنان مرتد شده و ادعای نبوت کردند و بعضی از آنان مرتد شده و زکات نپرداخته و مانع آن شدند». در سخنی دیگر از وی آمده است: «و اما من ارتدّت من هؤلاء العرب منهم من لا یصلی و قد کفر بالصلاة و منهم یصلی و قد منع الزکاة؛ اما کسانی که مرتد شدند بعضی از آن‌ها نماز نمی‌گزارند و به آن کافر شدند و بعضی نماز می‌خوانند اما مانع زکات شدند». «دومین علت نافرمانی برخی از قبایل یاد شده، مقبول نبودن خلافت ابوبکر نزد آنان بود، این عدم مقبولیت یا بدان سبب بود که آنان خواهان حاکمیت فردی از اهل بیت پیامبر علیهم السلام بودند، یا از این رو که اساساً خلافت کسی دیگر را بر خود نپذیرفته و خود را تنها شایسته حکومت بر سرنوشت خویش می‌دانستند. نمونه‌ای از چنین گروه‌هایی قبیله بنی‌کنده است که از مرتدان به شمار آمده‌اند، در حالی که یکی از بزرگان آنان به نام حارثه بن سراقه به

زیاد بن لبید که از سوی حکومت مدینه مأمور جمع آوری زکات در این قبیله بود گفت: ما تا رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود از وی اطاعت می کردیم. اکنون نیز اگر شخصی از اهل بیت او بر سر کار آید از وی پیروی می کنیم. ابوبکر هیچ حق حکومت و بیعت بر ما ندارد. زیاد بن لبید چون وضع را چنین دید شبانه از آن منطقه رفت و ضمن اشعاری قبیله بنی کنده را مرتد نامید و گفت: با شما خواهیم جنگید تا از ابوبکر اطاعت کنید و تا آن که پس از کفر و ارتداد (۱). الفتوح، ص ۷۵ (۲). کتاب الزّده، ص ۴۸، ۵۱ ارتداد، ص: ۳۲۵ بگویند که دیگر به کفر باز نخواهید گشت. «۱» اشعث بن قیس نیز که یکی از سران این قبیله بود گفت: گمان نمی کنم که عرب سلطه بنی تمیم (قبیله ابوبکر) را پذیرفته و سادات بنی هاشم را رها کرده باشد. او در اشعارش گفت: اگر بنا باشد که قریش کار را به دست بنی تمیم سپرده و از آل محمد دوری کند، البته ما بدان سزاوارتریم، زیرا که ما ملوک زاده ایم. البته اشعث بن قیس واقعاً به فکر خلافت اهل بیت پیامبر علیهم السلام نبود و از لعن و نفرین امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به او و وصف وی به منافق (۲) نیز بر می آید که وی هیچ گاه در باطن اسلام را نپذیرفته و به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده و محبتی به اهل بیت آن حضرت نداشته است و قیام و مخالفت او در این جا در برابر ابوبکر از آن روست که ریاست مسلمانان به او و خاندانش نرسیده است. زیاد بن لبید شتران صدقه را که از قبیله بنی کنده فراهم آورده بود همراه شخصی به مدینه فرستاد و خود نزد طایفه ای از کنده به نام «بنی ذهل» آمد. در آن جا بزرگی از کنده به نام حارث بن معاویه گفت: ای زیاد، تو ما را به اطاعت از کسی می خوانی که هیچ عهد و پیمانی با ما ندارد. زیاد گفت: درست می گویی، هیچ عهد و پیمانی با شما ندارد، اما ما او را برای این کار برگزیدیم. حارث گفت: چرا حکومت را از اهل بیت پیامبر دور کردید، در حالی که آنان شایسته این کار بودند، چون خداوند فرموده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۳)؟ زیاد گفت: مهاجران و انصار مصلحت کار خود را بهتر از تو می دانند. حارث گفت: نه به خدا، شما جز از روی حسد کار را از آن ها دور نداشتید و من نمی توانم بپذیرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا چشم فرو بسته باشد و کسی را برای این امر برگزیده باشد. زود از نزد ما دور شو. عرفجه بن عبدالله (۱). الفتوح، ج ۱، ص ۵۷-۶۱؛ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۲-۳۳ (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹ (۳). انفال، آیه ۷۵ ارتداد، ص: ۳۲۶ نیز گفت: به خدا، حارث راست می گوید. این مرد را از این جا بیرون کنید؛ صاحب و دوست و یار او، یعنی ابوبکر، شایستگی خلافت ندارد. مهاجرین و انصار مصلحت اندیش تر از رسول خدا نیستند. زیاد که وضع را چنین دید به مدینه آمد و گفت: کندیان مرتد شده و عصیان کردند. «۱» ابوبکر یقین کرد که باید با کندیان بجنگد، از این رو به عمر گفت: من قصد دارم علی بن ابی طالب را به سوی آنان بفرستم، زیرا او عادل بوده و به سبب فضائل، شجاعت، قرابت با پیامبر، علم و فهمش و نیز مدارا کردن در امور، مورد پذیرش بیشتر مردم است. عمر گفت: راست می گویی، علی همان گونه است، جز آن که من از یک چیز هراس دارم؛ می ترسم او از جنگ با این قوم خودداری کند. اگر او نرود، دیگر جز به اکراه، کسی به سوی آنان نخواهد رفت. «۲» محتوای این گفت و گو نیز گواه آن است که عمده علت نافرمانی کندیان، مخالفت آنان با ابوبکر بوده است. علت به رسمیت شناخته نشدن حکومت ابوبکر از سوی برخی دیگر از قبایل نیز این بود که آنان با شنیدن خبر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط خود را با مدینه قطع شده پنداشتند و بر این باور بودند که تنها می بایست از لحاظ دینی با مدینه ارتباط می داشتند و اکنون که رسول خدا از دنیا رفته است، دیگر لازم نیست آنان سلطه شخصی دیگر را بپذیرند. براساس این پندار به درخواست زکات از سوی حکومت مدینه پاسخ رد دادند و به سبب همین امتناع به عنوان مرتد شناخته شدند. «۳» به بیان دیگر، آنان بر این باور بودند که ضرورتی برای تعیین یک حاکم برای همه مسلمانان نیست و علت اطاعت همگانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نبوت آن حضرت بود، اما (۱). کتاب الزّده، ص ۱۷۳-۱۷۹ و الفتوح، ص ۷۱-۷۲ (۲). الفتوح، ج ۱، ص ۷۱-۷۲ (۳). جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۸۴ ارتداد، ص: ۳۲۷ پس از وی به چه دلیل باید از شخص دیگری که نبوت و رسالت ندارد پیروی شود. آنان می گفتند: اطعنا رسول الله ما دام بیننا فیا لعباد الله ما لابی بکر ایورثها بکراً اذا مات بعده وتلك لعمر الله قاصمة الظهر یعنی تا زمانی که رسول خدا

در میان ما بود از او اطاعت کردیم؛ اما تعجب است از مسلمانان از آن چه که برای ابی بکر قرار دادند. آیا پس از وفات پیامبر، ابوبکر نبوت و خلافت را به ارث برد. به خدا سوگند، این موضوعی است که کمرها را می شکند. «۱» محمد بن ادریس شافعی نیز علت نافرمانی این گونه افراد و گروه‌ها را همین امر دانسته و می گوید: اعراب اطراف مکه، هیچ حکومت و امارتی را نمی شناختند و از این که زیر بار یکدیگر بروند ابا داشتند. زمانی هم که اطاعت رسول خدا را پذیرفتند چنین اطاعتی را جز برای رسول خدا قائل نبودند. «۲» (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۵ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۱۰ (۲). تاریخ العرب والاسلام، ص ۳۷

کتاب نامه

۱. آزادی در قرآن، محمد علی ایازی، اول، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۹ ش. ۲. الاحتجاج، احمد بن علی الطبرسی (م. ۵۶۰ ق.)، به کوشش سید محمد باقر خراسانی، دار النعمان، [بی تا]. ۳. احکام القرآن، احمد بن علی الجصاص (م. ۳۷۰ ق.)، به کوشش صدقی محمد جمیل، مکه، المكتبة التجارية مصطفى احمد الباز، [بی تا]. ۴. احکام القرآن، محمد بن عبدالله بن عربی (م. ۵۴۳ ق.)، به کوشش علی محمد البجاوی، سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ ق. ۵. احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، سیف الله صرامی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، اول، ۱۳۷۶ ش. ۶. الاخبار الطوال، احمد بن داود الدینوری (م. ۲۸۲ ق.)، به کوشش عبدالمنعم عامر و دیگران، اول، قم، منشورات رضی، ۱۴۱۲ ق. ۷. ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، ابوالسعود محمد العمادی (م. ۹۸۲ ق.)، بیروت، دارالفکر، [بی تا]. ۸. الاستبصار، محمد بن حسن الطوسی (م. ۴۶۰ ق.)، به کوشش سید حسن فرسان، محمد آخوندی، چهارم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش. ارتداد، ص: ۳۳۰. ۹. اسد الغابه فی معرفة الصحابه، عزالدین الجزری (م. ۶۳۰ ق.)، تهران، انتشارات اسماعیلیان، [بی تا]. ۱۰. الاسلام و مستقبل الحضاره، صبحی صالح، دوم، بیروت، دار الشوری، ۱۹۹۰ م. ۱۱. الاصابة فی تمييز الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲ ق.)، به کوشش عادل احمد عبد الموجود، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق. ۱۲. اعانة الطالبین، ابی بکر الدمیاطی (م. ۱۳۱۰ ق.)، اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ق. ۱۳. اعلام قرآن، محمد خزاعلی، چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش. ۱۴. اعلام القرآن، عبدالحسین شبستری، اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ ق. ۱۵. الامالی، محمد بن محمد المفید (م. ۴۱۳ ق.)، به کوشش حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۸ ق. ۱۶. الامالی، محمد بن حسن الطوسی (م. ۴۶۰ ق.)، اول، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق. ۱۷. الام، محمد بن ادریس شافعی (م. ۲۰۴ ق.)، به کوشش احمد بن بدر الدین حسون، اول، دار قتیبه، بیروت، ۱۹۹۶ م. ۱۸. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی (م. ۱۱۱۱ ق.)، دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق. ۱۹. البدايه والنهایه، اسماعیل بن کثیر دمشقی (م. ۷۷۴ ق.)، به کوشش علی شیر، اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق. ۲۰. البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم الموسوی الخوی (م. ۱۴۱۳ ق.)، هشتم، [بی جا]، منشورات انوار الهدی، ۱۴۰۱ ق. ۲۱. پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری (م. ۱۳۵۸ ش.)، ششم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۹ ش. ۲۲. تاریخ الامم والملوک، محمد بن جریر الطبری (م. ۳۱۰ ق.)، به کوشش جمعی از علما، بیروت، مؤسسه اعلمی، [بی تا]. ۲۳. تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، رسول جعفریان، اول، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷ ش. ارتداد، ص: ۳۳۱. ۲۴. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، اول، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۷ ش. ۲۵. تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹ ش. ۲۶. تاریخ یعقوبی، احمد بن یعقوب (م. ۲۹۳ ق.)، ششم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵ ق. ۲۷. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن الطوسی (م. ۴۶۰ ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی [بی تا]. ۲۸. تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، حسن بن یوسف العلامه الحلی (م. ۷۲۶ ق.)، به کوشش ابراهیم بهادری، اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۲ ق. ۲۹. تحریر الوسیله، امام خمینی قدس سره (م.

- ۱۳۶۸ ش.)، دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۳۰. تحفه الاحوذی فی شرح الترمذی، محمد المبارک فوزی (م. ۱۳۵۳ ق.)، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق. ۳۱. تحقیقی در دو نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، محمد تقی جعفری، اول، تهران، دفتر خدمات، [بی تا]. ۳۲. التشریع الجنایی الاسلامی، عبدالقادر عوده، سیزدهم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۴ م. ۳۳. تفسیر التحریر و التنویر، محمد طاهر ابن عاشور (م. ۱۳۹۳ ق.)، تونس، مؤسسه التونسیه، [بی تا]. ۳۴. تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و دیگران، اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲ ق. ۳۵. تفسیر الصافی، محسن فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱ ق.)، به کوشش حسین اعلمی، دوم، قم، مؤسسه الهادی، ۱۴۱۶ ق. ۳۶. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی (م. ۳۲۰ ق.)، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، [بی تا]. ۳۷. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر الدمشقی (م. ۷۷۴ ق.)، به کوشش اسعد محمد الطیب، دوم، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۱۹ ق. ارتداد، ص: ۳۳۲ ۳۸. تفسیر القرآن الکریم، صدر المتالیهن الشیرازی (م. ۱۰۵۰ ق.)، به کوشش محمد خواجوی، دوم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ ش. ۳۹. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی (۳۲۹ ق.)، به کوشش سید طیب الجزایری، سوم، قم، مؤسسه دارالکتب ۱۴۰۴ ق. ۴۰. التفسیر الکبیر، محمد بن عمر الفخر الرازی (م. ۶۰۶ ق.)، چهارم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ ق. ۴۱. تفسیر المنار، محمدرشد رضا (م. ۱۳۵۴ ق.)، دوم، بیروت، دار المعرفه، [بی تا]. ۴۲. التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، وهبه الزحیلی، اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۱ ق. ۴۳. تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن، جعفر سبحانی، اول، تهران، مؤسسه نشر و تبلیغ کتاب، [بی تا]. ۴۴. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، چهاردهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ش. ۴۵. تفسیر نور الثقلین، ابن جمعه العروسی الحویزی (م. ۱۱۱۲ ق.)، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق. ۴۶. تهذیب الاحکام، محمد بن الحسن الطوسی (م. ۴۶۰ ق.)، به کوشش سید حسن خراسان، محمد آخوندی، چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش. ۴۷. جامع احادیث الشیعہ فی احکام الشریعه، اسماعیل معزی ملایری، قم، نشر الصحف، ۱۴۱۳ ق. ۴۸. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر الطبری (م. ۳۱۰ ق.)، به کوشش صدقی جمیل العطار، اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق. ۴۹. جامع المسائل، محمد فاضل لکرنانی، دهم، قم، انتشارات امیر علم، ۱۳۸۰ ش. ۵۰. الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد القرطبی (م. ۶۷۱ ق.)، پنجم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق. ۵۱. جرمه الرده و عقوبه المرتد، یوسف القرضاوی، سوم، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۹۹۸ م. ۵۲. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن النجفی (م. ۱۲۶۶ ق.)، به کوشش عباس قوچانی، هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا]. ارتداد، ص: ۳۳۳ ۵۳. الجوهر النقی، علاء الدین ماردینی (م. ۷۴۵ ق.)، بیروت، دار الفکر، [بی تا]. ۵۴. الحدائق الناضره فی الاحکام الشرعیه، یوسف بحرانی (م. ۱۱۸۶ ق.)، به کوشش محمد تقی ایروانی، قم، نشر اسلامی، [بی تا]. ۵۵. حد الرده، احمد صبحی منصور، [بی جا]، طبعه للدراسات و النشر، ۱۹۹۳ م. ۵۶. حکومت اسلامی، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان. ۵۷. حوزه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی. ۵۸. دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، حسینعلی منتظری، اول، قم، دار الفکر، ۱۴۱۱ ق. ۵۹. الدر المختار شرح تنویر الابصار، علاء الدین الحصکفی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق. ۶۰. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین السیوطی (م. ۹۱۱ ق.)، اول، جدّه، دار المعرفه، ۱۳۶۵ ق. ۶۱. دعوت مسیحیان به توحید، مصطفی حسینی طباطبائی، اول، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۷۰ ش. ۶۲. دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام، سید محمد حسن مرعشی، اول، نشر میزان، ۱۳۷۳ ش. ۶۳. الذخیره، شهاب الدین احمد بن ادریس القرافی (م. ۶۸۴ ق.)، به کوشش محمد بوخزّه، اول، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۴ م. ۶۴. ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، محمد باقر سبزواری، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، [بی تا]. ۶۵. رسائل الشریف المرتضی، علی بن حسین السید المرتضی (م. ۴۳۶ ق.)، به کوشش سید مهدی رجائی، دار القرآن، ۱۴۰۵ ق. ۶۶. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی (م. ۱۲۷۰ ق.)، به کوشش محمد حسین عرب، بیروت، ۱۴۱۴ ق. ۶۷. روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی (م. ۵۵۴ ق.)، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۵ ش. ۶۸. روضه

المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، محمد تقی مجلسی (م. ۱۰۷۰ ق.)، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۰ ق. ارتداد، ص: ۳۳۴-۶۹.

زادالمسیر فی علم التفسیر، جمال الدین الجوزی (م. ۵۹۷ ق.)، چهارم، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق. ۷۰. سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی (م. ۹۴۲ ق.)، به کوشش عادل احمد عبد الموجود، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق. ۷۱. سلسله الینابیع الفقهیه، علی اصغر مروارید، اول، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق. ۷۲. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی (م. ۲۷۵ ق.)، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت، دارالفکر، [بی تا]. ۷۳. سنن ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی (م. ۲۷۵ ق.)، به کوشش سید محمدللحام، اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق. ۷۴. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی (م. ۲۷۹ ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق. ۷۵. السنن الکبری، احمد بن حسین البیهقی (م. ۴۵۸ ق.)، اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ق. ۷۶. سنن النسائی، احمد بن شعيب نسائی (م. ۳۰۳ ق.)، اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ق. ۷۷. السیره النبویه، اسماعیل بن کثیر الدمشقی (م. ۷۷۴ ق.)، به کوشش مصطفی عبدالواحد، اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ ق. ۷۸. السیره النبویه، ابن هشام (م. ۲۱۳-۸ ق.)، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، مکتبه محمد علی صبیح، [بی تا]. ۷۹. سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ش. ۸۰. شرایع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام، جعفر بن الحسن الحلی (م. ۶۷۶ ق.)، اول، تهران، منشورات اعلمی، ۱۳۸۹ ق. ۸۱. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری (م. ۲۵۶ ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق. ۸۲. صحیح مسلم با شرح سنوسی، مسلم بن حجاج نیشابوری (م. ۲۶۱ ق.)، اول، بیروت، دارالفکر، [بی تا]. ۸۳. الطبقات الکبری، ابن سعد (م. ۲۳۰ ق.)، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، دوم، بیروت، ارتداد، ص: ۳۳۵ دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق. ۸۴. طهارت و نجاست اهل کتاب و مشرکان در فقه اسلامی، محمد حسن زمانی، اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ش. ۸۵. طهاره کتابی فی فتوی السید الحکیم، محمد ابراهیم جناتی، نجف، [بی نا]، [بی تا]. ۸۶. عدة الداعی و نجاح الساعی، احمد بن فهد الحلی (م. ۸۴۱ ق.)، به کوشش احمد موحدی قمی، قم، مکتبه وجدانی، [بی تا]. ۸۷. العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (م. ۱۳۳۷ ق.)، به کوشش گروهی از فقها، اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۸۸. العزیز شرح الوجیز المعروف بالشرح الکبیر، الرافعی القزوینی (م. ۶۲۳ ق.)، به کوشش محمد علی معوض و عادل احمد عبدالموجود، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق. ۸۹. العقائد الوثنیة فی الدیانة النصرانیة، محمد طاهر التئیر، تهران، المکتبه المرتضویه، [بی تا]. ۹۰. عقاید اسلام در قرآن کریم، سید مرتضی عسکری، ترجمه: محمد جواد کرمی، اول، تهران، انتشارات منیر، [بی تا]. ۹۱. علل الشرایع، محمد بن علی الصدوق (م. ۳۸۱ ق.)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۶ ق. ۹۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی الصدوق (م. ۳۸۱ ق.)، به کوشش حسین اعلمی، اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق. ۹۳. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲ ق.)، دوم، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا]. ۹۴. فتح القدیر، محمد بن علی الشوکانی (م. ۱۲۵۰ ق.)، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا]، عالم الکتب. ۹۵. الفتوح، احمد بن علی بن اعثم کوفی (م. ۳۱۴ ق.) ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، به کوشش غلامرضا طباطبایی، اول، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش. ۹۶. الفرقان فی تفسیر القرآن، محمد صادقی، دوم، تهران، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۷ ق. ۹۷. فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، سوم، تهران، انتشارات کومش، ۱۳۷۳ ش. ارتداد، ص: ۳۳۶-۹۸. فقه استدلالی در مسائل خلافی، سید محمد جواد موسوی غروی، ترجمه: سید علی اصغر غروی، تهران، اقبال، ۱۳۷۷ ش. ۹۹. الفقه الاسلامی و ادلته، وهبه الذحیلی، چهارم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۸ ق. ۱۰۰. الفقه علی مذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری (م. ۱۳۶۰ ق.)، اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا]. ۱۰۱. فی ظلال القرآن، سید قطب (م. ۱۹۶۶ ق.)، بیروت، دار الشرق، ۱۴۱۹ ق. ۱۰۲. قتل المرتد جریمة التي حرمها الاسلام، محمد منیر ادلی، اول، دمشق، الاوائل، ۲۰۰۲ م. ۱۰۳. قرب الاسناد، عبدالله الحمیری البغدادی (م. قرن ۳)، به کوشش مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، اول، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ ق. ۱۰۴. القواعد الفقهیه، سید محمد حسن بجنوردی، به کوشش مهریزی درایتی، اول، قم، نشر هادی، ۱۴۱۹ ق. ۱۰۵. الکافی، محمد بن یعقوب الکلینی (م. ۳۲۹

- ق.)، به کوشش علی اکبر غفاری، سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق. ۱۰۶. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر الجزیری (م. ۶۳۰ ق.)، بیروت، دار الصادر، ۱۳۹۹ ق. ۱۰۷. کتاب الخلاف، محمد بن الحسن الطوسی (م. ۴۶۰ ق.)، به کوشش علی خراسانی، جواد شهرستانی، اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۱۰۸. کتاب الردّه، محمد بن عمر الواقدی، به کوشش یحی الجبوری، اول، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق. ۱۰۹. کتاب الزکاء، حسینعلی منتظری، اول، قم، مرکز جهانی پژوهشهای اسلامی، ۱۴۰۹ ش. ۱۱۰. کتاب السرائر، ابن ادریس الحلّی (م. ۵۹۸ ق.)، چهارم، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۱۱۱. کتاب الطهاره، امام خمینی قدس سره، (م. ۱۳۶۸ ش.)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق. ۱۱۲. کتاب مقدس، ترجمه: فاضل خان همدانی، ویلیام گلبن، هنری مرتن، اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰ ش. ارتداد، ص: ۳۳۷ ۱۱۳. الکشاف، محمود بن عمر الزمخشری (م. ۵۳۸ ق.)، دوم، قم، نشر البلاغه، ۱۴۱۵ ق. ۱۱۴. کشف الاسرار و عدة الابرار، ابوالفضل رشید الدین میبدی (م. ۵۲۰ ق.)، به کوشش علی اصغر حکمت، چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱ ق. ۱۱۵. کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، حسن بن یوسف العلامه الحلّی (م. ۷۲۶ ق.)، به کوشش حسن حسن زاده آملی، پنجم، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق. ۱۱۶. کفایة الاحکام، محمدباقر السبزواری (م. ۱۰۹۰ ق.)، اصفهان، مدرسه صدر مهدوی، [بی تا]. ۱۱۷. کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی الصدوق (م. ۳۸۱ ق.)، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق. ۱۱۸. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی متقی الهندی (م. ۹۷۵ ق.)، به کوشش بکری حیانی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق. ۱۱۹. کیان، تهران، سید مصطفی رخ صفت. ۱۲۰. لسان العرب، ابن منظور (م. ۷۱۱ ق.)، دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق. ۱۲۱. مبانی تکملة المنهاج، سید ابوالقاسم الموسوی الخویی (م. ۱۴۱۳ ق.)، نجف اشرف، مطبعة الاداب، [بی تا]. ۱۲۲. المبسوط، محمد بن احمد السرخسی (م. ۴۸۳ ق.)، به کوشش گروهی از فضلا، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق. ۱۲۳. المبسوط فی فقه الامامیه، محمد بن الحسن الطوسی (م. ۴۶۰ ق.)، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران، المكتبة المرتضویة، [بی تا]. ۱۲۴. مجمع البحرين، فخرالدین طریحی (م. ۱۰۸۵ ق.)، به کوشش سیداحمد حسینی، دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق. ۱۲۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن الطبرسی (م. ۵۴۸ ق.)، به کوشش سیدهاشم رسولی محلاتی، اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق. ۱۲۶. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی (م. ۸۰۷ ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ارتداد، ص: ۳۳۸ ۱۴۰۸ ق. ۱۲۷. مجمع الفائدة والبرهان، احمد بن محمد الاردبیلی (م. ۹۹۳ ق.)، به کوشش اشتهازدی، عراقی و یزدی، دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق. ۱۲۸. المحاسن، احمد بن الخالد برقی (م. ۲۷۴ ق.)، به کوشش سید جلال الدین حسینی، دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه. ۱۲۹. محاضرات فی اصول الفقه، تقریرات بحث سید ابوالقاسم خویی (م. ۱۴۱۳ ق.)، محمد اسحاق فیاضی، چهارم، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ ق. ۱۳۰. المحبّر، محمد بن حبیب الهاشمی البغدادی (م. ۲۴۵ ق.)، به کوشش ایلزه لیختن شتیر، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، [بی تا]. ۱۳۱. المحلّی بالآثار، ابن حزم اندلسی (م. ۴۵۶ ق.)، به کوشش احمد محمدشاکر، بیروت، دارالفکر، [بی تا]. ۱۳۲. مختصر الخلیل، خلیل بن اسحاق الجندی (م. ۷۶۷ ق.)، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق. ۱۳۳. مسالک الافهام، زین الدین العاملی الشهید الثانی (م. ۹۶۵ ق.)، اول، قم، معارف اسلامی، ۱۴۱۶ ق. ۱۳۴. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی (م. ۱۴۰۵ ق.)، به کوشش حسن نمازی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۹ ق. ۱۳۵. المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله الحاکم النیشابوری (م. ۴۰۵ ق.)، به کوشش دکتر یوسف مرعشلی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق. ۱۳۶. مستدرک الوسائل میرزا حسین نوری (م. ۱۳۲۰ ق.)، به کوشش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق. ۱۳۷. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل الشیبانی (م. ۲۴۱ ق.)، سوم، بیروت، دار الصادر، [بی تا]. ۱۳۸. المصباح المنیر، احمد المقرئ الفیومی (م. ۷۷۰ ق.)، اول، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ ق. ارتداد، ص: ۳۳۹ ۱۳۹. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس (م. ۳۹۵ ق.)، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۱۴۰. معرفت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. ۱۴۱. المغنی و الشرح الکبیر، احمد بن محمد بن قدامه (م.

۶۳۰ ق.، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، [بی تا]. ۱۴۲. مفاهیم القرآن فی معالم الحکومه، جعفر سبحانی، به کوشش جعفر الهادی، سوم، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق. ۱۴۳. مفردات الفاظ قرآن، الراغب الاصفهانی (م. ۴۲۵ ق.)، به کوشش صفوان عدنان داوودی، اول، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۲ ق. ۱۴۴. مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، به کوشش تحقیقات حج، اول، قم، دارالحديث، ۱۴۱۹ ق. ۱۴۵. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، حسن بن یوسف علامه الحلی (م. ۷۲۶ ق.)، به کوشش المجمع البحوث الاسلامیه، اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۴۱۴ ق. ۱۴۶. منشور جاوید (تفسیر موضوعی)، جعفر سبحانی، اول، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۰ ق. ۱۴۷. من لایحضره الفقیه، محمد بن علی الصدوق (م. ۳۸۱ ق.)، به کوشش علی اکبر غفاری، دوم، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۱۴۸. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، سید عبدالاعلی السبزواری، سوم، بیروت، المنار، ۱۴۱۴ ق. ۱۴۹. موسوعه الامام الجواد علیه السلام، کمیته علمی مؤسسه ولی عصر به سرپرستی ابوالقاسم خزعلی، اول، قم، مؤسسه ولی عصر، ۱۴۱۹ ق. ۱۵۰. موسوعه التاريخ الاسلامی، محمد هادی یوسفی غروی، اول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۱۵۱. الموسوعه الفقهيّه الميسره، محمد علی انصاری، اول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق. ۱۵۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبی (م. ۷۴۸ ق.)، اول، بیروت، دارالکتب ارتداد، ص: ۳۴۰ العلمیه، ۱۴۱۶ ق. ۱۵۳. میزان الحکمه، محمد ری شهری، اول، قم، دار الحديث، ۱۴۱۶ ق. ۱۵۴. میزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی (م. ۱۴۰۲ ق.)، قم، سوم، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۳ ق. ۱۵۵. نتایج الافکار، سید محمد رضا گلپایگانی (م. ۱۴۱۴ ق.)، اول، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق. ۱۵۶. النصرانیة من التوحید الى التثلیث، محمد احمد الحاج، اول، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۳ ق. ۱۵۷. النور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین، سید نعمت الله جزایری (م. ۱۱۱۲ ق.)، قم، منشورات شریف رضی، ۱۳۹۸ ق. ۱۵۸. نهج البلاغه، صبحی صالح، اول، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۵ ق. ۱۵۹. وسائل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی (م. ۱۱۰۴ ق.)، به کوشش مؤسسه آل البيت، اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ه. ق. ۱۶۰. ولایت علوی، جوادی آملی، به کوشش سعید بند علی، اول، قم، اسراء، ۱۳۷۹ ش.

نمایه آیات

إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۚ ۶۸ أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ ۖ وَالْمَوْعِظَةُ ۱۵۶ إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ ۱۱۹، ۱۲۵ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا ۲۶۳ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ۹۹ أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ ۱۱۲ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهَاً وَهُوَ فَضَّلَكُمْ ۱۲۱، ۱۴۵ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ۱۳۰ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ ۷۷ أَغْيَرِ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ ۳۰۲ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا ۳۰۲ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ ۱۶۴ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۲۸۰ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ۳۵ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ۹۶ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ۱۰۴ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ ۹۹ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدْعُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا ۷۸، ۸۴ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا ۱۲۲، ۲۵۷ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ ۱۵۹ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحْلَلَ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ ۲۴۲ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ ۱۳۱ آمَنْتُمْ لَهُ قَلِيلًا أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ ۹۸ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا ۱۰۹ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ ۳۴ إِنَّا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ ۲۶۴ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ۷۱ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ ۱۳۸ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ ۲۸، ۷۵، ۹۶، ۱۱۰، ۲۱۷، ۲۵۲ ارتداد، ص: ۳۴۲ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ۱۲۱، ۲۹۹ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْدِ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ ارْتَدُّوا كُفْرًا ۷۴، ۱۶۱، ۲۳۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ ۷۲ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ ۴۴، ۴۵ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يُقْتُلُونَنِي ۱۴۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ۱۶۰، ۲۳۶، ۲۴۴ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ ۳۱، ۸۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۳۶، ۲۴۲ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۹۹ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ ۱۶۲، ۲۵۷ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ ۲۵۴ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۹۱،

٢٤٠ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا ١٠٩ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ١٤٥ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ١٨١، ١٦٤ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ ٥٠ إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً ١٩٦ أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا ٨٦ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى ١٣٤ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُنَازِلُكُمْ بِسَاطِئَ نَارٍ أَوْ لُجُنَّاتٍ ١١٢ أَوْ تَقُولُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةٌ ٢٥٤ أَوْ تَقُولُ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٢٥٤ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ ٢٨٤ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ١٦٦، ٢٥١، ٢٩٧ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ١٦٠، ٢٤٧، ٢٥٦، ٣٠٢ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ ٤٤ أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا ٧٦، ٨٢ أُيِّدْ بِهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ ٩٦ ابْنُ أُمٍّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْهُ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ سَبَّلْنَاهُ فَوَلَّوهُمُ الْخَبْلَ ١٠٣ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ١٢١ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ ٢٤٥ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ٩٩ بِئْسَ مَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ ١٤٦ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ ١٠٢، ١٣٥ ارتداد، ص: ٣٤٣ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فَعَلْنَا ثُمَّ ١٦٦، ٢٩٧ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلِ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ٢٤١ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ ٩٦ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ ٣٤ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخْفَى عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ ١٦٠، ٢٤٧، ٢٥٦ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ ٤٨، ٢٥١ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ٢٥١، ١١٤، ١٦٦ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ٢٩٧ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ ١١٠، ٢٥٢ ذَلِكُمْ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ ٢٨٥، ٢٨٧ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسِهِمْ ٢٤١ عَلَيْكُمْ نِعْمَةٌ ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ ٧٧ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ ١٥٩ فَابْعَثُوا أَحِدَكُمْ بِرِزْقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ ٩٩ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارِ ١٢٨ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ٢٦٣ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ ١٤٧ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ ١٩٥ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ١٨٤ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ فَجَعَلْتُمْ لَأَغْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ ٩٦ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ ١٢٤ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ١٧٧ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ٢٢٥ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبًا ١٢٧، ٢٧٩ فَسَيَذَكِّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفُوضُ ١٠٢، ١٠٨ فَسَيَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ ٢٦٤ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ٢٦٣ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ ٢٥٢ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا ١٧٨ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٨٨ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ ١٤٣ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ... ٣٥ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ ٢٣ فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ ٩٨ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ ١٧٧ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ ١١٥ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ ١٥٩ فَوْقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ ١٣٥ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ١٢٦ ارتداد، ص: ٣٤٤ قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْعِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضْلُكُمْ ٢٧٧ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ٢٧٧ قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ١٠٢ قَالَ الْمَلَأَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ٣٠، ١٠١ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً ٢٧٢ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا ٣٨، ٣٦ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ٢٦٤ قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ ٢٧٣ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ ١٢٧، ٢٧٩ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ ٢٦٤ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ ٩٦ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ١٣٦ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ٢٧٢ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ ١٢٨، ٢٧٩ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا ١٢٨ قَالَ يَبْنَؤُمْ وَلَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي ١٤٨ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ٩٩ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا ٨٦، ١٠٢، ١٣٤ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ ٣٠٢ قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا ٢٣٤ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ١٥٦، ١٨٤ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْدُ عَوْنٍ ١٨٣، ٣٠٨ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ ١٥٦ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصِدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ١٠٧ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ ١٥٨ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ ١٣٩ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا ٢٤٨ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ ٩٦، ٢٧٥ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ٣٤ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَهْوَاتًا ٣٢ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ٢٩، ١٦٠، ٢١٧، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٧، ٣٠٢ لَنْ أَسْرَكَتْ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَنْ تَكُونَنَّ ٢٤٩ لَنْ

شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ ۖ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ ۲۳۱، ۲۹۴، ۲۲۶ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ۚ ۱۹۵ لَا جَرَمَ أُنْمَا تَدْعُونِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ ۚ ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۳۵ لَا جَرَمَ أَنْتُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ ۚ ۱۶۶، ۲۹۷ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ ۚ ۱۳۶ ارتداد، ص: ۳۴۵ لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّطٍ ۚ ۲۲۵ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي ۚ ۱۱۱، ۲۵۴، ۲۹۶ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ ۚ ۲۶۲ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۚ ۴۳، ۲۸۷ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ۚ ۴۲، ۲۸۷ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا ۚ ۱۶ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتُهُ مِنْ صَلْصَالٍ ۚ ۲۶۸ لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ ۚ ۱۰۹ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا ۚ ۱۲۹، ۲۹۲ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا ۚ ۳۶ مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ ۚ ۱۷۷ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ ۚ ۸۳ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ ۚ ۵۹، ۱۶۶، ۲۵۶، ۱۱۴، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۹۷ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ ۚ ۱۰۲ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ ۚ ۱۳۱ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ۚ ۲۵۴ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ۚ ۸۰ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ ۚ ۱۴۵ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ۚ أَنْتَ ۚ ۱۲۹، ۲۹۱ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ ۚ ۳۰، ۱۷۲، ۲۴۰، ۲۸۳ وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۚ ۱۲۷ وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ ۚ ۱۱۹، ۱۲۵ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا ۚ ۱۷۵ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ۚ ۸۵، ۱۰۴ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ۚ ۴۵ وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۚ ۳۵ وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ۚ ۱۳۸ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ۚ ۲۰۷ وَإِنْ عَلَيْكَ اللَّغْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۚ ۲۶۴ وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى ۱۹۳، ۳۱۳ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ ۚ ۲۷۴ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ ۚ ۱۸۲ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۚ ۷۱ وَأَيُّبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ ۚ ۱۵۸ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ ۚ ۳۲۵ وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا ۚ ۱۷۶، ۲۴۱، ۲۷۸ وَاتَّلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا ۚ ۲۶۹ وَاتَّلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا ۚ ۱۱۴، ۲۶۱ وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ ۚ ۲۷۴ ارتداد، ص: ۳۴۶ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا ۚ ۲۷۷ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا ۚ ۶۳ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۚ ۲۶۵ وَذَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضْمَلُونَكُمْ ۚ ۱۰۵ وَذَكَرْتُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ ۚ ۲۹، ۸۹، ۱۸۷، ۱۰۵ وَذُؤَا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ ۚ ۸۹، ۱۷۷ وَذُؤَا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى ۚ ۱۷۷ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ ۚ ۱۱۹ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ ۚ ۲۱۵ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ ۚ ۱۸۴ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ ۚ ۱۰۱ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ ۚ ۲۸۵ وَقَالَتِ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِاللَّهِ ۚ ۳۰، ۱۰۵، ۲۱۶ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ ۚ ۲۲۵، ۲۳۲ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ ۚ ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۚ ۴۸ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ ۚ ۱۸۰ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ ۚ ۲۸، ۸۵، ۱۸۷ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ ۚ ۲۷۸ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ ۚ ۱۲۸، ۲۷۹ وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ ۚ ۲۹، ۳۶، ۳۹، ۲۱۸، ۲۵۶ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ ۚ ۷۹ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ ۚ ۲۱۰ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ ۚ ۲۳۷ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ ۚ ۳۳ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا ۚ ۲۸۰ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا ۚ ۱۷۶، ۱۴۷، ۲۸۳ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ ۚ ۱۰۶ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۚ ۱۹۰ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ ۲۴۹ وَلَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ ۚ ۱۲۰، ۱۲۵ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ ۚ ۱۱۴، ۲۶۱ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ ۚ ۲۲۵ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ ۚ ۲۲۵ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا ۚ ۳۵ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ۚ ۱۶۱ ارتداد، ص: ۳۴۷ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ ۚ ۲۰۷ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا ۚ ۲۸ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۚ ۱۵ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ ۚ ۲۱۵ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا ۚ ۱۳۴ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ ۚ ۷۴، ۷۸، ۱۱۸، ۱۳۰ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ ۚ ۶۸ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ ۚ ۹۹ وَمَاهُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ ۚ ۱۰۳ وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ ۚ ۱۰۸ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۚ ۳۰۷، ۲۵۲، ۳۰۰ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ ۚ ۲۹، ۱۱۶، ۲۳۹ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا ۚ ۱۱۷ وَمِنَ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ ۚ ۲۷۹

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ ٤٦ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ٧١، ٣٠٢، ٢٣٨ وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ ٧٣، ٢٣٦ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ١٣٤ وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ٢٤٣ وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ ٤٠، ٥٠، ١٦٠، ١٨٠، ١٩١، ٢٤٩، ٢٥٦، وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٢١٧، ٣٠٥، ٢٥٥ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ٣٠٣ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ ٢٣٨، ٢٤٩ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ٣٢ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ٩٠، ٢٤٠ وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ ٢٧٨ وَوَصَّيْ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْنَهُ وَيَعْقُوبَ ٨٨، ١٣٢ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ٩٩ وَيَا قَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ ١٠٢، ١٣٥ وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ ١١١، ٢٥٤، ٢٩٦ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ ٣٣ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا ١١٩ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ ٢٦٤ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ ٧٢، ٧٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ٦٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا الَّذِينَ ٢٩، ٧٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا الَّذِينَ ٨٩، ٢٣٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا فَرِيقًا ١٠٧، ١٣٧، ارتداد، ص: ٣٤٨، ١٣٩، ١٤٤، ١٨٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ٨٧، ١٣٧، ١٣٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ ٨٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ ١٢٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ ٨٩، ١٢٥، ٢٤٦، ٣١٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ ١٨٩، ١٩٢، ٣١٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ ١٣٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ١٨٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ١١٢ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا ١٤٦ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ ١٩٥ يَا قَوْمِ إِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ ٣٥ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ ٢٣ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا ١١١، ٢٩٦ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ٢٨٠ يَبْتَئُونَ لَا تَأْخُذْ بِلِحَتِي وَلَا بَرَأْسِي إِنِّي ٢٨٢ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ ٥٢، ٦٠، ١٩٥ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا ٥٣، ١٥٩، ٢٤٥ يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ ١١٧ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ١١٧ ارتداد، ص: ٣٤٩ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ ٨٤ يَصْلُونَهَا وَيَسْأَلُونَ الْقُرْآنَ ٧٨ يُقَتِّلُوا أَوْ يُصَلِّبُوا أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ ١٨١ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا ٣٦ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وَجُوهٌ ٢٥٥ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ ٧٢، ٧٦